

انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) عدد (۶۲)

شیعیان در معرض آزمایش

نویسنده: عبد الرزاق دیراوی

چاپ اول

۱۴۳۵ هـ ق - ۲۰۱۲ م

نیمه دوم سال ۱۳۹۳ هجری شمسی

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

لطفاً از وبسایت ما بازدید فرمایید:

<http://almahdyoon.co>

<http://mahdyoon.org>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آل محمد الأئمة و المهديین و سلم
تسلیمًا

مقدمه:

۱- این کتاب در صدد ایجاد پیوند بین روایات و رویدادهای واقعی می‌باشد اما نه با اشاره به مصداق‌های معاصر برحسب روایات بلکه ارشاد و راهنمایی به این حقیقت بوده که روایات، ما را مورد خطاب قرار داده تا ما را به نزدیکی و مقاربت آن‌ها با جامعه‌ی امروز ما سوق دهد. لذا، روایات_روایاتی که دارای نشانه‌های خاص هستند_ از درون و واقعیتِ حال مردم یا رویدادها و حوادث کیانی مربوط به زمان مکان خبر نمی‌دهد بلکه اکثر نوشته‌ها در مورد فقهای آخرالزمان خبر می‌دهند، علی‌رغم فاصله‌ی تاریخی و زمانی بسیار، زمانی که خواننده این روایات را مطالعه می‌کند، چنین احساسی به او دست می‌دهد که قالب این روایات، گویای حقیقت زندگی کنونی ماست و گویا در بین ما زندگی می‌کنند و در هوای ما تنفس می‌کنند بلکه چشم ما را برای شناخت واقعیت‌هایی که در اطرافمان رخ می‌دهند، بیشتر باز می‌کنند.

در حقیقت اعتماد و اتکاء به روایات اهل بیت (علیهم‌السلام)، به عنوان مرجع فکری، فرصت کشف و آشکار کردن این تشویش‌های بسیار که به دست فقهای آخرالزمان و رسانه‌های موجود در دستشان بر مردم عرضه داشته‌اند را به ما می‌دهد و هم‌چنین این امکان را برای ما فراهم می‌کند به واقعیت‌هایی پی‌ببریم که رسانه‌ها و مؤسسات دینی مرتبط به آن، حقایقشان را از ملت مخفی داشته و سعی در گمراهی آن دارند، لذا با ملاحظه‌ی خروج از اصل موضوعی که بر زمین واقع گشته و آن خروج از پایه و بنیان اصیل دین (حاکمیت‌الله و تنصیب حاکم به خداوند)، بوده نزد اغلب مقلدین در حدّ خودش، یکی از بهترین دست‌آوردها بوده که به عنوان عبقریهٔ فقهاء آخرالزمان از آن توصیف می‌کنند!!

پنهان داشتن احادیث اهل بیت (علیهم‌السلام) از مردم، یکی از خطرناک‌ترین عملکردهای سیاسی

مؤسسات دینی با هدف سبک‌مغز شماری و گمراهی مردم از مرجعیت اهل بیت (علیهم السلام) و از طرف دیگر، مشروعیت بخشی فقه‌های آخرالزمان به عنوان جایگزین مناسب می‌باشد و امرشان به جایی رسید که یکی از بزرگان این مؤسسه، آیه الله العظمی شیخ مهندس محمد یعقوبی (خدا سایه‌اش را مستدام گرداند)، بوده که در مورد احادیث اهل بیت (علیهم السلام) چنین القاء کرده که آن حرف‌ها و کلام پیرزنان است!!!

برادر ابو فاطمه برایم چنین حکایت کرده: (روزی وارد دفتر اسلامی معروف در بصره شدم و در آن جا از فروشنده در مورد کتاب البرهان پرسیدم در پاسخم گفت: تا بدین حال هرگز کسی سراغی از این کتاب نگرفته؛ چراکه در آن چیزی جز احادیث اهل بیت (علیهم السلام) پیدا نمی‌شود!!!) این حکایت به سکوت معنادار در پاسخ به فروشنده اشاره می‌کند و مردم همان‌طور که کلام فروشنده چنین القاء می‌کند، همواره در مورد کتب دیگر از جمله تفسیر المیزان و مشابهنش می‌گردند.

حکایت با تمام معنایش دال بر تصرف جایگاه و منصب اهل بیت (علیهم السلام) در اذهان عموم، توسط فقه‌های آخرالزمان می‌باشد و عمل بدان هم دیگر جای خود دارد. هرچند به نظر از یاد و ذکر اهل بیت (علیهم السلام) می‌گویند و ایشان را ائمه می‌خوانند و ممکن است استدلال این نتیجه برخاسته از دلایل ظاهری دیگری باشد! مثلاً در خلال صحبت‌های مردم همواره چنین تعبیراتی می‌شنوی: (مرجع می‌گوید، مرجع چنین صلاح دیده، من فلان مرجع را تقلید می‌کنم... و دیگر تعابیر).

می‌گویم: ذکر این تعابیر به مراتب بیشتر از تعابیر دیگر از قبیل (اهل بیت (علیهم السلام) فرمودند... الخ)، بوده است.

۲- در جزء دوم فرهنگ‌نامه یا موسوعه مهدوی (تاریخ غیبه الکبری ص ۱۴۶-۱۴۵)، سید صدر، نامه‌ای از امام مهدی (علیه السلام) در خطاب به شیخ مفید نقل می‌کند که به موضع اصلی اشاره می‌کنم: (... ما هرگز نسبت به شما اهمال و سُستی نوزیده‌ایم و شما را فراموش نکرده‌ایم و اگر چنین بود، قطعاً دشمنان شما را ریشه‌کن می‌کردند...). و این قسمت از نامه‌ی

شریف به وضوح بر مراعات و پاسداری امام مهدی (علیه السلام) و ذکرشان در مورد شیعه، دلالت می‌کند و این همان عامل عدم نزول مصایب و گرفتاری‌ها و عدم تمکین دشمنان از آسیب‌رساندن به شیعیان می‌باشد. (... قطعاً دشمنان شما را ریشه‌کن می‌کردند...).

و اگر به حال شیعه بنگریم به وضوح می‌بینیم، آن‌ها در وضعیتی به سر می‌برند که رشک هم بدان ورزیده نمی‌شود بلکه در بدترین حال هستند از طرفی فرقه‌های اموی سبب پراکندگی آن‌ها شده و روزانه صدها تن از آن‌ها را سر می‌برند و هزاران تن دیگر فراری و آواره‌اند و از جهت دیگر اشغال‌گران کافر آن‌ها را به ذلت کشانده و مورد قتل و کشتار و هتک حرمت و کرامات قرار داده، و در شدیدترین حالت پراکندگی و از هم‌گسیختگی و اختلاف به سر می‌برند و (هر حزبی به آن‌چه در دست داشته شادمان شده)، و چه صادق است توصیف امیرالمؤمنین (علیه السلام) از ایشان: (لا تنفک هذه الشيعة حتى تكون بمنزلة المعز لا يدري الخابس على أيها يضع يده فليس لهم شرف يشرفونه ولا سناد يستندون إليه في أمورهم)، (همیشه این شیعه هستند تا حدی که حکم گوسفند یا بز را پیدا می‌کنند و شخص قصاب نمی‌داند به کدام‌یک دست گذارد و آن را برای دنج جدا کند و برای آنان شرافتی نیست تا شناخته شوند و نه تکیه‌گاهی دارند که در کارهای خود بدان تکیه نمایند).^(۱)

می‌گوییم: این همه حوادث و رویدادهای بدی که بر شیعه رخ می‌دهد و دیگر اتفاقاتی که قلم در ذکرشان عاجز بوده، آیا دال بر این نیست که امام مهدی (علیه السلام) دست از آن‌ها کشیده و به حالشان رها کرده و ذکرشان نمی‌کند؟ و معنای دست کشیدن از آن‌ها چیست؟! آیا بدان معنا نیست که دیگر آن‌ها را شیعه‌ی خویش حساب نمی‌کند و نمی‌بیند؟!!

و بار دیگر می‌پرسم: شیعه مرتکب چه گناهی شده که به سببش از ولایت اهل بیت (علیهم السلام) خارج شده و مستحق این عذاب الهی شدند؟؟
آری، آن یک عقوبت و عذاب الهی است که بر احدی نازل نمی‌شود مگر معاند و متکبری که در مقابل آیات الهی می‌ایستد، (ظالم، شمشیر من است به وسیله‌ی او عذاب می‌کنم و او را نیز عذاب می‌دهم).

﴿مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا﴾، (اگر سپاس بدارید و ایمان آورید خدا می‌خواهد با عذاب شما چه کند و خدا همواره سپاس‌پذیر [=حق‌شناس] داناست).^(۱)

و اما بعد... این کتابی که در بین دستان شماسست عبارت است از پاسخ من به سؤال مطرح شده و هریک از شما می‌تواند خود درصدد یافتن پاسخ برآید، فقط بدانید که از کجا جستجو کنید، حداقل شما تمام مسائل خود را در دامن مرجع نمی‌ریزید و فقط پاسخ سؤال‌هایتان را از آن بگیرید اما این بار _لااقل_ چنین کاری برای شما اصلاً مقدور نیست و مرجع این بار حداقل دوی درد را ندارد بلکه جزئی از آن است بلکه جزء بزرگ‌تر است.

آیا شگفت‌زده شده‌اید؟! پس اندکی صبر کنید و حدیث اهل بیت (علیهم السلام) در مورد فقهای آخرالزمان را بشنوید، بشنوید که چگونه شروترین خلق خدا زیر سایه‌ی آسمان هستند و ان شاءالله احادیث در طول مبحث این کتاب بر شما عرضه خواهد شد. پس کجا جستجو می‌کنید؟! و جوابتان را کجا می‌یابید؟ به خدا قسم که کسی جز آل محمد برای شما نیست، به راستی که بینایی کوری شما و شفای بیماریتان تنها به دست ایشان است و چگونه آن‌ها نباشند در حالی که ثقل قرآنند و قرآن هرگز از غیرشان سخن نفرموده.

﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾، (گفت پروردگارا سینه‌ام را گشاده گردان * و کارم را برای من آسان ساز * و از زبانم گره بگشای * [تا] سخنم را بفهمند).^(۲)

﴿رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾، (بار پروردگارا میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی).^(۳)

والحمد لله وحده وحده

۱. النساء: ۱۴۷.

۲. طه: ۲۸-۲۵.

۳. الأعراف: ۸۹.

شیعی ما اندک و اندکتر

و در مقدمه‌ی این بحث، با مضمون خروج اغلب مردم که مدعی تشیع از ولایت اهل بیت (علیهم السلام) بوده، آغاز کردم و در مقابل آن با واقعیتی که شیعه‌ی امروز در آن زندگی می‌کند، از خلال حدیث روایت شده از امام مهدی (علیه السلام) در نامه‌ی خویش به شیخ مفید (رحمته الله) استدلال کردم، و در این جا استدلالم را با احادیث دیگر اهل بیت (علیهم السلام) محکم‌تر می‌کنم:

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: (إن حدیثکم هذا لتشمئز منه قلوب الرجال، فمن أقر به فزیدوه، ومن أنکره فذروه، إنه لا بد من أن یکون فتنه یسقط فیها کل بطانته و ولیجته حتی یسقط فیها من یشق الشعر بشعرتین حتی لا یبقی إلا نحن وشیعتنا)، (امر ما (اهل بیت) بر دل مردان سخت و گران می‌باشد پس سخن ما را به آرامی با آن‌ها بگوئید و هر کس طالب بود، کلام ما را بیشتر به او برسانید و هر کس انکار کرد، او را رها کنید، زیرا که بعد از این فتنه‌ای می‌باشد که در آن حتی کسانی که یک مو (در دین) را به دو نصف تقسیم می‌کنند، از دین ما خارج می‌شوند تا فقط ما و شیعیان (واقعی) باقی بمانند).^(۵)

این حدیث بر وجود فتنه یا امتحانی قبل از قیام قائم (علیه السلام) اشاره می‌کند که نتیجه‌اش سبب سقوط بسیاری از مردم خواهد شد حتی آن کس که مو را به دو نیم می‌شکافت (و این تعبیر کنایه از صاحب دقت و معرفت در امور جاری)، و در نهایت کسی جز اهل بیت و شیعه‌ی ایشان باقی نمی‌ماند.

سؤال: امروزه تعداد شیعیان اهل بیت (علیهم السلام) چقدر است، آیا میلیاردها شیعه بلکه فراتر از آن نیستند که ادعای موالات اهل بیت (علیهم السلام) را می‌کنند؟! اکنون این حدیث را بخوان:

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (والله لتکسرن تکسر الزجاج، وإن الزجاج لیعاد فیعود [کما کان]، والله لتکسرن تکسر الفخار، فإن الفخار لیتکسر فلا یعود کما کان، [و] والله لتغربلن [و] والله لتمیزن [و] والله لتمحصن حتی لا یبقی منکم إلا الاقل، وصعر کفه)، (به خدا قسم همانند شیشه شکسته می‌شود و شیشه پس از شکسته شدن اصلاح می‌شود و به حال خود برمی‌گردد به خدا قسم مانند کوزه شکسته می‌شوید و کوزه پس از شکسته شدن اصلاح‌پذیر نیست و به

حال اول بر نمی‌گردد، به خدا قسم آن قدر غربله، تمحیص و تمییز می‌شوید و خوب و بد همگی شما از هم جدا شود و همگی امتحان شوید تا جز گروهی اندک از شما نماند، آن‌گاه دستش را به سمت جمعیت کشاند و بالا برد. (۵)

و حدیث روایت شده از امام رضا (علیه السلام): (والله لایکون ماتمدون الیه اعینکم حتی تُمحصوا و تُتمیزوا، و حتی لایبقی منکم إلا الأندر فالأندر)، (به خدا سوگند آن‌چه به سویش چشم می‌کشید واقع نشود تا (طرفداران حق باطل) از هم جدا شود، آنقدر از هم جدا شوند که از شما چیزی جز عده‌ی اندک اندک باقی نماند). (۱)

می‌گویم: بسیار واضح است که مقدار کم و اندک به میلیون و میلیارد و هزار هم اشاره نمی‌کند اگر خواهان دقت بیشتر هستید به این حدیث روایت شده از امام صادق (علیه السلام) توجه کنید که برخی اصحابش سؤال کردند: (جعلت فداک إنی والله أحبک وأحب من یحبک، یا سیدی ما أكثر شیعتکم، فقال له: أذکرهم، فقال: کثیر، فقال: تحصیهم؟ فقال: هم أكثر من ذلک، فقال أبو عبد الله علیه السلام: أما لو کملت العد الموصوفه ثلاثمائه وبضعه عشر کان الذی تریدون... فقلت فکیف أصنع بهذه الشیعه المختلفه الذین یقولون إنهم یتشیعون؟ فقال: فیهم التمییز، و فیهم التمحیص، و فیهم التبدیل، یأتی علیهم سنون تفتیهم، و سیف یقتلهم، و اختلاف یبدهم)، (فدایت شوم، به خدا قسم! من، شما و هرکس دوست‌دار شما است را دوست دارم. ای سرورم! چقدر شیعه‌ی شما زیاد است. امام فرمود: «آن‌ان چه مقدارند؟» عرض کردم: «بسیار زیاد». امام فرمود: «می‌توانی آن‌ان را بشماری؟» عرض کردم: «تعدادشان بیشتر از این‌ها است». امام فرمود: آگاه باش هرگاه آن عده وصف شده که سیصد و ده نفر و اندی هستند، شمارشان کامل شود، آن‌چه شما می‌خواهید، خواهد شد. عرض کردم: پس با این‌هائی که می‌گویند شیعه‌ی شما هستند چه کنم؟ فرمودند: در میان آن‌ان تمییز و غربال و تمحیص و تبدیل است سال‌های پر رنج و محنت بر آن‌ها می‌گذرد و تباهشان می‌کند و شمشیرها و اختلاف آن‌ها را زایل می‌گرداند...). (۲)

۱. غیبیه النعمانی: ص ۲۱۶.

۲. غیبیه النعمانی: ص ۲۱۱-۲۱۰.

از این حدیث مستفاد می‌شود که اگر حلقه‌ی سیصد و سیزده نفر از شیعه کامل گردد، خروج قائم علیه السلام تحقق می‌یابد و اما باقی تعدادی که مدعی تشیع هستند بر اثر غربال و تمحیص، ساقط خواهند شد.

و در حدیث دیگری که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: **قائم خروج نمی‌کند تا این که حلقه کامل گردد. عرض کردم: حلقه چه تعداد دارد؟ فرمودند: ده هزار.**^(۱)

بنابراین لشکر قائم همان (۳۱۳ + ۱۰۰۰۰) هستند.
گر بگوئی: اینان برگزیدگان شیعه هستند و نه همه‌ی شیعه.

می‌گوییم: راوی در حدیث **(اگر تعداد موصوف کامل گردد...الخ)** از امام علیه السلام سؤال می‌کند: **(با این شیعه‌ی مختلفی که می‌گویند متشیعه هستند چه کنم)**، بدین معناست که او از فرموده‌ی امام علیه السلام در مورد تعداد، دریافته که همه‌ی شیعیان همان مقداری هستند که امام ذکر کردند و به همین دلیل در مورد موقف عده‌ی بسیاری که مدعی تشیع هستند، سؤال می‌کند و اگر به ادامه‌ی حدیث رجوع کنی، این مفهوم برای آشکارتر می‌شود.

راوی کلام خود را با اخباری از امام علیه السلام آغاز می‌کند مبنی بر این که شیعه بسیارند و تعدادشان غیر قابل شمارش بوده و امام در پاسخ فرمودند: **(تُحصیهم)** در این جا استفهام انکاری شده یعنی بعید می‌داند تعداد شیعه بسیار باشد و فرموده‌ی این حضرت تأکید بر آن است **(اما اگر عدد و عده کامل گردد...الخ)**، از کلام امام علیه السلام چنین مستفاد می‌شود که اگر این عدد (۳۱۳) در شیعه یافت شود، فرجشان تحقق می‌یابد و امام علیه السلام به او خبر می‌دهد که تعداد بسیار شیعیان در معرض آماج فتنه‌ها و غربال و تمحیص و تبدیل و... قرار خواهند گرفت و در نتیجه‌ی این امور، خالصی از ناخالصی جدا شده و از دایره‌ی تشیع خارج خواهند شد.

امام علیه السلام در این بیان خویش، راه و مسیر سخت شیعه را به تصویر می‌کشد و اگر

مقصودشان اشاره به برگزیدگان شیعه می‌بود و این که از دیگران برتر هستند نه این که شیعه هستند و دیگران رها شده‌اند، تنها به مدح این برگزیدگان بدون بیان موقف نهائی دیگران بسنده می‌کرد؛ زیرا در بیان نهائی، نوعی مقابله بین دو گروه یافت می‌شود نه به مجرد درجات و رتبه‌ها و اگر امر به مجرد تفاوت در درجات ایمان بود و بقیه شیعه‌ای باقی می‌ماندند که درجات ایمان‌شان ضعیف‌تر از آن‌ها بود، در این صورت حضرت به پند و اندرزشان اکتفا می‌کرد و آنان را به تکامل و اصلاح نفس و عمل نیکو دعوت می‌کرد و خداوند دانا و حکیم‌تر است.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (مَعَ الْقَائِمِ مِنَ الْعَرَبِ قَالَ نَفَرٌ يَسِيرٌ قُلْتُ وَ اللَّهُ إِنْ مِنْ يَصِفُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْهُمْ لَكَثِيرٌ قَالَ لَا بَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُمَحَّصُوا وَ يَمَيِّزُوا وَ يَغْرَبَلُوا وَ يَسْتَخْرَجَ فِي الْغُرْبَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ)، (چند نفر از عرب همراه حضرت قائم خواهند بود؟ فرمود: چند نفر اندک ، عرض کردم بخدا کسانی که از ایشان از این امر سخن می‌گویند (اظهار عقیده به امام زمان می‌کنند) بسیارند، فرمود مردم ناچار باید بررسی شوند و جدا گردند و غربال شوند و مردم بسیاری از غربال بیرون ریزند).^(۱)

و امام باقر (علیه السلام) فرمودند: (لتمحصن یا معشر الشیعة شیعة آل محمد تمحیص الکحل فی العین لأن صاحب الکحل یعلم متی یقع فی العین، ولا یعلم متی یذهب، فیصبح أحدکم وهو یری أنه علی شریعة من أمرنا فیمسی وقد خرج منها، ویمسی وهو علی شریعة من أمرنا فیصبح وقد خرج منها)، (ای شیعیان آل محمد! یقیناً ناخالص‌های شما از شما جدا خواهند شد. هم‌چون سرمه در چشم که سرمه‌کش می‌داند چه‌زمان سرمه در چشم می‌رود، اما نمی‌داند کی از چشم می‌رود. ناخالص‌های شما هم صبح می‌کنند در حالی که بر امیری از ولایت ما گام برمی‌دارند. و غروب می‌کنند، در حالی که از آن بیرون رفته اند. و (بالعکس) شام‌گاهان در مسیری از ولایت مایند و صبح می‌کنند در حالی که از آن خارج شده‌اند).^(۲)

حدیث اول شبیه غربال و تمحیص است و نتیجه‌ی غربال‌گری به خروج یا ثبات انسان بر ایمانش ختم می‌گردد و خارج‌شدگان از غربال، همان خارج‌شدگان از مدار ولایت و ایمان

۱. غیبة النعمانی: ص ۲۱۲.

۲. غیبة النعمانی: ص ۲۱۴.

هستند همان طور که واضح است.

آیا این چیزی نیست که حدیث دوم بر آن تأکید می‌کند، اکنون به توضیح شیخ نعمانی بر حدیث گوش بسپار که می‌گوید: (آیا این دلیلی بر خروج از نظام امامت و ترک آن چه بدان اعتقاد داشته، نیست).^(۱)

و در این جا شایسته است، روشن شود که امرشان علیهم‌السلام همان ولایت بوده و خروج از امرشان با خروج از ولایت‌شان برابری می‌کند. و گمان نمی‌کنم، قومی که آب‌دهان خود را بر صورت یکدیگر می‌اندازند و یکدیگر را نفرین و لعنت و تفکیر می‌کنند... والخر آن چه که اکنون خواهی شنید، آیا اینان را اُمتی مورد رحمت می‌بینی که مبدأ تشیع آل محمد علیهم‌السلام آن را جمع می‌کند؟!

عمیره بنت نفیل گوید: از امام حسین علیه‌السلام شنیدم که فرمودند: (لا یكون الأمر الذی تنتظرونه حتی یبرأ بعضکم من بعض و یتفل بعضکم فی وجوه بعض و یشهد بعضکم علی بعض بالکفر و یلعن بعضکم بعضاً فقلت له ما فی ذلک الزمان من خیر فقال الحسین علیه‌السلام الخیر کله فی ذلک الزمان یقوم قائمنا و یدفع ذلک کله)، (امری که در انتظار آن هستید (فرج آل محمد) اتفاق نمی‌افتد تا این که برخی از شما (شیعیان) از برخی دیگر بیزاری بجوئید و برخی در صورت برخی تف بیندازند و برخی در مورد برخی شهادت به کفر دهند و بعضی بعض دیگر را لعنت نمایند. پس راوی به حضرت عرض کرد: (بنابراین) در این زمان خیری نیست. حضرت فرمود: تمام خیر در این زمان است (چراکه) قائم ما در این زمان قیام می‌کند و همه این‌ها (اختلافات) را رفع می‌فرماید).^(۲)

و امام صادق علیه‌السلام فرمودند: (لا یكون ذلک الأمر حتی یتفل بعضکم فی وجوه بعض و حتی یلعن بعضکم بعضاً و حتی یُسمی بعضکم بعضاً کذابین)، (امری که در انتظار آن هستید (فرج آل محمد) اتفاق نمی‌افتد تا این که برخی در صورت برخی تف بیندازند و برخی از شما (شیعیان) از برخی دیگر بیزاری بجوئید و برخی، دیگری را دروغ گو می‌نامند).^(۳)

۱. غیبیه النعمانی: ص ۲۱۵.

۲. غیبیه النعمانی: ص ۲۱۳.

۳. غیبیه النعمانی: ص ۲۱۴.

و مالک بن ضمیره گوید: امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: (یا مالک بن ضمیره، کیف أنت إذا اختلفت الشیعة هكذا؟ وشبک أصابعه وأدخل بعضها فی بعض. فقلت: یا امیر المؤمنین ما عند ذلك من خیر. قال: الخیر کله عند ذلك، یا مالک عند ذلك یقوم قائمنا فیکدم سبعین رجلاً یکذبون علی الله ورسوله فیکتلهم. ثم یجمعهم الله علی أمر واحد)، (ای مالک بن ضمیره چگونه ای وقتی شیعه این چنین با هم اختلاف پیدا می کنند؟ حضرت انگشتان دو دست خویش را در هم فرو برد، عرض کردم: یا امیر المؤمنین در آن خیری نیست. فرمودند: تمام خیر در آن است؛ زیرا قائم (علیه السلام) ما قیام می کند و هفتاد تن از کسانی که بر خدا و رسولش افترا می بندند را به قتل می رسانند سپس مردم را بر یک امر واحد جمع می کنند).^(۱)

و امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: (کونوا کالنحل فی الطیر... فوالدی نفسی بیده ما ترون ما تحبون حتی یتفل بعضکم فی وجوه بعض و حتی یُسمی بعضکم بعضاً کذابین وحتی لا یبقی منکم - أو قال من شیعی - إلا کالکحل فی العین والملح فی الطعام...)، (در میان پرندگان همانند زنبور باشید... قسم به کسی که جانم در دست اوست آن چه دوست دارید محقق نمی شود تا این که برخی در صورت برخی تف بیندازند و برخی، دیگری را دروغ گو می نامند و چیزی از شما باقی نمی ماند - یا فرمودند از شیعه ام - مگر به اندازه ی سرمه در چشم و نمک در طعام).^(۲)

می گویم: شاید این حدیث آخری که از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت شده ما را از هرگونه توضیح و تشریح مقصود احادیث قبلی کفایت کرده و به وضوح آشکار می کند که اختلاف شیعه به حد لعن و نفرین و تکفیر یکدیگر می رسد و جزئی از عملیات غربله و تمحیص بوده همان طور که اندکی قبل در مورد خروج بیشتر شیعیان از ولایت اهل بیت (علیهم السلام) دانستی و فرموده ی حضرتش (علیه السلام): (تا این که از شما کسی باقی نماند جز شیعه ام...)، مربوط به آن چه حاصل شده - یعنی سخن در باب اختلاف بوده - بلکه نتیجه ی اختلاف است و حدیث بدین معناست که ای شیعه همواره در اختلاف باقی خواهید ماند تا آن زمان که چیزی از شما باقی

۱. غیبه النعمانی: ص ۲۱۴.

۲. غیبه النعمانی: ص ۲۱۸-۲۱۷.

نماند جز به مقدار سرمه در چشم و نمک در غذا؛ یعنی بیشتر شما از ولایت اهل بیت (علیهم السلام) خارج خواهید شد و عده‌ی اندکی باقی می‌ماند.

و دوست دارم در این جا کلماتی را ذکر کنم که امیدوارم مایه‌ی سودمندی واقع شوند: چه کسی این اختلاف را در میان شیعه گسترش می‌دهد؟ آیا من و تو از انسان‌های عادی که مالک چیزی جز جان مان نیستیم؟! اکیداً خیر؛ من و تو تأثیر در جمعیت عظیم شیعه نداریم بنابراین این کار از دست کسی برمی‌آید که بر آنها تسلط دارد، لذا چه کسی غیر از فقهای آخرالزمان که مردم به اسم تقلید کورکورانه از آنها پیروی می‌کنند، می‌تواند چنین اشاعه‌ای داشته باشد چه بسا به سبب برخی اهل غرض و مرض هم باشد؟

به تو می‌گویم: واقعیت شیعه شهادت و گواهی بی‌شک و تردید می‌دهد که مردم تابع مراجعشان هستند و تأثیرگذاری انسان مغرض بر این حدّ وسیع که روایات بر آن دلالت می‌کنند، ناممکن است، سپس این گفته‌ی تو، خواهی یا نخواهی مایه‌ی سرزنش و توبیخ فقهای آخرالزمان است، و اگر آن چه می‌گوئی درست است پس آن مراجعی که شعار می‌دهند: ما نگهبان اُمت هستیم، کجایند و وظیفه‌شان در هدایت مردم چیست و کجاست یا با آن کلمات فقط قصد فریب مردم را دارند؟!!

در حقیقت این احادیث شریف بسیار حساس و خطیر هستند تا جائی که بر هر انسان شیعه واجب می‌سازد که همواره بپرسد و تکرار و مرور کند و به جهنمی بنگرد که فقهای آخرالزمان مردم را به سوی آن سوق می‌دهند یا بر قلب‌ها قفل زده شده است؟!! این بحث را با دو روایت پایان می‌دهم که اندیشه‌ی محور ما را بیش از گذشته جلا می‌بخشد.

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: (إِنْ قَائِمْنَا إِذَا قَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَإِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيباً وَسَيَعُودُ غَرِيباً كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ)، (هنگامی که قائم ما قیام کند مردم را به امر جدیدی دعوت می‌کند همان‌طور که رسول الله ﷺ به آن دعوت کرد و

اسلام غریبانه آغاز شد و به غربت خود باز خواهد گشت پس خوشا به حال غریبان.^(۱)

و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (الإسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً كما بدأ، فطوبى للغرباء. فقلت: اشرح لي ذلك هذا أصلحك الله. فقال: مما يستأنف الداعي منا دعاء جديداً كما دعا رسول الله ﷺ)، (اسلام غریبانه آغاز شد و به غربت نخست خود باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان. عرض کردم خداوند خیرتان دهد برایم شرح دهید. فرمودند: دعوت کننده‌ی ما از سر می‌گیرد دعوت را دعوت تازه و نو چنان که پیغمبر ﷺ دعوت کرد).^(۲)

می‌گوییم: بازگشت اسلام به غربت گذشته، به وضوح به خروج بیشتر اهلش یا حداقل پیروان و تابعانش اشاره داشته که دیگر مقدار اندکی باقی می‌ماند، اندک و اندک‌تر همان‌طور که روایت شریفه چنین تعبیر می‌کند. و ای کاش می‌دانستم این نگهبانان اُمت کجا رفته‌اند؟ یا شاید خودشان سبب خروج گروه گروه مردم از دین خدا شده‌اند؟ در آن هنگام، انسان شب را بر شریعت امر اهل بیت (علیهم السلام) سپری می‌کند و صبح می‌کند درحالی که از آن خارج شده، یا برعکس. پس این تحول و دگرگونی ناگهانی به سبب نتیجه‌ی همین بزرگان و سادات که مردم زمام امرشان را به دست آن‌ها داده‌اند، شبیه خارج شدن سرمه از چشم است که صاحبش از زمان خروج آن اطلاعی ندارد.

سؤال اکنون مطرح است: چه چیزی باعث خروج اُمت از دینش شده تا این‌گونه غریب گردد؟ و در هر حال سخنانی که نوشته، به اسبابی از جمله کلام علمی نزدیکی دارد!! بلکه اکیداً این‌گونه است.



۱. غیبیه النعمانی: ص ۳۳۶.

۲. غیبیه النعمانی: ص ۳۳۶-۳۳۷.

فتنه‌ی دجال

احادیث بسیاری از اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده که از فتنه‌ی دجال بر حذر می‌دارند، برخی از این احادیث را نقل خواهیم کرد اما قبل از آن دوست دارم اشاره‌ای در مقدمه‌ی این بحث داشته باشم، مبنی بر این که اصطلاح دجال بر هر کسی که حق را آشکار کند و از طرف دیگر با باطل همدست و هم‌پیمانه شود، اطلاق می‌یابد و به همین سبب است که در مورد علمای بی‌عمل، دجالین گفته می‌شود و این اصطلاح دجال و دجالین در روایات به مقدار استفاده‌اش در روایات در خصوص امر می‌باشد و آن چه قابل ملاحظه بوده این است که بیانگر حال کسی است که اظهار تدین کند تا مردم را فریب دهد اما در باطن انسانی منحرف و دنیاپرست بوده اطلاق می‌یابد اما برای این که برای خواننده شفاف‌سازی شود می‌گوییم: مقصود از دجال در این مبحث در درجه‌ی اول، دجال بزرگ یا امریکاست همان‌طور که برخی محققان از جمله سید صدر در موسوعه خویش و همان‌طور که وصی و فرستاده‌ی امام مهدی، سید احمد الحسن (علیه السلام) تفسیر کردند.

در هر حال، از تأمل و تدبر در محتوا و منطق روایات و اوصافی که عرضه می‌دارند چنین مستفاد می‌شود که این اوصاف بر دولت قدرتمند و دارای ارتش نظامی قوی و بزرگ دلالت می‌کند و ذکر روایات در این باب نیز خواهد آمد و از آن جا که این اصطلاح دجال بر برخی فقهای گمراهی دلالت می‌کند، مبحث جامعی برای هر دو خواهد بود (دجال اکبر: امریکا و دجال اصغر: فقهای گمراهی یا دقیق‌تر، بزرگ آن‌ها).

رسول الله ﷺ در حدیثی طولانی فرمودند: (... یتقدم المهدي من ذریتی فیصلى إلی قبله جده ﷺ و یسیرون جمیعاً- أی المهدي وأصحابه- إلی أن یأتوا بیت المقدس...)، (... مهدي از ذریه‌ام پیش می‌آید و به سمت قبله‌ی جدش ﷺ نماز می‌خواند و همه مهدي و اصحابش به راه می‌افتند تا این که به بیت المقدس برسند).^(۱)

سپس به ذکر جنگ بین مهدی (علیه السلام) و دجال می‌پردازد و فرمودند که آنان لشکر دجال را از اول تا آخر منهدم می‌کنند پس دجال در این حدیث صاحب قدرت و لشکری بوده که امام

۱. معجم احادیث الإمام المهدي (علیه السلام) - للکورانی: ح ۶۵۹.

مهدی (علیه السلام) و اصحابش آنها را به قتل می‌رسانند. و در حدیث شماره ۴۲۷ از همان منبع آمده است: (لیهبطن الدجال خوز و کرمان فی ثمانین ألفاً...)، (دجال به همراه هشتاد هزار نفر در خوز و کرمان فرود می‌آید). و این هشتاد هزار نفر، قسمتی از لشکر دجال بوده یعنی غیر از آن‌هایی که در بیت المقدس فرود آمده‌اند.

و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیثی به ذکر برخی نشانه‌های پیش از خروج قائم (علیه السلام) پرداختند و می‌فرمایند: (و غلبه أهل أرمینیه. و صرخ الصارخ بالعراق: هتک الحجاب و افتضت العذراء، و ظهر علم اللعین الدجال. ثم ذکر خروج القائم (علیه السلام)، (و اهل ارمینیه پیروز شوند و فریادکننده‌ای در عراق فریاد می‌کند و حجاب و حرمت عذراء برداشته می‌شود و پرچم دجال معلون ظاهر می‌شود، سپس خروج قائم (علیه السلام) را ذکر می‌کند).^(۱)

و پرچم همان‌طور که آشکار است یک دلالت رمزی برای هر کشور و فرهنگش می‌باشد و صدای شیونی که در عراق با ظهور پرچم دجال برمی‌خیزد، اشاره به ورود اشغال‌گران امریکائی به عراق است و حدیثی که بر ورود دجال به عراق از سمت کوه سنام در بصره دلالت می‌کند نیز بر حقیقت امر واقف است:

رسول الله ﷺ فرمودند: (أول ما یرده الدجال سنام؛ جبل مشرف علی البصره هو أول ما یرده الدجال)، (اولین جای ورود دجال سنام است کوهی که بر بصره مشرف است و دجال از آن وارد می‌شود).^(۲) و معروف است که نیروهای امریکائی از سمت کویت و کوه مذکور وارد عراق شد.

و در هر حال، ما در عصر ظهور زندگی می‌کنیم و با چشم خود شاهد اشغال عراق به دست نیروی امریکائی (دجال بزرگ)، هستیم همان‌طور که شناختمان نسبت به سیاست امریکائی، فرصت کمیابی در فهم مقصود از تعبیر رمزی که دجال را توصیف می‌کنند به دست ما می‌دهد. تعبیری از قبیل (دجال مسیح)، (دجال تک‌چشم)، (و آمدن او به همراه کوهی از نان

۱. معجم أحادیث الإمام المهدی (علیه السلام) - للکورانی: ص ۲۹.

۲. معجم أحادیث الإمام المهدی (علیه السلام) - للکورانی: ج ۲ ص ۶۳.

و کوهی از آتش)، بوش، رئیس قبلی امریکا، از متدینین مسیحی است- برحسب فهمش از تدین- و در خطابه‌هایش تصریح کرد که جنگ او علیه اسلام، یک جنگ صلیبی است، بلکه به صورت علنی تصریح کرد آن چه او را به جنگ با عراق وادار ساخته، رویائی بود که در آن الرب (عیسی مسیح) را دیده و به او دستور اشغال عراق را داد (سبحان الله حتی بوش به رؤیا هم ایمان دارد، پس فقهای شیعه را چه شده؟!))، و برحسب ادعایش و آن چه از او منتشر شده، این است که از جانب الرب به مجازات ملّت گنه‌کار در بابل مأمور شده! و عبارت اخیر اقتباس یافته از انجیل می‌باشد و یکی از نشانه‌های ظهور مصلح منتظر است.

و اما دجال تک‌چشم بدین جهت، تک‌چشم نامیده شده؛ زیرا فقط با چشم مادی می‌نگرد و غیر از ماده چیز دیگری نمی‌بیند، هرچند که ادعایش مخالف این امر باشد و معلوم است که سیاست امریکائی برای هیچ چیز، ارزشی قائل نبوده جز برای مصالح مادی و اما کوه نان یک تعبیر رمزی از قدرت اقتصادی و رفاه مادی می‌باشد که با آن اتباع خود را فریب می‌دهد و اما کوه آتش دال بر نیروی جنگی است که با آن حکومت‌هایی که فراموش کردند هیچ قدرتی نیست جز به پا خاسته با قدرت لایزال الهی، را می‌ترساند.

فتنه‌ی دجال- یا یکی از مصادیق مهم این فتنه و چه بسا مسابقه‌ی طائفی مصداق مهمی از مصادیق فتنه‌ی دجال باشد- دموکراسی یا حاکمیت مردم (شوراء و انتخابات) است لذا امریکا، دموکراسی را گره‌ی کور در سلسله‌ی جهشی سیاسی بشری و پایان تاریخ آن چه در ارتباط با تنظیم نظام و حکم بوده، می‌باشد: ﴿وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾، (در میان شما جاسوسانی دارند [که] به نفع آنان [اقدام می‌کنند] و خدا به [حال] ستمکاران داناست).^(۱)

درحقیقت دموکراسی با دیکتاتوری تفاوت چندانی ندارد، بلکه هر دو دارای یک مفهوم هستند، هر دو نظام بر اندیشه و تفکری به دوری آسمان در معادله‌ی انتخاب حاکم استوار هستند و هردو، با مبدأ تنصیب الهی از برای حاکم، تناقض و تضاد دارند. درهرحال درصدد تتابع و تساوی دموکراسی نیستم و به گمانم آن چه درباره‌ی آن در کتب نگاشته شده، کفایت

می‌کند.

فرض بر این بوده که مخاطب این کتاب، گروه مؤمنی است که به مبدأ تنصیب الهی در انتخاب حاکم ایمان دارد هرچند که این گروه با تأسف فراوان، دچار هوس‌پرستی شده و فقهای آخرالزمان به جای آب زلال به تشنگان آن‌ها، آب لجن دادند.

قبل از ورود به مبحث نقش فقهای آخرالزمان، دوست دارم به برخی روایات که بر فتنه‌ی دموکراسی یا حاکمیت مردم که دجال مطرح کرده، استدلال می‌کنند و قبل از آن اشاره می‌کنم که روایات - همان‌طور که خواهیم دید- به فتنه‌ی دجال در قالب تعارض با مبدأ تنصیب الهی اشاره داشته بنابراین، بدون شک دلالت می‌کنند که دجال بزرگ همان امریکاست به اعتبار این که حامل پرچم دموکراسی در جهان است.

حذیفه بن اسید گوید: از ابوذر شنیدم در حالی که به حلقه‌ی درب کعبه متوسل شده گوید: ... از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند: **(هرکس در اول و دوم با من به جنگ برخیزد، در سومی از شیعه‌ی دجال است).**^(۱)

و در همان منبع و همان صفحه، شیخ کورانی همین روایت را از امالی طوسی نقل می‌کند که در آن ذکر شده: **(و در دوم با اهل بیتم به جنگ برخیزد).**

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: **(قال رسول الله ﷺ: مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح، من ركبها نجا، ومن تخلف عنها غرق، ومن قاتلنا في آخر الزمان فكأنم قاتل مع الدجال)، (رسول الله ﷺ فرمودند: مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است، هرکس سوار بر آن شود، نجات یابد و هرکس از آن تخلف کند، غرق می‌شود و هرکس در آخرالزمان با ما به مبارزه برخیزد، همانند این است که در رکاب دجال می‌جنگد).**^(۲)

۱. المعجم الموضوعی: ص ۲۴.

۲. المعجم الموضوعی: ص ۲۴.

و امام صادق علیه السلام فرمودند: (قال رسول الله ﷺ: ... من أبغضنا أهل البيت بعثه الله يهودياً. قيل: وكيف يا رسول الله؟ قال: إن أدرك الدجال آمن به)، (رسول الله ﷺ فرمودند: هر کس با ما اهل بیت علیهم السلام دشمنی کند، خداوند او را یهودی مبعوث می‌کند. عرض شد: چگونه یا رسول الله؟ در صورتی که دجال را درک کند و به او ایمان آورد).^(۱)

می‌گوییم: هر کس با اهل بیت علیهم السلام دشمنی کند و به ستیز برخیزد به طور حتم با تنصیب الهی دشمنی کرده و به ستیز برخاسته و تابع شیطان و هوی نفسش گشته و در نهایت از جمله کسانی است که به طور قطع از حاکمیت مردم می‌گویند و شاید این همان حقیقتی است که روایات بدان اشاره کرده زمانی که بر دشمن اهل بیت علیهم السلام به عنوان دجال، تأکید داشته و ایمان دارد.

و دلیل دیگری که بر خطورت فتنه‌ی دموکراسی یا انتخابات دلالت می‌کند و از آن به شدت نهی شده، حدیث رسول الله ﷺ است که فرمودند: (الویل الویل لامتی من الشوری الكبرى و الصغری فسئل عنهما فقال: اما الكبرى فتتعقد فی بلدتی بعد وفاتی لغصب خلافة اخی وغصب حق ابنتی، واما الشوری الصغری فتتعقد فی الغیبة الكبرى فی الزوراء لتغییر سنتی و تبدیل احکامی)، (وای وای بر امتم از دو شورای کبری و صغری. از حضرت سوال شد آن‌ها کدامند؟ پیامبر ﷺ فرمودند: اما شورای کبری در شهر من (مکه) بعد از وفاتم برای غصب کردن خلافت برادرم و حق دخترم منعقد می‌شود و شورای صغری در غیبت کبری در شهر زوراء برای تغییر سنتم و تبدیل احکامم منعقد می‌شود).^(۲)

علی‌رغم این هشدار شدید، امت ابا داشته جز به مخالفت با رسول الله ﷺ. لذا سقیفه‌ی بنی‌ساعده برای غصب خلافت علی علیه السلام دایر شد تا این که هیچ احدی بر عهد خدا و رسولش باقی نماند جز چند نفر که تعدادشان از شمار انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کرد و شیعه‌ی آخرالزمان ابا داشته جز پاگذاردن در جا پای پیشینیان خود و اینک سقیفه‌ی زوراء با همکاری دجال و فقه‌های آخرالزمان برای انتخاب حاکم عراق و تغییر احکام خدا و رسولش ﷺ و

۱. المعجم الموضوعی: ص ۲۵.

۲. مناقب العترة، مائتان وخمسون علامة: ص ۱۳۰.

جایگزین ساختن دستور وضعی به جای کتاب خدا برپا شد.

اگر اتباع ابوبکر و عمر با سرکشی و عصیان بر خلیفه‌ی رسول الله ﷺ، از اطاعت خدا خارج شدند، امروز کسانی که مدعی تشیع علی (علیه السلام) هستند، به رکاب آن‌ها درآمده و در سوراخی فرورفتند که پیشینیانشان خود را در آن فرو بردند.

و شاید زمان ایفای نقش فقهای آخرالزمان در گمراه ساختن مردم و اخراجشان از حوزه‌ی دین از خلال این حدیث، کلید خورده و با روایتی که به مکان خروج دجال دلالت داشته آغاز خواهیم کرد.

رسول الله ﷺ فرمودند: (لما عرج بی إلى ربی أتانی النداء: یا محمد، قلت: لیبک... إلى أن قال: وخروج رجل من ولد الحسين بن علی بن أبی طالب، وخروج الدجال یخرج من سجستان وظهور السفیانی)، (هنگامی که خداوند مرا به معراج بُرد، نداء آمد: ای محمد! عرض کردم: لیبک... تا آن جا که فرمودند: و خروج مردی از فرزند حسین بن علی بن ابی طالب و خروج دجال از سجستان و ظهور سفیانی).^(۱)

و اگر به لغت‌نامه‌ها از جمله لغت‌نامه‌ی المحيط و تاج العروس مراجعه کنی درخواستی یافت که سجستان لفظ معرب کلمه‌ی فارسی سیستان است و به تعبیر دیگر؛ دجال از شهر سیستان خروج می‌کند.^(۲)

در حقیقت، اگر فتوهای ضلالت و گمراهی که فقهای آخرالزمان صادر می‌کردند و مردم را به سوی دوزخ انتخابات کشیدند، نبود دجال بزرگ نمی‌توانست سبب گمراهی مردم شود بلکه آن‌ها در امرش مبالغه کردند و مشارکت در انتخابات را یک فریضه‌ی برتر از نماز و روزه معرفی کردند و خروج یک زن از منزل و رفتن به پای صندوق رأی را به خروج زینب (علیها السلام) برای یاری امام حسین (علیه السلام) تشبیه کردند!!

۱. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۷۰.

۲. لطفاً به بیان سید احمد الحسن (علیه السلام) در تاریخ ۲۷/رمضان/۱۴۲۵ هـ ق مراجعه شود.

شما را به خدا! آیا شانه خالی کردن از تنصیب الهی و ورود به مشروع دجال بزرگ اشغال گر، برتر از نماز و روزه شده؟! آیا این همان تجاوز به حدود الهی و مصداق این فرموده نیست: (چگونه است حال تان زمانی که مُنکر را معروف ببینید)؟ آیا غیرت و مروت شما اجازه می‌دهد که مراجعتان خروج عقيله (علیه السلام) برای نصرت حجت خدا و دفاع از حاکمیت‌الله را به خروج زنانتان برای خواری حجت‌خدا و طعنه‌زدن به قلب رسول الله و علی و محمد (علیهم السلام) تشبیه کنند؟! در حالی که خود می‌دانید که برخی زنانتان با آرایش و پیرایش و... و... بوده و بر شما پوشیده نیست بلکه شما به یقین می‌دانید که بیشتر زنان و مردانتان از امر دین چیزی درک نمی‌کنند.



توقفی با شیخ یعقوبی

فقهای آخرالزمان، بطلان امور خود را به برخی آیات قرآنی و احادیث شریفه یا ادعای رجوع آنها به یکی از اصول شریعت نسبت می‌دهند و در این جا مثالی مرتبط با موضوع ما نقل خواهیم کرد.

در خطاب مرحله‌ی شماره‌ی ۹۷ شیخ یعقوبی در پاسخ این سؤال چنین گفته است:
س: معلوم است که شما انتخابات قبلی را پشتیبانی کردید و شرکت در آن را واجب ساختید و فتوهای شما از آن چه از مرجعیات دینی صادر شده محکم‌تر بود تا جائی که گفتید این امر واجب مهم‌تر از نماز و روزه است پس آیا این وجوب به نسبت برای انتخابات آینده نیز همین روند را خواهد داشت؟؟

شیخ در کلام طولانی و متمرکز بر این نکته، پاسخ می‌دهد: (سلیقه و اشتیاق شریعت در اهتمام ورزیدن به واجبات به صورت اجتماعی بیشتر از فردی است... الخ)، این مسئله‌ای که در ظاهر شرعی بوده در حقیقت چیزی جز یک گرد و غبار برخاسته از مخفی نگه داشتن شیخ در این خطابه نیست، شیخ در خلال این تفکر، خود را در مقابل این سؤال قرار داده که آیا

انتخابات یک عمل شرعی است یا عمل شیطانی و مخالفت تام با شرع دارد؟ این از یک طرف و از طرف دیگر استفاده از مَثَل‌های رایج و مربوط به مسئله‌ی واجبات اجتماعی از قبیل (اصلاح ذات خود با دیگران برتر از سال‌ها نماز و روزه است)، و... برای او فراهم می‌شود و با این ترفندها می‌خواهد امر را بر خواننده غالب کند تا چنین گمان برد که شیخ در مورد تفکر اصیل و مرتبط با شرعیت انتخابات در حال استدلال است در حالی که او در حقیقت پیرامون مسئله‌ی اهمیت عمل اجتماعی سخن می‌گوید و بر شیخ واجب است که شرعیت انتخابات را ثابت کند و از کجا می‌خواهد ثابت کند؟!!!

و اگر طناب دروغ، کوتاه است همان‌طور که می‌گویند شیخ اجازه نمی‌دهد مدت طولانی منتظر بمانیم تا این که ما را در مقابل چیزی قرار می‌دهد که نمی‌دانم چگونه شنیده شود، شیخ می‌گوید: (پس شرکت در انتخابات به اعتبارش اکنون وسیله‌ای راحت برای رسیدن مؤمنین صالحین شایسته به جایگاه‌های سلطه و مفاصل دولت از وظایف اجتماعی بوده که پی به اهمیت آن برده شده و با رساندن این گروه، از نماز و روزه حفاظت شده است).

اندکی پیش، انتخابات - برحسب رأی شیخ یعقوبی - از واجبات شرعی بوده اما اکنون به وسیله و ابزاری راحت تبدیل شده!! و بدین معناست که یک وسیله‌ی راحت الحلقوم و آسان بوده نه یک وسیله‌ی شرعی! اما واقعیت موجود، آن را بر شیخ یعقوبی واجب کرده. بلکه بر شیخ یعقوبی واجب است ما را نسبت به برخی امور، قانع سازد از جمله: آیا واقعاً موقعیت موجود، آن‌ها را مجبور به سوار شدن بر این وسیله ساخته یا پیروی از هوی نفس؟ و اگر فرض بر اجبار و اضطرار بوده آیا وسیله و ابزاری غیر از این نبوده که حداقل با شرع خدا مخالف نباشد؟ آیا شرع، این عمل شما را تصحیح می‌کند یا خیر؟

با تأسف فراوان، شیخ یعقوبی تا بدین جا توقف نکرده بلکه از شبهه‌افکنی بر هر قداستی هم اِبا ندارد، او دلیل دیگری بر صحت انتخابات تقدیم می‌کند و می‌گوید: (و شاهد دیگر برای اهمیت آن، فرموده‌ی خداوند متعال است: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾، (ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و

خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد آری خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.^(۱) خداوند تبارک و تعالی تعیین رهبر و تنصیب والیان امر در یک کفه و رسالت را در کفه‌ی دیگر قرار داده و اگر اُمت در انتخاب رهبران حقیقی و رساندن شان به جایگاهی که سزاوارشان است، موفق نشود شریعت تباه خواهد شد همان‌طور که در قرن‌های متمادی چنین حاصل شد و بر دین خدا جز عده‌ی اندکی از این بشریت گمراه باقی نماندند.

آیا جسارتی بزرگ‌تر از این تا به حال دیده و شنیده‌اید؟! آیه‌ی شریفه‌ای که شیعه در طول قرن‌های طولانی با آن بر تنصیب الهی از برای علی و فرزندانش (علیه السلام) استدلال می‌کردند، شیخ یعقوبی از راه می‌رسد و با قلم خود و با خونسردی تمام منظور حقیقی آن را نقض می‌کند و تحریفش می‌کند تا به زعمش دلیلی بر صحت انتخابات باشد!!!

از یعقوبی می‌پرسم: دیگر چه چیزی برای نواصب (ناصبی‌ها) باقی گذاشتی؟! و با چه چیزی می‌خواهی حقانیت علی (علیه السلام) را ثابت کنی؟! بلکه اگر آیه بر چیزی که از عان داری دلالت کند، واقعاً حق با ابی‌بکر و عمر است و هیچ امری برای علی نیست بلکه تمام آن دیکتاتوری بوده که دموکراسی می‌شود درحالی که بدان ایمان ندارد و چگونه چنین نباشد درحالی که او مانع رسیدن آن گروه صالحی می‌شود که با وصولشان به جایگاه سبب حفظ نماز و پایداری شریعت می‌شوند!! حرجی بر شیخ نیست در صورتی که بعداً برای او آشکار نشود که این گروه مؤمن چیزی نیستند جز مجموعه‌ای از طایفه‌ی غیرمنزه و آیا شیخ به ضمیر و باطن مردم آگاه است! می‌گوئید: عدم شناخت و معرفت درون و باطن مردم، علت و دلیل عدم انتخاب حاکم به دستشان است بلکه آن به دست داندۀ غیب‌هاست اما این کلام عجوزه‌هاست...

و خوراک روزگار بوده و برای شیخ دموکراسی ارزش و اعتباری ندارد و این کلام اوست که: (عبارتی از کلام عجوزه‌هاست و این گفته از زبان شخص شیخ در توصیف روایات اهل بیت (علیهم السلام) است بر حسب نقل برخی‌ها)، همان‌طور که لیاقت شما را ندارد و شما مقلدان هستید و پاک‌فطرت، در هر حال از شیخ دموکراسی بپرسید که معنا و دلیل تباهی شریعت در طول قرن‌های متمادی چیست؟

و خیلی صریح به شما می‌گویم: شیخ به خوبی می‌داند که شما چه می‌گوئید و دلیل گمراهی و تباه، تفریط و پراکندگی اُمت از اطراف رهبرانی است که به دست خدا برای آن‌ها تعیین شدند اما شما را چه سود درحالی که شیخ روحیه‌ی اقناع پذیرش تغییر یافته و تلاش می‌کند در تجربه‌ی عراقی در اقناعتان موفق عمل کند... پس منتظر باشید.

از این لغت غاصب و اشغال‌گری که در اصطلاحات فرهنگ‌نامه‌های سیاسی معاصر پیدا می‌شود، شگفت‌زده نشوید، در حقیقت آن‌چه شیخ یعقوبی بدان می‌نگرد نتیجه‌ی تفکری است که اصطلاحات سیاسی غربی را به مفاهیم اسلامی نزدیک‌تر می‌سازد، امری که یک سرقت خطیر برای مجموعه‌ای از افکار اسلامی قلمداد می‌شود، هر شخص، خود و قدرت خود را به اندازه‌ای مشاهده می‌کند که از معرفت الهی و آگاه بر مفساد و مصالح نشأت گرفته درحالی که این‌گونه نیست بلکه تنها یک توهم برخاسته از مفاهیم فکری سیاسی غربی است. و براین‌اساس، نظام حکومتی که اسلام بدان دعوت می‌کند با اصطلاحاتی از قبیل نظام حکم دموکراسی و دیکتاتوری یا ... هم‌خوانی ندارد.

آراییدن اسلام با اصطلاحات فکری و غربی یک جنایت به تمام معناست، حداقل چیزی که باید ترتیب آن را داد، این است که این آرایش خود را از روح کلی و سامان یافته بر تجارب بشریت اسلام جدا سازد تا محدود به تجربه معین بشری باقی بماند.

درحقیقت، آن‌چه در این‌جا می‌گویم برگرفته از رأی و فرض شخصی نیست بلکه توصیف واقعیتی است که به وضوح از خلال رسانه‌ها قابل مشاهده بوده و روزانه میلیارها مخاطب داشته و بیشترین گزارشاتی که این رسانه‌ها پخش می‌کنند، از رجالی‌ست که جامه‌ی فقه‌های شیعه را به تن دارند و آن‌ها را می‌بینی که از اصطلاحات و مفاهیم بیگانه و مجهول سخن می‌گویند:

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾

(و اگر بخواهیم قطعاً آنان را به تو می‌نمایانیم در نتیجه ایشان را به سیمای [حقیقی]شان می‌شناسی و از آهنگ سخن به [حال] آنان پی‌خواهی‌برد و خداست که کارهای شما را

می‌داند.^(۱)

بلکه برخی از آن‌ها به آهنگ و لحن خود در سخن اکتفا نمی‌کنند بلکه به صراحت اعلام می‌کند که شخص لیبرالی است!

دستور عراق وارده و مبارک و میمون از جانب فقهای آخرالزمان، ثمره و میوه‌ی مسموم بسیاری از تصورات خطرناک و منحرف بوده و دستوری که بین اسلام - البته به زعمشان - و دموکراسی، وحدت ایجاد می‌کند در حقیقت چیزی جز انقلاب دروغین و فریبنده علیه اسلام نیست؛ زیرا اسلام علی‌رغم سادگی هرگز حاضر به تجزیه و پراکندگی نیست و نمی‌تواند با افکار و فرهنگ غیر خود، سازگار باشد، اگر تمام آن برگرفته شود به راستی که مایه‌ی سعادت‌مندی است و اگر به کل ترک شود، بی‌تردید مایه‌ی شقاوت است.

مثالی برای شما می‌زنم: دستور عراقی بر عدم تعصب بر آزادی‌ها به مفهوم غیرمحدود غربیش، و نیز بر عدم جواز سن قانون دلالت می‌کند که با ضروریات اسلام مخالفت داشته. لذا اگر زنی بخواهد آرایش کند و موی سر خود را عریان کند (مانند این نمونه در پارلمان است)، دستور، مکلف این آزادیش می‌شود اما اسلام با این فعلش مخالفت می‌کند بلکه او را به عکس آن مجبور می‌سازد، پس نتیجه، چه می‌شود؟! نتیجه: ترجیح دادن کفه‌ی آزادی‌های تحت تکلف نظام دستوری است؛ دلیلش خیلی ساده است زیرا این زن با هیچ قانونی مخالفت نکرده تا زمانی که دستور، چنین آزادی‌هایی را عام دانسته باشد و برای هیچ احدی سن قانونی تعیین نکرده تا در پی آن آرایش و پیرایش را تحریم کند.

و اما آن‌چه را که عدم مخالفت با ضروریات اسلام نامیده‌اند؛ یک قسمت و مورد سلبی بیش نیست؛ یعنی برای هیچ احدی، سن قوانین اسلامی، قرار نمی‌دهد و هدفش، مراقبت از قوانینی که به مرحله‌ی قانون‌گذاری می‌رسد ولو این که مخالف با ضروریات اسلام باشند و مسئله‌ی شیوه‌ها و روش‌ها و ... معروف است به سن قانونی نیاز ندارد سپس تعبیر (ضروریات)، با بسیاری از مبهمات و عدم آشکاری، متمایز می‌شود و در نهایت دربی وسیع برای تفسیرها و اجتهادها می‌گشاید.. اما کیست که بهراسد بلکه مهم‌تر پشت

میزنشستن هاست و چه میزهای لرزانی!!!

لازم است به اسلوبی که نوشته‌های شیخ یعقوبی بدانها متمایز می‌شود ملاحظه شود، و مقصود لغت و زبان اوست که به دوری از دقت و تشخیص ممارست داشته و این امکان را برایش فراهم کرده که با منظور کلامش بازی کند. این منهج و روش در حقیقت به شعور شیخ اشاره داشته و از رسوائی استدلال سقیمش به شدت در هراس است لذا به این اسلوب گمراهی برای سبقت‌گیری از رقیب متمسک می‌شود: ﴿يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً﴾، (گروهی از آنان از مردم [=مشرکان مکه] ترسیدند مانند ترس از خدا یا ترسی سخت‌تر).^(۱)

در هر حال، ببینیم که شیخ یا مدافعان از او می‌توانند یک معنای مقبول برای استدلال شیخ در مورد آیه‌ی تبلیغ ارائه دهند و آن هنگام با او نیز حرف‌ها خواهیم داشت.

بنابراین سبب گمراهی و خروج شما از ولایت اهل بیت (علیهم السلام) بلکه مسبب همه‌ی مصیبت‌هایی که دامن‌گیر شما شده و شما را گمراه کرده، فتنه‌ی دجال و فقه‌های گمراهی خائن است و اگر برخی از شما هنوز به گمراه‌بودن فقه‌های آخرالزمان شک داشته و قانع نشده و برای آن‌ها عذر و بهانه می‌تراشد، برخی احادیث اهل بیت (علیهم السلام) در خصوص فقه‌های آخرالزمان را بر شما عرضه خواهیم کرد و قضاوت را به شما واگذار می‌کنم: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾، (بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است* هرچند در ظاهر برای خود عذرهایی بتراشد).^(۲)

اما دوست دارم کلام کوتاهی در این‌جا ذکر کنم: ملاحظه‌ی حال فقه‌های آخرالزمان هرچند دلیل کافی در رسوائیشان و کشف و آشکارساختن باطلشان برای اهل بصیرت بوده، غیر از واقعیت شیعی ماست- و مکرراً می‌گوییم- انسان با اراده را برآن می‌دارد که ثقه‌ی کامل و غیرمشروط را برای مرجع قرار می‌دهد و هرچند که من در این‌جا بر کلمه‌ی (مشروط) به اعتبار ثقه‌ی کامل تأکید می‌کردم، اما کسی سزاوار آن نبوده مگر این که عصمتش ثابت شود و نیز تأکید می‌کنم که انسان شیعه امروز در اوج جهالت و سُستی علمی زندگی می‌کند و نفس

۱. النساء: ۷۷.

۲. القیامة: ۱۴.

خود را حتی برای جستجو در مورد حقیقت دینش هم به زحمت نمی‌اندازد بلکه بدتر از آن در دورانی از تعصب و جانب‌داری‌های کورکورانه به سر می‌برد که به جای شنیدن کلام مختلف و برگزیدن بهترین آن یا تحقیق در مورد صحت و سقم خبر، به انکار و تکذیب و طعنه‌ی انحراف و گمراهی زدن به دیگران اقدام می‌کند.

با وجود همه‌ی این اموری که عرضه داشتیم، نمی‌توانم بر رسوائی فقه‌های آخرالزمان مسلط شوم پس برای تبیان حقیقت این فقهاء، شما را به احادیث اهل بیت (علیهم‌السلام) رهنمون می‌سازم.

رسول الله ﷺ فرمودند: (لما عرج بی إلی ربی □ أتانی النداء: یا محمد، قلت: لیبیک، إلی أن قال ﷺ): فقلت: إلهی وسیدی متی یکون ذلک (أی قیام القائم)؟ فأوحی الله □: یکون ذلک إذا رفع العلم، وظهر الجهل، وکثر القراء، وقل العمل، وکثر القتل، وقل الفقهاء الیهادون، وکثر فقهاء الضلالة والخونة)، (هنگامی که به سوی پروردگار عروج کردم. ندا آمد: ای محمد گفتم: لیبیک (تا آن‌جا که فرمودند) گفتم: پروردگار من و مولایم وقت آن چه هنگام است (یعنی قیام قائم)؟ خداوند وحی فرمود: هنگامی که علم بالا رود و جهل آشکار گردد علم فزونی یابد و عمل اندک، قتل بسیار و فقه‌های هدایت‌گر اندک و فقه‌های خیانت و ضلالت بسیار شوند).^(۱)

رسول الله ﷺ فرمودند: (سیأتی علی امتی زمان لا ینقی من القرآن إلا رسمه، ومن الإسلام إلا اسمه، یسمون به وهم أبعد الناس منه، مساجدهم عامرة وهی خراب من الهدی، فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء، منهم خرجت الفتنة وإیهم تعود)، (زمانی بر امتم فراخواهد رسید که از قرآن جز خطش و از اسلام جز اسمش باقی نخواهد ماند، به آن نسبت داده می‌شوند درحالی‌که دورترین افراد به آن هستند، مساجدشان آباد است اما از هرگونه هدایت به دوراند، فقه‌های آن‌زمان شرورترین خلق خدا در زیر سایه‌ی آسمان هستند که فتنه‌ها از آنان خارج شده و به سوی آنان بازگردد).^(۲)

۱. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۸-۲۷.

۲. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۰.

(... أعداؤه مقلدۃ العلماء أهل الاجتهاد، لما يرونه من الحكم بخلاف ما ذهب إليه أئمتهم فيدخلون كرهاً تحت حكمه خوفاً من سيفه)، (... دشمنانش مقلدان فقههای اجتهاد هستند، هنگامی که حکمی خلاف حکم مذهب خود می بینند دم بر نمی آورند و از ترس شمشیر و مرگ با اکراه و بی میلی وارد آن حکم می شوند).^(۱)

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: (ويسير إلى الكوفة فيخرج منها بضعة عشر ألفاً نفس من يدعون البتريه، يقولون له: يا بن فاطمة ارجع لا حاجة لنا فيك)، (و سپس به سوی کوفه می رود پس نزدیک ده هزار نفر که ادعا می کنند بتریه هستند خارج می شوند و به او می گویند: ای فرزند فاطمه از همان راهی که آمدی، بازگرد). و شیخ کورانی در توضیح این حدیث می گوید: (أشکار است که این بتریه، از شیعه هستند).^(۲)

این برخی احادیث در مورد فقههای آخرالزمان هستند و بسیاری از آنها در کتب حدیث موجود بوده که می توان بدان رجوع کرد و در هر حال برخی از برادران انصار به تألیف کتابی در مورد فقههای آخرالزمان در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) می پردازند و دوست دارم در پایان این مبحث، اندکی با یکی از فقههای آخرالزمان توقفی داشته باشیم.



توقفی با شیخ بشیر نجفی

چند روز قبل، در برخی مناطق شهر بصره، نیشگون‌های لیزری پخش شده تا به واسطه‌ی دیدار با شیخ نجفی و پرسش از او در مورد دعوت سید احمدالحسن (علیه السلام) از او بپرسند هرچند به صراحت ذکر نکرده اما من از طرف خود دوست دارم همه کلام شیخ در این نیشگون‌ها را بشنوند تا به شدت جهل و رسوائی علمی که حوزه‌ی نجف اشرف به دست فقهای آخرالزمان بدان دچار شده، پی ببرند و در این مجال به ذکر برخی مناقشه‌های شیخ در مورد ادله‌ی دعوت سید احمدالحسن (علیه السلام) می‌پردازم و باردیگر از همگان می‌خواهم که کلام شیخ را بشنوند.

از شیخ در مورد ده‌ها رؤیای صادقه‌ای که مؤمنان با حضور اهل بیت (علیهم السلام) مشاهده کردند و به آن‌ها خبر دادند که سید احمد (علیه السلام) وصی و فرستاده‌ی برحق امام مهدی (علیه السلام) بوده، پرسیدند (بنده متن کلامش را برای شما نقل می‌کنم)، و شیخ در پاسخ گفت: (حدیث رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمودند: **(هرکس مرا در خواب ببیند به حق مرا دیده است؛ زیرا شیطان به شکل من و به شکل هیچ‌یک از شیعیانم در نمی‌آید)**، (این حدیث صحیح است). کلامش تا به این‌جا فارغ از اشکال است و مصیبت بزرگ در این‌جاست که شیخ در ادامه می‌گوید: (اما کدام‌یک از شما رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) یا یکی از ائمه (علیهم السلام) را دیده تا در خواب او را بازشناسد!).

سبحان الله، مصیبت ناگواری‌ست! آشکار است که شیخ حتی کتاب مفاتیح الجنان را هم مطالعه نکرده چراکه در کتاب مذکور است و دیگر روایات بسیار از ائمه که به اصحاب خویش، برخی اعمال عبادی را سفارش می‌کردند تا از خلال آن‌ها دیدن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در رؤیا میسر گردد.

و از شیخ می‌پرسم: چه کسی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را در عالم واقعیّت دیده؟! پس چگونه به آن‌ها می‌فرماید چنان و چنین کنید تا پیامبر را خواهید دید؟
از شیخ می‌پرسم: چرا مشاهده‌ی معصوم در عالم رؤیا را به مشاهده‌ی ایشان در عالم واقعیّت مشروط می‌کنی؟ می‌ترسی که از عدم شناخت قبلی ما سوءاستفاده کند و خود را به جای معصوم به ما معرفی کند و متوجه نشویم؟؟ آیا فراموش کرده‌ای که شیطان نمی‌تواند به

چهره‌ی ایشان (علیه السلام) در آید همان‌طور که فرمودند: (هرکس ما را در خواب ببیند، ما را در بیداری دیده)؟؟

یا شاید می‌خواهی بگوئی: شیطان در صورتی به شکل ایشان در نمی‌آید که ما با چهره‌هایشان آشنا باشیم اما اگر آشنائی نداشته باشیم، شیطان می‌تواند به شکل ایشان درآید!! به خدا قسم که این سخنان یاوه، کمر را به دو نیم می‌کند؛ زیرا این کلامت بدان معناست که تو شخصیت‌های مقدس و معصوم ایشان را زیر سؤال برده و ردّ کردی و می‌گوئی که شیطان در ایشان حلول می‌کند و معرفت ما را عصمت مشارالیه قرار می‌دهی بلکه آن اشاره به ضعف ایمان داشته و سخنان یاوه‌ای است که هیچ حدیثی بدان نپرداخته.

و شیخ در مورد یمانی چنین می‌گوید: (ظهورش به معنای تبعیت مردم از او و رهاکردن مرجعیات دینی نیست و هرکس چنین بگوید با شریعتی غیر از شریعت رسول الله آمده است).

سبحان الله، روایات حداقل ذکر کرده‌اند که پرچم یمانی هدایت‌یافته‌ترین پرچم‌هاست و سرپیچی کننده از آن از اهل آتش است و او به سوی راه راست هدایت و به سوی صاحبان دعوت می‌کند آیا همه‌ی این خصایص او را برتر از شما نشان نمی‌دهد؟؟ چگونه این‌گونه باشید در حالی که روایات شما را به شرورترین خلق الله زیر سایه‌ی آسمان توصیف کرده‌اند.

و در ادامه می‌گوید: (هرکس مدعی سفارت از جانب امام مهدی (علیه السلام) شود، بر اوست که معجزه بیاورد)، و معجزه‌اش را این‌گونه مشخص می‌کند: (مرا جوان کند)!!!!

خب، مقصود شیخ از این حرف، این نیست که دوست‌دار دنیا که زندان مؤمن است، می‌باشد: ﴿وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحَّزِحٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾، (و آنان را مسلماً آزمندترین مردم به زندگی و [حتی حریص‌تر] از کسانی که شرک می‌ورزند خواهی یافت هر یک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند با آن که اگر چنین عمری هم به او داده شود وی را از

عذاب دور نتواند داشت و خدا بر آن چه می‌کند بیناست.^(۱) بلکه خواهان تقدیم خدمات خالصانه‌ی خود به حوزه بوده!! و در هر حال، سخنش خطاب به حوزه بوده نه به دین و اگر بین آن‌ها تساوی برقرار می‌کند، به او می‌گوییم: دین خدا وقف تو و دیگر فقهای آخرالزمان نیست و تو خوب می‌دانی پس سزاوار است که مرگت را آرزو کنی، کسی گمان مبرد که من می‌خواهم از آب گل‌آلود ماهی بگیرم بلکه می‌خواهم اشاره به آن چیزی کنم که در قلب جای گرفته اما زبان آن را عیان می‌کند.

اما در خصوص طلب معجزه، برادران انصار مقاله‌های بسیاری پیرامون آن نگاشتند، برای اطلاع بیشتر به کتبشان مراجعه شود که کفایت می‌کنند و ان شاءالله در توقف بعدی در مورد این موضوع بیشتر بحث خواهیم کرد اما اکنون به تقدیم برخی آیات کریمه برای تدبیر در آن‌ها بسنده می‌کنم:

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أُولَٰئِكَ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ﴾، (پس چون حق از جانب ما برایشان آمد گفتند چرا نظیر آن چه به موسی داده شد به او داده نشده است آیا به آن چه قبلاً به موسی داده شد کفر نورزیدند گفتند دو ساحر با هم ساخته‌اند و گفتند ما همه را منکریم).^(۲)

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنَ الْقَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾، (آیا [کافران] جز این که فرشتگان [جان‌ستان] به سویشان آیند یا فرمان پروردگارت [دایر بر عذابشان] در رسد انتظاری می‌برند کسانی که پیش از آنان بودند [نیز] این‌گونه رفتار کردند و خدا به ایشان ستم نکرد بلکه آنان به خود ستم می‌کردند).^(۳)

۱. البقرة: ۹۶.

۲. القصص: ۴۸.

۳. النحل: ۳۳.

توقفی با سید محمود صرخی

محمود صرخی از نخستین فقهائی بود که از سید احمدالحسن (علیه السلام) طلب معجزه کرده و امر این مرد چه عجیب است معجزه‌ای را طلب کرده که در طول تاریخ سابقه نداشته او از امام مهدی یا فرستاده‌ی ایشان معجزه‌ای طلب می‌کند که موضوعش علم اصول است و قبل از وقوف بر مسئله‌ی معجزه‌ی مزعوم اصولی، دوست دارم ابتدا مناقشه‌ای با شیخ نجفی و شیخ کورانی داشته باشم که ازعان دارند دلیل فرستاده‌ی امام مهدی (علیه السلام) محصور به معجزه می‌باشد و لا غیر.

می‌گویم: هیچ دلیلی بر این که معجزه یک دلیل شرعی بوده، وجود ندارد، و معجزه در بهترین حالت‌هایش مصداقی از مصادیق دلیل شرعی است و نیز هیچ دلیلی وجود نداشته که امام مهدی (علیه السلام) یا فرستاده‌ی قبل از ایشان حقایق خود را از خلال معجزه‌ی مادی ثابت کند. بلکه روایات به امور دیگری غیر از معجزه‌ی مادی اشاره می‌کنند. در خطبه‌ی مشهور در بین رکن و مقام، امام مهدی (علیه السلام) با کتاب خدا احتجاج می‌کند: **(ای مردم هر کس در کتاب خدا با من احتجاج کند، من سزاواترین مردم به کتاب خدا هستم)**.^(۱)

درحقیقت، نجفی و کورانی و غیرشان اصراری بر معجزه‌ی مادی ندارند؛ زیرا آنان حق را طلب می‌کنند و معتقدند که راهش، منحصر به آن است و احتمالاً از خلال تمرکز بر آن می‌خواهند از ادله‌ی شرعی که وصی و فرستاده‌ی امام مهدی، سید احمدالحسن (علیه السلام) مطرح کرده، روی گردان شوند و اگر به راستی طالب حقیقت بودند بزرگان مراجع شیعه در جهان را به پذیرش درخواست سید احمدالحسن در آوردن یکی از معجزات انبیاء، متقاعد می‌ساختند. و در هر حال دوست دارم اکنون حدیث مختصری در باب معجزه‌ی معتمد بر اساس آنچه در کتاب (جهاد درب بهشت) به تألیف سید احمدالحسن (علیه السلام) کتابی که می‌بینم - همان طور که شأن کتب دیگر سید چنین است - به عنوان یک دلیل برای صدق دعوتش، کفایت می‌کند. طلب معجزه توسط مردم درحقیقت از تصورشان مبنی بر این که معجزه تمام شک و تردیدشان را زایل می‌گرداند، و آنان را به طور مستقیم به حق هدایت می‌کند، نشأت می‌گیرد.

و به عبارت دیگر آن‌ها معجزه را طلب می‌کنند؛ زیرا می‌خواهند علمی قاطع و با جزم و یقین بر عقول و قلوبشان مسلط شود بدون این که ذره و نوک‌سوزنی شک و تردید در آن باقی گذارد. اما تأمل و تدبر در قرآن کریم حقیقتی مغایر با این تصورات را بر ما آشکار می‌سازد که معجزه‌ای که مردم فرض می‌کنند آن‌ها را به طور مستقیم به سوی حق می‌راند، برخاسته از اوهام و تصوراتشان بوده. و معجزاتی که به دست پیامبران حاصل گشته - بیشترشان به درخواست اقوامشان بوده - هرگز به آن نتیجه‌ای که مردم می‌خواستند، که همان ایمان بی‌شک و یقین بوده، نرسید بلکه باعث تکذیب و انکار و اتهام شد و گفتند: ﴿لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ﴾، (قطعا می‌گفتند در حقیقت ما چشم‌بندی شده‌ایم بلکه ما مردمی هستیم که افسون شده‌ایم).^(۱) و این امر به سبب نقص معجزات نبوده بلکه به سبب طبیعت معجزه بود.

پس ایمانی که خداوند می‌خواهد، ایمان به غیب است و می‌فرماید: ﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾، (الف لام میم * این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوایی‌سگان است * آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را برپا می‌دارند و از آن چه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند).^(۲)

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾، (بیم دادن تو تنها کسی را [سودمند] است که کتاب حق را پیروی کند و از [خدای] رحمان در نهان بترسد [چنین کسی را] به آمرزش و پاداشی پرارزش مژده ده).^(۳)

﴿وَلْيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾، (تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان او و پیامبرانش را یاری می‌کند آری خدا نیرومند شکست‌ناپذیر است).^(۴)

بنابراین معجزه‌ای که پیامبران می‌آورند، آن‌طور نمی‌آید که مردم انتظار داشتند، مسلط و

۱. الحجر: ۱۵.

۲. البقرة: ۱-۳.

۳. یس: ۱۱.

۴. الحديد: ۲۵.

مهمین باشد و هیچ مجالی برای نفوذ شک و تردید تا تکذیب باقی نمی‌گذارد بلکه در حقیقت این میدان برای کشف باطن و ضمیر مردم است تا حقیقت برخی دیگر را کشف کند و این که ایمان از روی اجبار و زور نباشد بلکه برگرفته از انتخاب هوشیارانه باشد.

ایمان از راه غیب و انتخاب، میدان و مجالی برای معجزه می‌گستراند و معجزه را به همراه دربی از شک و التباس ارائه می‌دهد و آنان که در دلشان شک و تردید است، مرتد می‌شوند و به همین سبب بیشتر معجزات، مشابه با علمی که مردم می‌شناختند اتفاق می‌افتاد و امر آن‌گونه نیست که برخی‌ها متوهم شدند بلکه تنها علوم زمان خاص را به تحدی فرا می‌خواند. درحقیقت، تأمل و تدبر کوتاه، حقیقت مطلب را در مقابل ما همچون ثمره‌ی تازه قرار می‌دهد مثلاً حضرت موسی (علیه السلام) با معجزه‌ای نزدیک به سحر و جادوگری که در زمانش بین مصریان منتشر شده بود آمد و گمان نمی‌کنم صاحب انصاف بگوید که هیچ احدی از مصریان نمی‌توانست بگوید که این معجزه، سحر است درحالی که با چشم خود می‌دید نوعی سحر مثل سحر خودش بوده اما در قدرت و مهارتی فراتر از آن و چگونه است که فرعون و هم‌کیشانانش به آن شک کرده و گفت که آن از بزرگ شماست...).

درحقیقت، این همان راز معجزه است و این همان دربی‌ست که همواره گشوده باقی می‌ماند بدین معنا که معجزه مورد را مورد امتحان قرار می‌دهد تا ببیند آیا به تفاوتش بین علم منتشرشده در بینشان (مثلاً سحر و جادوگری) پی‌می‌برند و آیا فرقی در نوعشان هست. و درنهایت فرق و تفاوت موجود در آن، دال بر وجود خداوند قادر بر همه‌چیز است و این همان چیزی‌ست که معجزه از مردم می‌خواهد یا این که فرق و تفاوت فقط در درجه است و در این صورت دلالتش بر خداوند قادر نزد کسانی که دچار شک و تردید می‌شوند، منتفی می‌گردد. به عبارت دیگر میدان را برای تفکر و تدبر مردم رها می‌کند که: آیا معجزه‌ای که موسی (علیه السلام) با خود آورده، حق است و بر ارتباطش با آسمان دلالت می‌کند یا این هم نوعی سحر است و با سحر و جادو فرقی نداشته جز این که قدرتش بیشتر بوده و در نهایت موسی پیامبر نیست بلکه ساحر است. آری سحر است بلکه ساحری بزرگ است.

و اگر می‌خواستیم انحراف قوم موسی به واسطه‌ی فتنه‌ی سامری و آن‌چه از سرگردانی چهل ساله‌ی قومش را تفسیر کنیم، اصل این انحراف را در چیزی جز شک به موسی و عدم

ایمان حقیقی به او نمی‌یافتیم البته با ملاحظه به این که این انحراف بعد از مشاهده‌ی بسیاری از معجزات، که برخی جداً نادر بوده مثل شکافتن سنگ و جوشش آب از آن، و شکافتن دریا و دیگر معجزات بسیاری که موسی (علیه السلام) با خود آورد، اتفاق افتاده است.

بنابراین، امتحان ایمان مردم به واسطه‌ی غیب ضروری‌ست بلکه کسانی که به غیب ایمان نیاورند، آوردن معجزه هیچ سودی برایشان ندارد: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾، (آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را برپا می‌دارند و از آن چه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند)،^(۱)

و قرآن معجزه‌ی جاودان رسول است که هیچ معجزه‌ای با آن برابری نمی‌کند و با این وجود بار دیگر تأکید می‌کند که انسانی را هدایت نمی‌کند مگر این که به غیب ایمان داشته باشد و شاید اشتباه نگفته باشم که هر کس معجزه‌ی مادی طلب می‌کند در حقیقت ایمان به غیب ندارد و شاید چنین شخصی نفس عصیان‌گر و سرکشش از ایمان به غیب اِبا دارد و به همین سبب خواهان ایمان زوری و قهری از خلال طلب معجزه بوده درست مانند کسی که هیچ تسلطی بر نفس و مشاعرش نداشته و در مقابل خواسته‌های نفسانیش زانو زده و هرچه نفسش امر می‌کند، اطاعت می‌کند و در نهایت با ظن و گمان این که این روش سلامتی و راحتی‌ست، خود را به هلاکت می‌رساند.

با بازگشت به معجزه‌ی اصولی که محمود صرخی به بدعت‌گذارده، می‌گوییم: علم اصولی را مدعی منیت و غرور بنیان نهاده و از عصر تشریح دور افتادیم و ضایع شد آن چه از منابع ما ضایع شد و آن چه از آن به دست ما رسیده، هرگز از دست اهل تحریف و بدعت، در امان نمانده و از جهت دیگر نیازها و قضایا و مواضعی شکل گرفت که مستلزم وجود علمی در راستای حرکت استنباط گشت و در رسیدن به استنباط حکم شرعی موفق شد و این جا بود که برخی‌ها به وضع قواعد اصولی به عنوان یک‌راه بی‌نظیر اقدام کردند و علی‌رغم امکان مناقشه کردن در این مقدمه، از مناقشه‌ی آن به اعتبار این که خارج از اصل موضوع بوده خودداری می‌کنم.

اما این مقدمه حاوی امر مهمی است و آن: علم اصول معلول غیاب امام یا قطع ارتباط با ایشان است با توجه به این که امام همان قرآن ناطق است و سنت صحیح و شریعت کامل می‌باشد و برحسب مبانی و قواعد فلسفی که محمود صرخی و بیشترشان معتقدند، معلول همواره بر مدار علت وجود و عدمش می‌چرخد و بدان وابسته است و در نتیجه، با حضور امام یا کسی که با حضرتش در ارتباط باشد این نیاز و حاجت به علم اصول، باطل می‌گردد؛ زیرا امام به عنوان صاحب شریعت، حضور یافته و با حضور علت علم اصول قطع گردیده و خود علم نیز به طوری کلی محو و نابود می‌گردد.

در حقیقت معجزه‌ی اصولی مزعوم، چیزی جز وهم و خیال‌پردازی جاهلانه نیست. برخی مردم که نفس و روح خود را در دنیای معینی محصور می‌کنند، توهمشان به جایی می‌رسد که تصور می‌کنند دیگر دنیایی جز این دنیا که در آن سیر می‌کنند وجود ندارد یا دنیایشان، دنیای کامل است. کلامی از یک اندیشمند فرانسوی به نام فولتیر به یاد آوردم که می‌گوید: روزی جیرجیرکی درون سوراخ ملخی رفت و وقتی بزرگی و فراخی این سوراخ را دید تعجب کرد و با خود گفت: این سوراخ بزرگ و فراخ، حتماً باید ساخته‌ی دست الهه باشد! این جیرجیرک بیچاره دنیایش را محدود به سوراخ تنگ خود می‌بیند و به گمانش دیگر کسی نمی‌تواند بزرگ‌تر از آن را بسازد و او از درک تصور سوراخی بزرگ‌تر از سوراخ و محل زندگی خود ناتوان و عاجز است.

دوست دارم در این مجال، به محمود صرخی خبر دهم که علم اصول چیزی جز سوراخ کوچک در مقایسه با بیست و هفت حرف از علمی که قائم منتشر می‌کند، نبوده بلکه در حقیقت تصور و توهمی بیش نیست.

آری معجزه‌ی اصولی یک توهم است که حتی محمود صرخی تصویری روشن از کیفیت و چگونگی آن ندارد و هرگز به ما خبر نداده که معجزه‌ی اصولی باید به چه نحوی باشد! مثلاً ما معجزه‌ی شکافتن ماه را چنین تصور می‌کنیم که یک قرص ماه به دو نیم تقسیم می‌شود و مثلاً معجزه‌ی احیای مردگان را در زنده‌شدن انسان مرده در مقابل خود تجسم

می‌کنیم، اما معجزه‌ی اصولی را چگونه تصور کنیم نمی‌دانم؟! زنده شدن مُرده برای ما یک معجزه است زیرا ما در زنده کردنش ناتوانیم و علم اصول، یک علم واسطه‌ای (یعنی با تداخل عناصر مشترک در عمل استنباط حکم شرعی صورت می‌گیرد) و این علم بر حسبشان ضرورت داشته؛ زیرا ما حکم شرعی مستقیم یا بی‌واسطه را نمی‌توانیم بشناسیم و بر این اساس، آیا شناخت مستقیم و بی‌واسطه‌ی حکم شرعی از علم اصول یک معجزه است یا خیر؟؟

و چگونه از آن عاجز باشیم؟ و فرضاً یک حد معجزه‌گری برای علم اصول هست، چگونه مطمئن شوند علمی که امام یا فرستاده‌ی امام با خود بیاورد در حدّ همین اعجاز است؟؟ آیا دلیلی برای اطمینان به شناخت قبلی‌شان مبنی بر این که هرکس با آن بیاید، امام یا فرستاده‌ی امام است، وجود دارد؟! این باطل است؛ زیرا اصل طلبشان به معجزه‌ی اصولی تعریفی برای امام یا فرستاده‌ی ایشان است یا این که شاید پیش از این تصویری برای حدود اعجاز فرض کرده باشند و بر این اساس اگر امام یا فرستاده‌ی امام به آن‌ها بگوید آن چه به عنوان (معجزه‌ی اصولی) می‌نامید، تعبیر اشتباهی از علم اعجازی است، علمی که تمام بشریت از آن مطلع شوند و این علم قطعاً علم اصول نیست و هرگز تصدیقش نمی‌کنند.

درحقیقت بر محمود صرخی و اتباعش شایسته‌تر بود که متوجه شوند علم اصول ضرورت جهل ما به حکم شرعی، آن را به وجود آورده همان‌طور که می‌دانند و علت وجودش، جهل ماست و به وجود دائمی و نیز به اعتبار جهل ما اشاره می‌کند. آری هدف آن، تکمیل نقص ما- در نظرتان- و تعویض از جهل ماست اما هرگز چنین علمی را اختراع نکردیم و می‌دانیم روش صحیحی که باطل پاسخی برای آن نداشته و دلیل بر آن این است که ما مالک تصویری از صورت مثالی آن نیستیم و به همین سبب می‌بینی که هر اصولی یک منظومه‌ی کامل می‌بیند و به مقتضای آن عملش را وسعت می‌بخشد حتی اگر در آخر متناقض شود یا بر آن چیزی بیفزاید که از ابتدا در آن نبوده است.

عدم وجود تصویری از صورت مثالی برای منهج علم اصول ما را به عدم صحت طریقه‌ی آن سوق می‌دهد، پس چگونه ممکن است به وجود حدود معجزه‌گر برای این منهج یقین یابیم در حالی که به طور قطعی از صحتش اطمینان نداریم بلکه احتمال می‌دهیم که به طور

تأکید روش باطلی است.

و این امر درحقیقت بر محمود صرخی دشوار آید، مردی که به اعلمیت و علم اصول شهرت یافته اما مشکل این جاست که اتباعش بسیار بر علم اصول الحاح می‌ورزند در حالی که هیچ چیزی از آن نمی‌فهمند و اگر از یکی بپرسی که علوم اصول چیست؟ به تو می‌گوید: علم متشکل از عناصر مشترک و از او بپرسی: و بعد؟ پاسخت را در سایه‌ی سکوت می‌دهد نه بعد از آن حرفی زده و نه قبل از آن و امرشان دو کلمه بیش نبود که حفظ کرده است والسلام.



توقفی با سیستانی

شاید تقلید و تعصب نسبت به مرجع خود یکی از خطرناک‌ترین بیماری‌هایی باشد که انسان شیعی تبار بدان مبتلا می‌گردد بلکه این بیماری به درجه‌ای رسیده که حدیث در نقد آن نزدیک به جریمه‌ی ناپسند گشته. مردم با تأسف فراوان درواقع پذیرفته‌اند که فقط تقلیدکنندگان هستند و هیچ امری به دستشان نیست و بدتر از آن گمان می‌برند که این واقعیت، طبیعی و شرعی است و کسی که در مقابل آن زانو نمی‌زند را به شدت مورد انکار قرار می‌دهند (و عمل بدون تقلید باطل است هرچند که موافق با شریعت باشد)!!

اکنون در صدد مناقشه‌ی بی‌نتیجه‌ی فقهی نیستیم و برادران انصار براساس فقهی مزعوم در مورد مسئله‌ی تقلید اشکالات بسیاری وارد می‌کردند و پی می‌بردند که مقلدان از این اساس هیچ اطلاع و آگاهی ندارند و قضیه نسبت به تقلید این‌گونه بود: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ﴾، (ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته‌ایم و ما از پی ایشان رهسپاریم).^(۱) اکنون درصدد تمرکز بر آن نیستیم امری که شبیه یک روانکاوی اجتماعی به سبب ظاهر تقلید و تعصب بوده است.

و موضوع این مبحث، حدیث سید سیستانی صادره از مرکز تحقیقات حوزه‌ی تخصصی در

مورد امام مهدي (عليه السلام) در تاريخ ١٢/صفر/١٤٢٨ تحت عنوان (افكار ما: فتواي مسدد از مرجعيت رشیده)، و حديث حاوي پاسخ سيد سيستاني به سؤال مطرح شده از مركز مذکور می باشد و اين متن کامل است.

سؤال مركز: ظهرت في الآونة الأخيرة ادعاءات السفارة للإمام المهدي (عليه السلام) بل يدعى البعض أنه الإمام المنتظر (عليه السلام) في حين لم يلق هؤلاء رادعاً قوياً وبيانياً واضحاً من مصادر الفتيا والعلم، وقد استغل هؤلاء انعدام المعايير الصحيحة لدى عامة الناس، نتيجة الجهل، والتجهيل المتعمد من قبل الظالمين، والفقير، وانفلات الوضع الأمني، الذي ابتليت به أمّة المسلمين عموماً وفي العراق بالخصوص. وقد بان بطلان وفضيحة من ادعى ذلك، في زمن الغيبة الكبرى بعد السفير الرابع أبي الحسن علي بن محمد السمرى (رضوان الله عليه)، وبقي بعض لم يتبين للناس زيفه. وقد انهالت على مركزنا الأسئلة حول هذا الموضوع. ولما كانت المرجعية الدينية هي الحصن الحصين للمذاهب ولأبنائه لذا كان من الواجب أن نتوجه إلى سماحتكم ممثلين عموم الشعب المؤمن الموالي لأهل بيت النبوة (عليهم السلام)، أملين من سماحتكم بيان الرأي في ردع هذه الدعاوى، وبيان المعايير التي يصح فيها ادعاء مثل هذه المدعيات، حتى يتبين للمؤمن: كيفية التمييز؟ ومتى يصدق؟ ومتى يكذب؟ هذه الدعاوى. أدام الله ظلكم الوارف على رؤوس الأنام ولا حرماناً من فيوضاتكم المباركة مركز الدراسات التخصصية في الامام المهدي (عليه السلام) بسم الله الرحمن الرحيم استفتاء السيد السيستاني (حفظه الله) قال أمير المؤمنين (عليه السلام) في كلام له لكميل بن زياد رضوان الله عليه: (الناس ثلاثة: عالم رباني، ومتعلم على سبيل نجاه، وهمج رعاع أتباع كل ناعق، يميلون مع كل ريح، لم يستضيئوا بنور العلم، ولم يلجأوا إلى ركن وثيق). إن من أهم الواجبات على المؤمنين في عصر غيبة الإمام (عليه السلام) هو أن يتعاملوا بتثبت وحرر شديد فيما يتعلق به عليه السلام وبظهوره وسبل الارتباط به، فإن ذلك من أصعب مواطن الإبتلاء ومواضع الفتن في طول عصر الغيبة. فكم من صاحب هوى مبتدع تلبس بلباس أهل العلم والدين ونسب نفسه إليه (عليه السلام) مستغلاً طيبة نفوس الناس وحسن ظنهم بأهل العلم وشدة تعلقهم بأهل بيت الهدى (عليهم السلام) وانتظارهم لأمرهم، فاستمال بذلك فريقاً من الناس وصله به إلى بعض الغايات الباطلة، ثم انكشف زيف دعواه وقد هلك وأهلك الكثيرين. وكم من إنسان استرسل في الاعتماد على مثل هذه الدعاوى الباطلة والرايات الضالة، بلا تثبت وحرر، فظن نفسه من المتعلمين على سبيل نجاه ولكنه كان في واقعه من الهمج الرعاع، قد

تعثر بعد الاستقامة وخرج عن الحق بعد الهداية، حتى اتخذ إليه (عليه السلام) طريقاً موهوماً، بل ربما استدرج للإيمان بإمامه غيره من الأدعياء، فاندرج في الحديث الشريف (من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية). وقد اتفق من هذه الحركات منذ الغيبة الصغرى إلى هذا العصر شيء كثير حتى أنه ربما كان في زمان واحد عدد من أدعياء الإمامة والسفارة، بحيث لو وقف الناظر على ذلك لكان فيه عبرة وتبصّر، ولتعجّب من جرأة أهل الأهواء على الله سبحانه وعلى أوليائه (عليه السلام) بالدعوى الكاذبة وصله إلى شيء من حطام هذه الدنيا، وأستغرب سرعة تصديق الناس لهم والانسحاق ورائتهم مع ما أمروا به من الوقوف عند الشبهات والتجنّب عن الاسترسال في أمور الدين فإن سرعة الاسترسال عثرة لا تقال. ألا وان الإمام (عليه السلام) حين يظهر يكون ظهوره مقروناً بالحجة البالغة والمحجّة الواضحة والأدلة الظاهرة، محفوفاً بعنايته سبحانه، مؤيداً بنصره حتى لا يخفى على مؤمن حجته ولا يضل طالب للحق عن سبيله، فمن استعجل في ذلك فلا يضلن إلا نفسه، فإن الله سبحانه لا يعجل بعجلة عباده. كما أن المرجع في أمور الدين في زمان غيبته (عليه السلام) هم العلماء المتقون ممّن أختبر أمرهم في العلم والعمل، وعلم بعدهم عن الهوى والضلال، كما جرت عليه هذه الطائفة منذ عصر الغيبة الصغرى إلى عصرنا هذا. ولا شك في أن السبيل إلى طاعة الامام عليه السلام والقرب منه ونيل رضاه هو الالتزام بأحكام الشريعة المقدسة والتحلّي بالفضائل والابتعاد عن الرذائل والجري وفق السيرة المعهودة من علماء الدين وأساطين المذهب وسائر أهل البصيرة التي لا يزالون يسيرون عليها منذ زمن الأئمة (عليهم السلام)، فمن سلك طريقاً شاذاً وسبيلاً مبتدعاً فقد خاض في الشبهة وسقط في الفتنة وضلّ عن القصد. وليعلم أن الروايات الواردة في تفاصيل علائم الظهور هي كغيرها من الروايات الواردة عنهم (عليهم السلام) لا بد في البناء عليها من الرجوع إلى أهل الخبرة والاختصاص لأجل تمحيصها وفرز غثها من سمينها ومحكمها من متشابهها، والترجيح بين متعارضاتها ولا يصح البناء في تحديد مضامينها وتشخيص مواردها على أساس الحدس والتظنّي، فإن الظن لا يغني عن الحق شيئاً. وقد أخطأ في أمر هذه الروايات فئتان: فئته شرعوا في تطبيقها واستعجلوا في الأخذ بها - على حسن نية - من غير مراعاة للمنهج الذي تجب رعايته في مثلها، فعثروا في ذلك و مهّدوا السبيل من حيث لا يريدون لأصحاب الأغراض الباطلة، وإن الناظر المطلع على ما وقع من ذلك يجد أن بعضها قد طبّق أكثر من مرة في أزمنة مختلفة، وقد ظهر الخطأ فيه كل مرة، ثم يعاد إلى تطبيقها من جديد. وفئته أخرى من أهل الأهواء، فإنه كلما أراد أحدهم أن يستحدث هوى ويرفع راية ضلال ليجتذب فريقاً من البسطاء والسذج إختار جملة

من متشابهات هذه الروایات وضعافها وتكلف فی تطبیقها علی نفسه وحركته، لیمنی الناس بالأمانی الباطلة، ویغررهم بالدعاوی الباطلة فیوقع فی قلبهم الشبهه، وقد قال امیرالمؤمنین (علیه السلام) (فاحذروا الشبهه واشتمالها علی لبستها، فإن الفتنه طالما أغدقت جلابیبها وأعشت الأبصار ظلمتها) و قال (علیه السلام) (إن الفتن إذا أقبلت شبهت وإذا أدبرت نبهت، ینکرن مقبلات و یعرفن مدبرات). نسأل الله تعالی أن یقی جمیع المؤمنین شرّ الفتن المظلمه والأهواء الباطله ویوفقهم لحسن الانتظار لظهور الامام (علیه السلام). وقد ورد فی الحدیث الشریف (من مات منتظراً لأمرنا کان کمن کان مع قائمنا (علیه السلام) والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته).

سوال مرکز: در مدت اخیر، ادعاهایی برای سفارت امام مهدی (علیه السلام) آشکار شده است. حتی برخی مدعی شدند که امام منتظر (علیه السلام) هستند. در حالی که آنان، پاسخ نیرومند و بیان روشنی از منابع فتوا و علم دریافت نکردند. این افراد از نبودن ملاک‌های صحیح نزد عموم مردم سوء استفاده کردند؛ نتیجه نادانی و ناآگاه‌نمودن عمدی از سوی ستمکاران و نیازمندی و نبودن وضعیت امن. مسأله‌ای که امت مسلمان به طور کلی و مخصوصاً عراق به آن دچار هستند. باطل بودن و مفتضح شدن این افراد، در زمان غیبت کبری و پس از سفیر چهارم -ابوالحسن علی بن محمد سمري رضوان الله علیه- روشن شده است. برخی مانند آنکه باطل بودن آنان برایشان روشن نشده است. پرسش‌هایی در این مورد، به مرکز ما سرزیر شده است. از آن جایی که مرجعیت دینی دژ محکم مذاهب و فرزندانش است، به همین خاطر لازم است که به محضر شما متوجه شویم و ما به عنوان نماینده عموم مردم مؤمن هستیم که ولایت اهل بیت نبوت (علیهم السلام) را دارند. از محضر شما، نظری در رد این ادعاها خواستاریم. هم‌چنین بیان ملاک‌های صحیحی که مانند این ادعاها را تصحیح می‌کند؛ تا برای مؤمن چگونگی تمایز آن روشن شود؟ و این که این ادعاها چه زمانی درست است؟ و چه زمانی دروغ است؟ خداوند سایه بزرگ شما را بر سر بندگان حفظ کند و ما را از فیوضات ربّانی شما محروم نکند. مرکز آموزش‌های تخصصی امام مهدی (علیه السلام). بسم الله الرحمن الرحیم پاسخ آقای سیستانی - خداوند حفظش کند- قال امیرالمؤمنین (علیه السلام) فی کلام له لکمیل بن زیاد رضوان الله علیه: «الناس ثلاثه: عالم ربانی، و متعلم علی سبیل نجاه، و همج رعاع أتباع کل ناعق، یمیلون مع کل ریح، لم یستضیئوا بنور العلم، ولم یلجأوا إلی رکن وثیق» امیرالمؤمنین (علیه السلام) در سخنی به کمیل بن زیاد -رحمته الله- فرمود: (مردم سه دسته هستند: عالم ربّانی و دانشجوی در راه نجات و

خار و خاشاک که دنبال هر صدایی هستند و به سوی هر بادی می‌روند و با نور علم روشن نشدند و به تکیه‌گاه محکمی پناه نبردند). یکی از مهم‌ترین واجبات به مومنین در عصر غیبت امام (علیه السلام) این است که در مسائلی که به امام (علیه السلام) و به ظهور و راه‌های ارتباط با ایشان مربوط است، محکم و با مراقبت شدیدی رفتار کنند. این مسأله از جمله سخت‌ترین مکان‌های آزمایش و مواضع امتحان در طول عصر غیبت است. چه بسیار فردی که هوا و هوس دارد و بدعت‌گذار است و لباس اهل علم و دین را پوشیده است و خودش را به ایشان (علیه السلام) نسبت داده است و از پاکی دل مردم و خوش‌گمانی آنان به اهل علم و بسیاری ارتباط ایشان با اهل بیت (علیه السلام) هدایت و انتظار امر ایشان سوء استفاده می‌کند. به واسطه این، برخی از مردم به برخی از اهداف باطل دست پیدا کردند. سپس بطلان ادعایش روشن شد و بسیاری هلاک شدند و به هلاکت رسیدند. چه بسیار هستند انسان‌هایی که به این ادعاهای باطل و پرچم‌های گمراهی، بدون اثبات و مراقبت مایل شدند. و خود را جزو دانشجویان در راه نجات می‌داند. ولی در واقع، جزو خاروخاشاک است که پس از استقامت لغزید و پس از هدایت، از حق بیرون رفت. تا جایی که برای رفتن به سوی ایشان (علیه السلام) راه موهومی را پیش گرفته است. و چه بسا به ایمان به امامت بقیه مدعیان معتقد شد. و جزو حدیث شریف (من مات ولم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة) (هر فردی بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است). از جمله این جنبش‌ها از زمان غیبت صغری تا این زمان، بسیار اتفاق افتاده است؛ تا جایی که چه بسا در یک زمان، بسیاری از مدعیان امامت و سفارت وجود داشتند. به شکلی که اگر بیننده این مسأله به آن دقت می‌کرد، درس و بصیرتی برایش بود. و از جرأت نمودن افراد صاحب هوای نفس به خداوند سبحان و اولیایش (علیه السلام) با ادعاهای دروغین تعجب می‌کرد؛ تا به چیزی از مسائل از بین‌رفتنی دنیا برسند. بنده از شتاب تصدیق مردم، نسبت به آنان متعجبم و این که پشت سر ایشان می‌روند؛ با این که به آنان دستور داده شده است که نزد شبهات بایستند و در مسائل دین ورود نکنند. چراکه شتاب در فرورفتن، گناهی نابخشودنی است. باید توجه داشت که امام (علیه السلام) هنگام ظهورش با دلیل رسا و چراغ روشن و دلایل آشکاری است و تحت حمایت خداوند سبحان است و با یاری خداوند تأیید می‌شود؛ تا دلیلش بر مؤمنین پنهان نماند. و جوینده حقی از راهش گمراه نشود. هر فردی در این مسأله شتاب کند، فقط خودش را گمراه می‌کند. خداوند سبحان با شتاب بندگان شتاب نمی‌کند. همان‌طور که مرجع در مسائل دینی و در زمان غیبت ایشان (علیه السلام) علمایی هستند که کارشان

در علم و عمل مورد امتحان قرار گرفته است و دوری ایشان از هوا و هوس و گمراهی یقینی است. همان‌گونه که این مسأله از زمان غیبت صغری و تا الان در این طائفه (شیعه) در جریان بوده است. شکی نیست که راه به اطاعت امام (علیه السلام) و نزدیکی به ایشان و دست‌یافتن به خشنودی او، ملزم بودن به احکام شریعت مقدس و زینت شدن به فضائل و دوری از بدی‌ها و عمل کردن براساس رفتار علمای دین و ستون‌های مذهب و بقیه افراد صاحب بصیرت است که از زمان امامان (علیهم السلام) براساس آن حرکت می‌کردند. هر فردی راه نادر و راه بدعت‌گذاری شده‌ای را بپیماید، در شبهه وارد شده است و در فتنه وارد شده است و از میانه‌روی گمراه شده است. و باید بداند که روایات وارده در جزئیات علائم ظهور، مانند بقیه روایات واردشده از ایشان (علیهم السلام) است که باید برای تصمیم‌گیری در آن، به اهل خبره و تخصص مراجعه شود تا جداسازی شود و روایت ضعیف از قوی جدا شود و محکم آن از متشابه متمایز شود. ترجیح دادن بین روایات متعارض باید انجام شود و مشخص کردن معناها و مشخص نمودن مصادیق آن، بر اساس حدس و گمان صحیح نمی‌باشد؛ چراکه گمان، از حق فایده و سودی ندارد.

در مسأله‌ی روایات، دو گروه اشتباه کردند: گروهی که در تطبیق دادن آن عمل نمودند و در گرفتن و انجام دانش شتاب کردند؛ ولی حسن نیت داشتند و از روشی که باید در مانند آن دنباله‌روی کنند، دنباله‌روی نکردند. در نتیجه در آن لغزیدند و راه را بدون خواست خود، برای افرادی که اهداف باطل دارند، آماده کردند. فردی که ببیند و نسبت به اتفاقات آگاه باشد، می‌یابد که برخی از این نشانه‌ها، بیش از یک‌بار و در زمان‌های مختلفی اتفاق افتاده است. و اشتباه در آن، هر بار آشکار شده است. سپس دوباره آن را تطبیق دادند. و گروه جدیدی از اهل هوا و هوس به وجود آمدند. هر زمانی یکی از ایشان بخواهد هوا و هوسی ایجاد کند و پرچم گمراهی بالا ببرد تا گروهی از افراد ساده و احمق را جذب کند، تعدادی از مشتابهات این روایات و روایات ضعیف را انتخاب می‌کند و در تطبیق دادن آن به خود و حرکتش، خود را به سختی می‌اندازد تا مردم را با آروزهای باطل امیدوار کند و آنان را با ادعاهای باطل فریب دهد و در دل‌های آنان شبهه می‌اندازد. قال امیر المؤمنین علیه السلام (فاحذروا الشبهه و اشتمالها علی لبستها، فإن الفتنه طالما أعدت جلابیها وأعشت الأبصار ظلمتها) امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: (از شبهه و فریب‌کاری و عوام‌فریبی برکنار شو، زیرا که دیر زمانی است فتنه و

آشوب پرده‌های سیاه خود را گسترده و با تیرگی خود دیده‌های کوتاه‌بین را کور و نابینا کرده است). و قال (علیه السلام): (إن الفتن إذا أقبلت شبهت وإذا أدبرت نبهت، ينكرن مقبلات ويعرفن مدبرات). ایشان (علیه السلام) فرمود: (وقتی فتنه‌ها رو کند، شبهه‌ساز است و وقتی برود، یادآوری می‌کند. وقتی بیاید، ناشناس است و وقتی برود، آشکار است). از خداوند متعال خواستاریم که همه مؤمنین را از بدی فتنه‌های تاریک و هوا و هوس‌های باطل بازدارد و آنان را به انتظار زیبایی برای ظهور امام (علیه السلام) موفق نماید. در حدیث شریف آمده است: (من مات منتظراً لأمرنا كان كمن كان مع قائمنا (علیه السلام) (هر فردی که به انتظار امر ما بمیرد، مانند فردی است که با قائم (علیه السلام) بوده است). و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

با تأمل و تدبر در خطابه‌ای که سیستانی بنا می‌کند، ما را در مقابل حقیقت گمراهی و مصیبت بزرگی قرار می‌دهد که سلطه و حکومت مرجعیت در تعامل با اتباعش بدان ممارست می‌کند.

سید سیستانی در خطاب خود، جامه‌ی ناصحان و دلسوزانی را به تن می‌کند که ارشادات خود را از کسی دریغ نمی‌کند به عبارت دیگر او درصدد ترسیم شخصیت دینی در اذهان عموم بوده اما این نقش هرگز به حقیقتش ممارست نداشته بلکه بیشتر افکاری که از خلال آن می‌گذرند از هرگونه پند و اندرز و امانت‌داری و ورع به دورند.

بلکه باید ملاحظه کرد که سید سیستانی، نقاط هوشیار و با ورع موجود در انسان را مورد خطاب قرار نداده بلکه بر نقاط ضعیف و غیر هوشیار تمرکز داشته و عمداً به بیداری قوه‌ی هراس و مجادلاتی که با نفس انسان به بحث می‌پردازد، اقدام می‌کند لذا به جای تشخیص معیارهای شرعی که مایه‌ی تمایز دعوت‌ها و معرفت صالح از غیر صالح بوده‌اند به تکذیب همه‌ی دعوت‌های موجود مبادرت می‌کند و کلامش را با هشدار و برحذر داشتن از گمراهی و فتنه‌ها آغاز می‌کند و گویا تنها گمراهی در میان است و هیچ پرچم واضح و حق همانند خورشید درخشان، وجود ندارد.

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: (إِيَّاكُمْ وَ التَّنْوِيهَ أَمَا وَ اللّٰهُ لَيَغِيْبَنَّ إِمَامَكُمْ سَنِيْنًا مِنْ دَهْرِكُمْ وَ لَتَمَحْصَنَّ حَتَّى يُقَالَ مَاتَ أَوْ هَلَكَ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عِيُوْنُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ لَتَكْفُوْنَ كَمَا تُكْفَأُ السُّفْنُ فِيْ أَمْوَاجِ الْبَحْرِ وَ لَا يَنْجُوْ إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَهُ وَ كَتَبَ فِيْ قَلْبِهِ الْإِيْمَانَ وَ أَيْدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ لَتَرْفَعَنَّ اِثْنَا عَشْرَةَ رَأْيَةً مُّشْتَبِهَةً لَا يُدْرَى أَى مِنْ أَى قَالَ فَبَكَيْتُ فَقَالَ لِيْ مَا يُبْكِيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ لَا أَبْكِيْ وَ أَنْتَ تَقُوْلُ اِثْنَا عَشْرَةَ رَأْيَةً مُّشْتَبِهَةً لَا يُدْرَى أَى مِنْ أَى فَكَيْفَ نَصْنَعُ قَالَ فَنَنْظُرْ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةً فِي الصُّفَّةِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَ اللّٰهُ لَأَمْرُنَا أَبِيْنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ)، (از مشهور کردن و بالابردن بر حذر باشید به خدا امام شما مدتی از عمرش غایب باشد و آزمایش شوید تا گویند مرده است یا نابود شده در کدام دره رفته چشم مؤمنان بر او سخت بگرید و چون امواج دریا زیر و رو شوند و کسی نجات نیابد مگر آن که خدا از او عهد ولایت گرفته و ایمان را در دلش نقش کرده و باروح از آن خود وی را کمک کرده، دوازده پرچم اشتباهکاری بالا رود که یکی از دیگری شناخته نشود و معلوم نباشد کدام از کیست؟ من گریستم، فرمود ای ابا عبد الله چه تو را گریانید گفتم چرا نگریم با اینکه شما می‌فرمائید دوازده پرچم اشتباه کاری بالا میرود که معلوم نباشد کدام از کیست؟ ما چه کنیم؟ گوید نگاهی بپرتو آفتاب افکند که در گوشه ایوان تابیده بود و فرمود: ای ابا عبد الله این آفتاب را می‌بینی؟ عرض کردم آری؛ فرمود به خدا سوگند امر ما از این آفتاب روشن تر است).^(۱)

سیستانی به استراتژیک هراس دامن می‌زند و به ادعاهای گمراهی که در طول تاریخ درصدد گمراهی واضح بودند اشاره می‌کند تا در پی هراسی که در کلام اولش اشاعه داشته، یادآوری کند و می‌خواهد تو را متوجه سازد تاریخی که شاهد وجود دروغ‌گویان بوده، شاهد دعوت‌های حق انبیاء و اوصیاء نیز بوده که اقوامشان با تکذیب و انکار با ایشان مواجه شدند پس چرا به یک جانب تمركز داشته و از جانب دیگر غافل شده؟! و بعد از این که از ورود وسوسه به نفس و هراس به قلب خواننده اطمینان یافت به استعمار این نتیجه می‌پردازد تا در پی به سوی امر واقع در مقابلش بگشاید و در مورد علماء با او سخن می‌گوید و آنان را بهترین مرجع در مسائل دینی معرفی می‌کند! و سیستانی در این صدد بر آلت و ابزار نفسی اعتماد کرده با این مضمون که: انسانی که احساس می‌کند در یک جای تنگ گیر افتاده و

تمام درب‌ها به رویش بسته شده برای دستیابی و آزادی خود حتی به یک روزنه‌ی کوچک هم متوسل می‌شود و به عبارت دیگر اگر تو درصدد عذاب شخص در یک مکان محدود هستی همین کفایت می‌کند که تمام روشنائی‌های اطرافش را خاموش کنی و وقتی یک روزنه‌ی کوچک بر روی او بگشائی، خواهی دید که همانند کسی است که در خواب راه می‌رود و هیچ اراده و شعوری از خود در اطراف آن روزنه ندارد.

و سیستانی نیز بعد از این که ترس و رعب را به قلب خواننده وارد کرده او را به روزنه‌ی تنگ و هم‌انگیز علماء ارشاد می‌کند درحالی که مدعی آزادی و مکان امن و پناه‌گاهی نیکو هستند.

و سیستانی رنگ دیگری به فکر خود اضافه می‌کند و امکان انطباق نشانه‌های ظهور بر مصداق‌هایش را نفی می‌کند گویا که عبث و بیهوده‌اند و اهل بیت (علیهم‌السلام) اشاره‌ی بیهوده‌ای به آن‌ها کرده‌اند... سیستانی فراموش نکرده که وجود روش شیوه‌ی صحیح برای انطباق را برای خواننده مطرح کند اما به ماهیت آن تصریح نمی‌کند تا خواننده را در حالت مدهوشی کلام سابق خود رها کند و این منهج معروف سیستانی در نیرنگ و فریب و بریدن سر از قفای جماعت خود بوده است.

درحقیقت، سخنان در باب سید سیستانی بسیار است اما موقعیت به همین اختصار اقتضاء می‌کند و وقوف تا این حد را واجب می‌سازد و خواننده می‌تواند افکار دیگری را بر آن اضافه کند فقط ملاحظه داشته باشد که سیستانی عمداً از ارائه‌ی پاسخ علمی به ادله‌ی شرعی و مناقشه‌ی موضوع درمورد دعوت‌های مطرح شده، امتناع ورزیده و این غفلت عمدی بی‌شک دال بر این است که درصدد پنهان ساختن حقیقت از خواننده است.

و شاید خواننده می‌تواند به لحن خطابه‌ای پی ببرد که بر پایه‌ی انتشار ترس و تردید و دوری از لغت موضوعی استوار گشته و حتماً بر ارتباط مبنی بر استخفاف و استحمار بین مؤسسات دینی با عامه‌ی مردم دلالت می‌کند.

و به مقدار ارتباط امر با مرجعیت نجف اشرف، سیاست سبک‌شماری و استخفاف بر دو

قطب و محور اساسی شکل گرفته از یک جهت؛ این مرجعیت خود را با جامه‌ی تقیه‌ی نابه‌جا می‌پوشاند تا افراط و اصرافش در مورد مهم‌ترین واجبات شرعی مرتبط با سیاست از جمله تصدی حاکم ظالم و حکومت طاغوتی و اجتماعی و امر به معروف و نهی از منکر را از مردم مخفی سازد.

و از جهت دیگر، توسط رسانه‌های خود و به خصوص توسط وکیلانش در میان مردم چنین اشاعه می‌کردند مبنی بر این که تکلیف شرعی امری است که انسان عادی نمی‌تواند در آن تمکین یابد و در نهایت انسان مجبور می‌شود دست در زیر چانه قرار دهد و منتظر افتادن گوه‌ران از دهان‌هائی باشد که حتی حاضر به ادای بی‌ارزش‌ترین کلمات هم نیستند. چرا باید منتظر بماند؟ زیرا عمل مکلف بدون تقلید، باطل است حتی اگر در پی این عمل با اخلاص خون به جگر شود!!

و بدین ترتیب، این انسان خود را محصور بین فطرتی می‌بیند که یقین دارد صورت و حقیقت اسلام چیز دیگری از آنچه فقه‌های آخرالزمان بدان ممارست می‌کنند، داشته و از طرف دیگر خود را بین واقعیت فرهنگی فریبنده می‌بیند که رسانه‌های مرجعیت همواره در حال انتشارش هستند و باعث تباهی فطرتش و شک و تردید او نسبت به حقیقتی که از آن صادر می‌شود، شده است.

انقلاب و تمرد در اعماق نهفته و هرگز برای آن فرصتی حاصل نشده تا با فعل تعویق واقعیت فرهنگی فریبنده تعبیر گردد، و بیشتر شبیه آتش زیر خاکستر بود... و هرگاه این آتش به واسطه‌ی برخی افعال مبارک علمای عامل فرصت شعله‌ور شدن پیدا می‌کرد تا جائی که زبان درازی‌های بسیاری از جانب مردم امتداد یافت.

اما با تأسف فراوان، جوشش عاطفی همراه با ورع و هوشیاری حقیقی نبوده تا به مساف نیرنگ و فریب درآید و این‌چنین دست طاغوتیان به وسیله‌ی فقه‌های آخرالزمان به سمت علمای عامل یازیده شد تا جائی که شوالیه‌های نیرنگ‌باز هم سوار بر باد وزان شوند چه رسد به بعد از اشغال... تا از روی دروغ و زور اعلام کنند، وارثان آن فقه‌های عاملند... و حال یعقوبی

و صرخی نیز چنین بوده. لذا اینان از قواعد ملی که پیشینیان بر جای گذاشتند، سوءاستفاده کرده و چنین به بقیه القاء کردند که به همان طریقتشان خواهند رسید اما کشتی را ۱۸۰ درجه به چرخش درآوردند و انقلاب را از مضمون و هدف اصیلش دور ساختند و در آن به جز کنار زدن مراجع دیگر هیچ پیشرفتی نکردند و علی‌رغم عدم اختلافشان با مراجع ساکت و غیرعامل دیگر- ولو بدتر از آنها نبودند- با آنها بر اختلاف شعار و نظریه کلامی باقی ماندند تا حافظ حدود و مرزهایی باشند که باقی ماندن اتباع و پیروان را برای آنها میسر سازد و عده‌ای از مردم که در شعارهای فریبنده تبحر زیادی دارند، و هرگز به تفاوت آشکار بین شعار و انطباق توجه نمی‌کردند نیز به آنها کمک کردند و همانند شوالیه‌های ریاکار عمل کردند.

بدین ترتیب حرکت متضاد یا انقلاب متضاد، آرزوهای جمعیت متمرّد را تحریف بلکه از این جمعیت، یک مجموعه‌ی متعصب شدید به صورت فاجعه‌آمیز ساخته است هرچند که رهبرهای متعددی شکل گرفت و جماعت مقلدین غنایم آن را بین خود تقسیم کردند و بعد از این که دشمنی با دشمنان طاغوتی به دشمنی در داخل و بر کرسی مرجع اعلیٰ مبدّل گردید! پس بهترین روشی که این جماعت در پی گرفتند، روش بستن چشم و گوش‌ها از هرگونه نقد و تحلیل در مورد مرجعش می‌باشد و به همین سبب انواع مدح و ثناهای چند عیاری برای مردم به گوش ما می‌رسد بدون این که برای این مدیحه‌سرا در خارج مبلغی فرستاده شود.

اوضاع به درجه‌ای ناگوار گشته که نزدیک است از حالت مأیوس‌کننده‌ی آن گفته شود جز این که رحمت پروردگارم که همه‌چیز را احاطه کرده آن را درک کند و تعصب کورکورانه‌ی امروز بیش از پیش استحکام یافته بعد از این که هر مرجع از آنها، حزب و گروهی برای خود به راه انداخته تا در رأس حرکت ترویج رضایت‌مندی‌های خود قرار بگیرد و مصالح دنیوی وارد عمل سیاسی شده و عامل اصلی در تحریک نزاعات شده ولو جانب ایدئولوژی با وجودش، مصون باقی مانده اما وجودی که از نیرنگ نشأت گرفته همانند ستر عورت با برگ توت است.

و شاید انسان عادی با چشم خود شاهد نزاع بر سر مکاسب دنیائی از اختلاف و قتل و کشتار باشد به حدی که برادر برای از پا درآوردن برادرش به یک اجنبی اشغال‌گر متوسل می‌شود و باعث ملامت است که مرجعیات آخرالزمان هرگز از آن چه در تصورات و افکار مردم

می‌گذرد و به دید اسلام و تشیع بدان می‌نگرند اِبا ندارد و هر عمامه‌ای که برایش آشکار می‌شود، عنوان دجل و دروغ و خدیعه و طمع‌ورزی به حطام دنیا برایش جلوه‌گری می‌کند این چیزیست که انسان عادی می‌بیند و اما انسان مقلد به راستی که اشعه‌های لیزر مبتنی بر اقناع حکمت مرجع و رهبر (سینه‌زنی‌های مهیج و پراهنگ برخاسته از دموکراسی جدید)، چشمانش را کور کرده تا جائی که بیشتر لغزش‌های ناپسند در چشم مقلد به بهترین اعمال جلوه‌گری می‌کند و یاوه‌گوئی‌های که لب‌های مرجع جاودان تاریخ به آن‌ها باز و بسته می‌شود!! چه راست گفته آن ضرب المثل عراقی (یک صدام رفت و هزار صدام آمد).

اصل کلام: امروزه تقلید به یک تعصب و جانب‌داری شدید مبدل شده که مقلد آن نمی‌داند از چیزی دارد دفاع می‌کند و هرگز حاضر به ورع و هوشیاری در موردش نبوده بلکه آن را یک غریزه می‌داند.



صاحب وصیت

خروج وسیع طلباب از حوزه‌ی تشیع، درحقیقت نتیجه‌ی انکارشان از برای ولی خدا بود و تبعیتشان از فقهای آخرالزمان و دجال تنها به روی گردانی و اختلاف از خلال این انکار انجامیده.

حق این است که انسان مجبور به اطاعت و عبادت است در صورتی که مطیع ولی خدا نگردد، مطیع هوی نفس یا شیطان شده و مسئله‌ی اصلی که حائز اهمیت بوده این است که اطاعت از فقهای آخرالزمان، اطاعت کورکورانه و از روی تعصب و عناد بود و حس ایمانی برخاسته از آن هرگز به اندازه‌ی ایمان به معبود حقیقی نمی‌باشد. انسان برای اصلاح و تقرب به الهی، تابع یک مرجع یا رهبر می‌شود و پیرویش مبنی بر ظن و گمان بوده که این شخص دست او را گرفته و به سوی مسیر الهی می‌برد، اما این رهبر و مرجع در صورتی که معصوم نباشد بر تابع او واجب است که اندکی از او با فاصله حرکت کند و نسبت به او مراقب و برحذر باشد، تا اگر امری خلاف شرع سر بزند، از او فاصله و دوری کند و لااقل از غیرش تبعیت کند.

و بدین ترتیب تبعیتش از آن مرجع یا رهبر، یک پیروی شخصی نباشد و اعتقاد نداشته باشد که مایه‌ی تقرب او به ولی خدا باشد اما حالت تعصب و جانب‌داری کورکورانه بی‌شک دال بر اتباع و پیروی شخصی از مرجع است تا امر مشارالیه.

و اغلب اوقات، ما کلماتی به کار می‌بریم و درپی آنها نیز توقعاتی شکل می‌گیرد، ما شخص معمم را مرد دین یا رجال دین می‌نامیم و این نام‌گذاری در بیشتر احيان چنین ما را مکلف سازد گویا باید تسلیم مطلق این مرد شویم یعنی همواره او را الگوی خود قرار دهیم گویا که معصوم است! درحالی که حقیقت این است تمام رجال دین اگر درصدد تعبیر این اشاره باشیم به مخلوقاتی اشاره دارند که برای دین و آخرت خلق شده‌اند نه دنیا اما اگر بخواهیم به شخصی اشاره کنیم که دین را به ما بیاموزد، این شخص فقط ولی خدا و حجت اوست و اما فقهاء (فقهای حقیقی)، به اندازه‌ی التزامشان به منهج اولیای الهی و حججش، رجال دین محسوب می‌شوند و لاغیر.

و ما نیز فقهاء را رجال دین نامیده و به معنای دوم تعبیرشان می‌کنیم یعنی کسانی که دین

را به ما می آموزند و تصور می کنیم این توصیف به طور تام بر آن ها قابل انطباق است و بر آن آثاری از اطاعت غیر مشروط و... را ترتیب می دهیم و این خلاف حقیقت است لذا آنان رجال دین یا معلم دین نیستند مگر به مقدار التزامشان به منهج اهل بیت (علیهم السلام) همان طور که چند لحظه پیش عرض کردم و این التزام مستلزم مراقبت و حفاظت بر حذر بودن از جانب ماست.

بر این اساس، شیعه‌ی امروز، پیروی از فقهای آخرالزمان را به جای پیروی از ولی خدا برگرفتند و این مبحث به اعتقاد یک استدلال سریع نوعی و کافی برای صاحب‌دلی ست که به وجود ولی خدا در میانمان اعتقاد داشته.

عن أبي عبد الله جعفر بن محمد، عن أبيه الباقر، عن أبيه ذی الثنات سید العابدین، عن أبيه الحسين الزکی الشهید، عن أبيه أمير المؤمنين (علیه السلام)، قال: (قال رسول الله - في الليلة التي كانت فيها وفاته - لعلی (علیه السلام): يا أبا الحسن، أحضر صحيفة ودواة. فأملا رسول الله وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع، فقال: يا علی، إنه سيكون بعدی اثنا عشر إماماً ومن بعدهم اثنا عشر مهدياً، فأنت يا علی أول الاثنی عشر إماماً سماک الله تعالی فی سمائه: علیاً المرتضی، وأمیر المؤمنین، والصدیق الأكبر، والفاروق الأعظم، والمأمون، والمهدی، فلا تصح هذه الأسماء لأحد غیرک.

يا علی، أنت وصی علی أهل بیتی حیهم ومیتهم، وعلی نسائی: فمن ثبتها لقیتنی غداً، ومن طلقتهما فأنا برئ منها، لم ترنی ولم أرها فی عرصه القیامه، وأنت خلیفتی علی امتی من بعدی. فإذا حضرتک الوفاء فسلمها إلى ابنی الحسن البر الوصول، فإذا حضرته الوفاء فلیسلمها إلى ابنی الحسين الشهید الزکی المقتول، فإذا حضرته الوفاء فلیسلمها إلى ابنه سید العابدین ذی الثنات علی، فإذا حضرته الوفاء فلیسلمها إلى ابنه محمد الباقر، فإذا حضرته الوفاء فلیسلمها إلى ابنه جعفر الصادق، فإذا حضرته الوفاء فلیسلمها إلى ابنه موسی کاظم، فإذا حضرته الوفاء فلیسلمها إلى ابنه علی الرضا، فإذا حضرته الوفاء فلیسلمها إلى ابنه محمد الثقه التقی، فإذا حضرته الوفاء فلیسلمها إلى ابنه علی الناصح، فإذا حضرته الوفاء فلیسلمها إلى ابنه الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاء فلیسلمها إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد (علیهم السلام). فذلک اثنا عشر إماماً، ثم یكون من بعده اثنا عشر مهدياً، فإذا حضرته الوفاء فلیسلمها إلى ابنه أول المقربین له ثلاثه أسامی: اسم کاسمی واسم أبی وهو عبد الله وأحمد، والاسم الثالث:

المهدی، هو أول المؤمنین).

از امام جعفر صادق (علیه السلام)، از امام باقر (علیه السلام)، از امام سجاد (علیه السلام)، از امام حسین (علیه السلام) نقل می‌فرمایند که امیرالمؤمنان علی (علیه السلام) فرمودند: (در شب وفات رسول خدا ﷺ به من فرمودند: ای ابوالحسن قلم و صحیفه‌ای بیاور و رسول خدا ﷺ شروع به املا کردن وصیت نمودند و امام علی (علیه السلام) آن را با دست خود می‌نوشت تا به این موضوع از وصیت رسید و فرمودند: ای علی بعد از من دوازده امام و بعد از آن‌ها دوازده مهدی می‌باشد و اولین امامان تو هستی که خداوند در آسمان تو را با این نام‌ها، علی مرتضی و امیرمؤمنان، صدیق بزرگ، فاروق اعظم، مأمون و مهدی قرار داده است. و این اسماء مخصوص تو است و کسی جز تو ادعای آن‌ها را نخواهد کرد. ای علی تو وصی من بر اهل‌بیتم زنده و مرده‌ی آن‌ها هستی و نیز بر زنانم که هر یک از آن‌ها از تو پیروی کرد مرا در آخرت خواهد دید و هر یک از آن‌ها از تو پیروی نکرد مرا در عرصه‌ی قیامت نخواهد دید و من نیز او را نخواهم دید. و تو خلیفه و جانشین بعد از من بر امت هستی. و اگر وفات رسید خلافت را به فرزندم حسن (علیه السلام) و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندم حسین شهید مقتول و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش سید عابدان علی و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش محمد باقر و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش جعفر صادق و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش موسی کاظم و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش علی رضا و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش محمد تقی و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش علی نقی و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش حسن عسکری و اگر وفاتش رسید آن را به فرزندش محمد مستحفظ از آل محمد تسلیم کند. و آن‌ها دوازده امام می‌باشند و بعد از آن‌ها دوازده مهدی می‌باشد و اگر وفاتش (مهدی) (علیه السلام) رسید آن را به فرزندش اولین مقربین که سه اسم دارد اسمی همانند اسم من و پدرم و او احمد و عبدالله و اسم سوم او مهدی می‌باشد تسلیم کند و او اولین مومنان است).^(۱)

این یگانه و تنها وصیتی است که کتب شیعه از رسول الله ﷺ در واپسین لحظات حیاتش نقل کرده‌اند و این در حد ذات خود، دلیل قوی در اثبات صحتش می‌باشد؛ زیرا در صورت مخالفت با آن مثل این است که بگوئیم رسول الله ﷺ در هنگام وفاتش وصیت

۱. المصادر: الغیبة - للشیخ الطوسی: ص ۱۵۰، فی مختصر بصائر الدرجات - الحسن بن سلیمان الحلی: ص ۳۹ وفی طبعه آخری ص ۱۵۹، وفی غایة المرام - للسیّد هاشم البحرانی: ج ۱ ص ۱۶۹ ج ۲ ص ۲۴۱، وفی بحار الأنوار - للعلامة محمد باقر المجلسی: ج ۳۶ ص ۲۶۰ ج ۵۳ ص ۱۴۷، وفی تاریخ ما بعد الظهور - للسیّد الصدر: ص ۶۴۰.

نکرده و پناه بر خدا به مرگ جاهلیت مرده است: (هرکس بمیرد و وصیتی نکند، به مرگ جاهلیت مرده است).^(۱)

و چیزی فرموده که بدان عمل نکرده و با قرآن مخالفت کرده است: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ (بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر مالی بر جای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند [این کار] حقی است بر پرهیزگاران).^(۲)

سبحان الله، و قرآن می فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾، (آیا به آیات قرآن نمی اندیشند یا [مگر] بر دل هایشان قفل‌هایی نهاده شده است).^(۳)

و این قرآن است که وصیت در حالت احتضار را واجب ساخته و اهل بیت (علیهم السلام) می فرمایند: حدیث ما را بر قرآن عرضه کنید پس چون موافقش بود آن را بگیرید و وصیت با این معنا موافق قرآن است.

در هر حال، برادران انصار در این نکته به طور گسترده بحث کردند و صحت صدورش را ثابت کردند، شیخ ناظم عقیلی در کتاب خویش (دفاع از وصیت) بدان اشاره کردند و دوست دارم اکنون به دو مسئله اشاره داشته باشم.

۱- ادعای وضعی منافی در مورد روایت وصیت؛ مصلحت نیست که احدی از غیر مذهب تشیع، چنین روایتی را قرار دهد؛ زیرا به راحتی این مذهب- تشیع- را به اثبات می‌رساند همان‌طور که مصلحت نیست شخص شیعی آن را قرار دهد؛ زیرا روایت، امامت دوازده امام (علیهم السلام) را ثابت می‌کند و ایشان نزد همگان معروف هستند و هیچ احدی نمی‌تواند ادعا کند که یکی از ایشان است و اما مهدیین، آنان در آخرالزمان می‌آیند لذا مصلحت وضعی در آینده منتفی می‌گردد.

۱. مناقب آل ابی طالب: ج ۱ ص ۲۱۷.

۲. البقرة: ۱۸۰.

۳. محمد: ۲۴.

۲- جزء خاص در ذکر ائمه دوازده گانه (علیهم السلام) متواتر بوده همان طور که شیعه بدان آگاهی دارد و همانند آن، جزء خاص مهدیین است و می توانید به روایات در خصوص مهدیین در کتاب برادر ضیاء زیدی تحت عنوان (مهدی و مهدیین در قرآن و سنت)، و همچنین کتاب شیخ ناظم عقیلی تحت عنوان (پاسخ قطعی به منکران فرزندان مهدی)، مراجعه کنید و کتاب اول حاوی تمام روایاتی است که بر وجود حکومت مهدیین بعد از امام مهدی (علیه السلام) دلالت می کنند و کتاب دوم حاوی روایات عدیدی بر وجود فرزندان برای امام مهدی (علیه السلام) دلالت می کنند که بعد از حضرتش به حکومت می رسند لذا از نظر مضمون و محتوا، با روایات کتاب اول انطباق کامل دارد و براین اساس، روایت وصیّت از لحاظ معنا و مضمون، متواتر و سلسله وار است.

روایت صحیح وصیّت توسط سید احمد الحسن (علیه السلام) از معتبرترین کتب شیعه استخراج شد و سید احمد با آن به عنوان دلیل شرعی بر همگان محتج گردیده و برادران انصار کتاب های بسیاری پیرامون این موضوع نگاشتند. پس چه چیزی بین شما و ایمان حایل ایجاد کرده؟! بر حسب گفتگوهایم با مردم دریافتم که می گویند: ما چه می دانیم که این احمد الحسن همان احمد مذکور در وصیّت است و نه شخص دیگر؟!

در پاسخ به این سؤال دوست دارم این روایت را برای شما نقل کنم: عن محمد بن الفضل، عن الرضا (علیه السلام) فی حدیث طویل: (إنه حضر فی البصرة فی مجلس عظیم فیہ جماعه من العلماء وفیه جاثلیق النصارى ورأس الجالوت، فالتفت الرضا (علیه السلام) إلى الجاثلیق وقال: هل دل الإنجیل علی نبوه محمد؟ قال: لو دل الإنجیل علی ذلك لما جحدناه، فقال (علیه السلام): أخبرنی عن السكتة التي لكم فی السفر الثالث. فقال الجاثلیق: اسم من أسماء الله لا يجوز لنا أن نظهره. قال الرضا (علیه السلام): فإن قررتك أنه اسم محمد وذكره وأقر عيسى به، وأنه بشر بنی إسرائيل بمحمد لتقر به ولا تنكره؟ قال الجاثلیق: إن فعلت أقررت فإنی لا أرد الإنجیل ولا أجد، (... إلى قوله): فلما سمع الجاثلیق ورأس الجالوت ذلك علما أن الرضا (علیه السلام) عالم بالتوراه والإنجیل، فقالوا: والله قد أتى بما لا يمكننا رده ولا دفعه إلا بجحود التوراه والإنجیل والزبور، ولقد بشر به موسى وعيسى جميعاً ولكن لم يتقرر عندنا بالصحة أنه محمد هذا، فأما اسمه فمحمد فلا يجوز

لنا أن نفر لكم بنبوته، ونحن شاكون أنه محمدكم أو غيره. فقال الرضا (عليه السلام): احتججتم بالشك، فهل بعث الله قبل أو بعد من ولد آدم إلى يومنا هذا نبياً اسمه محمد؟ أو تجدونه في شيء من الكتب الذي أنزلها الله على جميع الأنبياء غير محمد؟ فأحجموا عن جوابه).

محمد بن فضل از امام رضا (عليه السلام) در حدیثی طولانی می گوید: (هنگامی که حضرت (عليه السلام) در بصره در مجلس بزرگی از علما که در میان آنان، جاثلیق انصاری و رأس جالوت بودند، حاضر شدند پس به جاثلیق فرمودند: آیا انجیل بر نبوت محمد (ص) دلالتی نیاورده است؟ گفت: اگر دلالت می آورد که ما منکر آن نمی شدیم؟! مرا در مورد "السکته" در سفر سوم که برای شماست خبر داده است، جاثلیق گفت: آن نامی از نام های خدا می باشد و بر ما جایز نیست که آن را آشکار کنیم. حضرت رضا فرمودند: (اگر به شما بگویم، آن نام محمد (ص) است که ذکر شده و عیسی به آن اقرار کرده و در مورد محمد (ص) به بنی اسرائیل بشارت داده، که به آن اقرار کنید و منکر آن نشوید؟ گفت: اگر چنین باشد اقرار می کنم و من انجیل را رد نمی کنم. (... تا آن جا که می گوید) و هنگامی که جاثلیق و رأس جالوت و دیگر علمای حاضر، سخنان امام رضا (عليه السلام) را شنیدند، دریافتند که ایشان از همه به تورات و انجیل داناتر و عالم تر است پس گفتند: به خدا سوگند او چیزهایی را بر ما عرضه کرد که امکان رد و رفض آن وجود نداشت مگر با انکار و رد انجیل و تورات و زبور! موسی و عیسی همگی به او اقرار کردند اما ما نمی توانیم به صحت آن اقرار کنیم که این محمد شما همان محمد مذکور در کتب است ما نمی توانیم این گونه اقرار کنیم و شک داریم که این محمد شما همان محمد است. حضرت فرمودند: آیا با شک و تردید بر من احتجاج کردید، آیا خداوند قبل و بعد از خلقت آدم (عليه السلام) تا این لحظه پیامبری را مبعوث کرده که نامش محمد و خاتم انبیا باشد یا این که نامی غیر از نام محمد در کتبی که خداوند بر پیامبران نازل کرده، می یابید؟! پس در پاسخ در مانده شدند...^(۱)).

شاهد این روایت، احتجاج امام رضا (عليه السلام) بر حقانیت نبوت رسول الله (ص) از خلال ذکرش در تورات و انجیل است و جاثلیق و رأس جالوت به ذکر نام رسول الله (ص) در کتب اقرار کردند اما شک داشتند که صاحب آن اسم، همین رسول الله (ص) باشد و نه غیرش لذا امام (عليه السلام) در پاسخ به این شک شان می فرماید: (آیا با شک و تردید بر من احتجاج کردید، آیا

خداوند قبل و بعد از خلقت آدم (علیه السلام) تا این لحظه پیامبری را مبعوث کرده که نامش محمد است؟!.

و به شما می‌گوییم: آیا قبل از سید احمدالحسن (علیه السلام) احدی ادعا کرده که فرزند امام مهدی (علیه السلام) و وصی و فرستاده‌ی ایشان بوده و با وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) بر شما احتجاج کرده همان‌طور که امام رضا (علیه السلام) بر نبوت رسول الله (صلی الله علیه و آله) از خلال وصیت و بشارت موسی و عیسی احتجاج کردند؟! این تاریخ در بین دستان شماست پس تمام صفحاتش را خوب جستجو کنید، آن را زیر و رو کنید، چنین ادعائی خواهید یافت؟! به خدا قسم هرگز قبل از ایشان چنین ادعائی وجود نداشت! پس اگر احتجاج امام رضا (علیه السلام) را پذیرا باشید، در این صورت از قبول و پذیرش سید احمدالحسن با وصیت گریزی نیست اما اگر ابا داشته جز به سواری بر سرهایتان، در حقیقت احتجاج امام رضا (علیه السلام) را رد کرده و منکر شده‌اید: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾، (و هر که در این [دنیا] کور [دل] باشد در آخرت [هم] کور [دل] و گمراه‌تر خواهد بود).^(۱)

و مسئله‌ی دیگر این است که می‌گویند: از فقهای گذشته و حال چیزی در مورد این دعوت سید احمدالحسن (علیه السلام) نشنیده‌ایم یعنی تا حالا نشنیده‌ایم که فرزند امام مهدی (علیه السلام) قبل از پدر خویش به عنوان زمینه‌ساز خواهد آمد یا قائم به امر فعلی از جانب پدرش (علیه السلام) است؟ ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا خِتْلَاقٌ﴾، (از طرفی [این] مطلب [را در] آیین اخیر [عیسوی هم] نشنیده‌ایم [ادعا] جز دروغ‌بافی نیست).^(۲)

می‌گوییم: آری چنین چیزی نشنیده‌اید، اما عدم شنیدنتان یا عدم معرفتتان به چیزی به معنای عدم وجود آن امر نیست و اگر به کتب انصار خداوند توفیقشان دهد، مراجعه می‌کردید در آن‌ها ادله‌ی بسیار روائی و قرآنی و دیگر ادله‌ی شرعی بر وجود این دعوت مبارک می‌یافتید.

۱. الأسرائ: ۷۲.

۲. ص: ۷.

لازم است بدانید که عدم توجه علمای شیعه یک اتفاق و ناگهانی نبوده بلکه جزئی از برنامه‌ی الهی برای حفاظت از این دعوت مبارک از یک جهت است چراکه هدف از این دعوت، آزمایش و غربال مردم است و معلوم بوده که دعوت امام مهدی (علیه السلام) خاتم دعوت‌های الهی بوده و ثمره‌ی آن، برپائی دولت عدل الهی خواهد بود لذا ممکن بود که شناخت قبلی نسبت به تمام جزئیاتش، سبب ورود و فتنه‌گری منافقان به آن و ضربه زدن از درونش باشد و هرکس از شما به کتاب غیبیه نعمانی مراجعه کند، روایات بسیاری بر وجود تمحیص و غربال و آزمایش خواهد یافت و از آن‌چه تقدیم شد، ثابت گردید که این روایات بر امر ضرورت غربال و تمحیص تأکید بسیار داشته و جای هیچ شک و شبهه‌ای در آن باقی نگذارده و ارتباطش با قضیه‌ی امام مهدی (علیه السلام) دال بر این است که این قضیه به عنوان حدفاصل در حرکت امتحان الهی برای مردم می‌باشد و چگونه نباشد در حالی که بنا بر حدیث اهل بیت (علیهم السلام) یکی از روزهای بزرگ (قیامت صغری)، خداست.



گوشه‌هایی از سیاست سبک‌شماری

سکوت از مُمکنات نیست بلکه شریک و هم‌دست شدن با ظالمان است بلکه بزرگ‌ترین جُرم در حق اسلام و محمد و علی و امام مهدی (علیه السلام) به شمار می‌رود؛ زیرا با تأسف فراوان، مردم توسط فقهای آخرالزمان به خفت و سبک‌شماری کشیده شده‌اند، فقهای که رسول الله ﷺ در توصیفشان فرمودند: (فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء، منهم خرجت الفتنه و الیهم تعود)، (فقهای آن زمان شرورترین خلق خدا در زیر سایه‌ی آسمان هستند که فتنه‌ها از آنان خارج شده و به سوی آنان بازگردد). نوشتن این سطرها به خاطر این باب است.

امیدوارم خواننده به این نوشته‌هایم به دید هجو یا نکوهش فقهای آخرالزمان از روی غرض ننگرد بلکه در حقیقت، چنین هجوهای به حقیقت پیوسته و آن‌چه از هجو آمده چیزی جز انعکاس واقعیت بد آن‌ها نیست. همان‌طور که امیدوارم گمان نبرد که من نسبت به

نوشته‌هایی که قلم به رشته‌ی تحریر درآورده آسان گرفتیم و نیز نمی‌خواهم گمان برد که خون به جگرم بلکه حقیقت این است که من به حجم محنت و سختی که بر شیعه می‌گذرد، آگاهم و احساسش می‌کنم و به خوبی می‌دانم که قسمت بزرگی از مسؤولیت‌هایش بر عهده‌ی فقهاء است نه به این معنا که قسمت دیگر مسؤولیت‌ها بر عهده‌ی مردم نیست! درهرحال آن جزء و قسمت، مهمی بوده. می‌گویم محنت و سختی که از حد بگذرد، مستلزم تضاد و صدق و کشف حقایق می‌باشد هرچند که به این شخص یا آن شخص ضرر و زیان برسد.

برادر خواننده، به تو گفته خواهد شد و تو چنین می‌گوئی، اکنون وقت این حرف و حدیث نیست اما تو می‌دانی که بسیاری از ما انتظار چنین لحظه‌ی حقیقی را نداشتیم؛ زیرا وقتش نبود؟! همواره قربانی مشغله‌های خود بودیم و آه ای برادر چه وقت، اوقات فراغت داشتیم؟! آیا واقعاً اوقات فراغت و وقت آزادی از راه می‌رسد؟! آیا روزانه از خود می‌پرسیم که چرا وقت اضافه نمی‌یابیم؟ آیا در مورد زمان مشغله‌های خود پرسیده‌ایم؟ آیا آن وقت پر ازدحام و شلوغ من و توست یا وقتشان است و آیا می‌توانیم آن‌ها را برای دادن زمان اضافه‌ای برای اندک آسوده خاطر شدن قانع کنیم؟! بازی اوقات پرمشغله، به دنبال استعمار سلطه‌جویان بر اراده باعث قربانی شده است بلکه همانند شمشیر برهنه بر گردن ما قرار گرفته، چه گذر روزهایی که گوشت ما را می‌خورد و یک‌باره احساس کنیم که زمانش فرا رسیده و پاسخ سردی به ما می‌رسد که دیگر فرصتی برای شما نیست، سعادت خود را توشه‌ی زمانی کنید که دیگر بازگشتی ندارد و در آخر اگر برای دین خود امامان مهدی (علیهم السلام) غضب نکنیم، به راستی که هرگز برای چیزی غضب نکرده‌ایم.

والحمد لله رب العالمین وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً



مغالطه‌ی تاریخی (مرجعیت و انتقاد پذیری)

در مقدمه‌ی این بحث، دوست دارم خواننده را در مقابل یکی از مهم‌ترین مغالطه‌کاری‌هایی که مؤسسه‌ی مرجعیت در استراتژی گمراهی و سبک‌شماری در پیش می‌گیرد و ستون محکم آن بوده، قرار دهم و آن مغالطه‌ای است که می‌توان بدان اصطلاح (مغالطه‌ی تاریخی)، داد.

و مضمون مغالطه این است که جو مؤسسه‌ی مرجعیت، تصور هر منتقدی که در صد نقدش یا به ذکر کاستی از تمام تاریخ شیعی در زمان غیبت کبری که فقهاء متصدی فتوی و دفاع از عقیده هستند محدود می‌سازد بلکه به زعم مؤسسه‌ی مرجعیت، اغلب اوقات اشکال‌گیری بیش از حد خود می‌گذرد چه بعد از ارتباط ساختگی بین مرجعیت و امامت لذا تصور نقد مرجعیت چنین شکل می‌گیرد که آن نقص و کاستی از اصل مذهب شیعی بوده در حالی که مقصود انتقاد تنها به چند نفر از علمای بی‌عمل که مهم‌ترین امور در شریعت را تعطیل کردند و آن واجبات اجتماعی در شکل‌های مختلف بوده، اشاره دارد، به ویژه سیاستشان، عامل اصلی تأثیر در اشکال‌گیری تاریخ شیعی بوده که از حقیقت این مذهب شریف برمی‌داشتند و بر آن می‌گذاشتند.

بدین ترتیب مقصود و مراد مغالطه، عبارت است از بازکردن دهان‌ها و لال بودن زبان‌ها از توجیه یعنی نقد مرجعیت بوده. این مغالطه، از خلال تسلط و مصادره‌ی کامل تاریخ شیعی، برای خود یک مؤسسه‌ی مرجعیت در عصر ما تأسیس کرده و این تاریخ را در پی مصلحت شخصی و رموز خود به این طرف و آن طرف می‌کشد و امرش به جائی رسیده که از علمای عامل - کسانی که با تلاش بی‌وقفه و ریختن خون خود سهم به سزائی در ساختن صفحات درخشان تاریخ شیعه داشتند - هر خصوصیتی که گویای آن تلاش مبارک بوده را در راستای مصلحت مؤسسه‌ی خود سلب کند و به خون‌آشامی تبدیل شده که خون عده‌ای مؤمن از علمای عامل را می‌مکد تا خود را سرپا و استوار نگه‌دارد.

شاید خطرناک‌ترین ملاحظه این باشد که آن تلاش‌ها و کوشش‌هایی که در پی‌اش خون‌های نسل‌ها ریخته شد به میراثی تبدیل شود که به دست هر کس که به منصب مرجعیت

دست یابد، بیفتد و در شب و سحر آن به شخصی مقدس تبدیل گردد و به نشانه‌ی آراسته با عمامه‌ی کل تاریخ شیعی درآید حتی اگر مستحق چیزی از آن نبوده بلکه بر منهجی ضد منهج کل تاریخ شیعی در حال سیر باشد.

ادعای این که تاریخ شیعی، همان تاریخ مرجعیت بوده درحقیقت نوعی ذوب حقیقت و دادن تلاش و کوشش عده‌ای مؤمن مخلص در قبال چیز بی‌ارزش و بی‌اعتبار است که در نتیجه به شبهه و فریب تبدیل گردد که هر چنگ‌زننده به منصب مرجعیت متصدی آن تلاش‌های مبارکی می‌شود که گروه صالح عاملِ ناصح، برای ترتیب آن رنج‌ها کشیدند و این گفته تحقق می‌یابد: (کسی که مالک نیست به کسی که سزاوار نیست می‌بخشد).

و خطرناک‌تر از آن، نسبت دادن تلاش‌های صالحانه به عنوان عام (مرجعیت) است که شمه‌ای قداست بر این عنوان افزوده می‌شود و در نتیجه، هر کس بر کرسی می‌نشیند، عنوان و صاحبش شده و از هرگونه انتقاد و مراقبت بلکه محاسبه خارج است؛ زیرا در این صورت تمام فقهاء بدین ترتیب، عامل و غیر عامل می‌شوند و تا زمانی که ملاحظه‌ی تلاش‌های فردی نادیده گرفته شده، همه عامل هستند و مردم از ارزش‌گذاری برای عمل هر فقیه در حد خودش منع می‌شوند و چگونه این امر برای مردم میسر شود در حالی که عمل شخص به او نسبت داده نمی‌شود بلکه به ارزش و کیان مؤسسه نسبت داده می‌شود.

و این چنین شد که سخنانی از این قبیل می‌شنویم: مرجعیت، متصدی حاکم فلانی شده و دیگر عبارات در حالی که متصدی یک شخص است و اغلب اوقات، آرای فقهای دیگر، مخالف با آرای اوست یا دیگران موضع سکوت و سازگاری را برگرفتند.

درحقیقت، مرجعیت این روزگار، به آن چه در مسیحیت به (فاتیکان) معروف بوده، شباهت بسیار یافته، حکومت وسیعی و بدعتی که در رجال اکلپروس (رجال دین)، در مسیحیت برای خود قرار دادند، محقق در می‌یابد که چگونه ازسوی فقهای آخرالزمان با تمام ظواهرش منسوخ گشت و هرکس که تابع نظام مؤسسه‌ی مرجعیت و سیاست‌های آن در تعامل با اُمت بوده، به خوبی آن را می‌بیند و احساس می‌کند، تا جائی که به وضوح ملاحظه می‌شود که

احساس مؤسسه‌ی مرجعیت در حد ذات خودش همچون کیان مؤسسی، باقی و جاودان می‌ماند حتی اگر بر حساب وظیفه‌اش باشد، سیاست‌های مرجع و امتداد تطابقش با مقررات شریعه مقدس هرگز به اندازه‌ی بقای بر مرجعیت و ماندگاری نفوذش در شیعه دارای اهمیت نبوده و شعاری که لازم است استمرار یافت، شعار مخفی نگه‌داشتن مرجعیت پوشالی و پنهان کردن عیوبش بوده که امر منجر به انتشار بوی تعفن‌آور از آن گشته است.

و سبحان الله، رسول الله ﷺ، در کلام غیر قابل تغییر آن را بیان فرمودند: **(سوار بر سنن پیشینیان خود می‌شوید، گام به گام).^(۱)**

ایده‌ی قداست دروغین که مرجعیت از آن بهره و به طور بی‌نظیر در بین مردم رواج داده، امری که به یک شغل ثابت تبدیل شده بدون این که عقولشان را به رأی دیگر معطوف کنند و شاید سید محمد صدر رحمته‌الله زمانی که در حافظه‌اش ذکر شده علی‌رغم این که فرزند مرجعیت در معنائی از معناهای دیگر بود جز این که حرکت اصلاحی به سبب حجاب مشارالیه، هرگز به امتداد ترسیم شده برای آن، نرسید و سبحان الله، امروز چقدر به دیشب شباهت دارد! دیروز دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام نظریه‌ی عدالت صحابه را ابداع کردند تا عیب‌هایشان را بپوشانند و بر افعال و اقوال شیعیان جامه‌ی قداست بیندازند تا آنان را هرگونه انتقاد دور ساخته و از مسئله دور سازند و امروز مؤسسه‌ی مرجعیت، نظریه‌ای مشابه نظریه‌ی عدالت تحت عنوان نظریه‌ی عدالت فقهاء و قداستشان برای دستیابی به همان غرض، ابداع کردند.

و اگر اتباع غاصبان خلافت، هرگونه بحث در تاریخ را بر مردم تحریم کردند و بدین حجت استناد می‌کنند که بحث در صفحاتش موجب شعله‌ور شدن فتنه‌ی خاموش بوده و آن اُمت گذشت و حساب چیزی از آن، بر ما نیست، و مرجعیت این زمان جا در جا پای و قدم در قدم گذشته قرار دادند و بحث و جستجو در تمام جریان‌های تاریخ و هر محاسبات شخصی کسانی که در ساخت واقعیت ناگواری که شیعه به خصوص در وقت معاصر بدان گرفتار شده، سهم داشتند را منع می‌کند و آن را بر افروختن آثار فتنه و یک تفرقه‌افکنی قلمداد می‌کند که نتیجه‌اش عملی جز برای دشمنی با دین و مذهب محسوب نمی‌شود!!

در شماره ۵۴ از نشریه‌ای که از دفتر شیخ یعقوبی تحت عنوان (الصادقین)، صادر شده در کلام شیخ با عنوان (مرجعیت دژگاهی است که از عقاید اُمت حمایت می‌کند و سلوکش از فتنه‌های گمراه را تصحیح می‌کند)، می‌گوید: (نزدیک است که دعوت‌های گمراهی علی‌رغم تبیان منهج و تقاطعشان در عمل بر یک هدف مشترک جمع شده و آن ضربه زدن به مرجعیت و ساقط کردن آن و از بین بردن چهره و ایفای نقشش در جامعه می‌باشد، مدعیان مهدویت، سفارت، بابیه، سلوکیه و سایر عناوین مرتبط با قضیه‌ی امام مهدی (علیه السلام) و ظهور فرخنده‌اش در یک سطح هستند و رمز آن، این است که اینان در پیروزی دعوت‌هایشان بر مردم ساده‌لوح و جهل و تخلفشان شرط‌بندی می‌کنند و با وجود مرجعیت جامع‌الشرائط و هوشیاری و بیداری اُمت و هدایتش به سوی حق را بر عهده دارد، دیگر آن دعوت‌های گمراه‌کننده راهی برای اغفال مردم و به گمراهی کشیدن آنان ندارند؛ زیرا از اوصاف علماء بر حسب آن‌چه در روایات شریفه آمده است، آن‌ها دژهای اسلام هستند و همان‌طور که قلعه‌ها از مرزها و فرهنگ و کیان خود در مقابل حمله‌های دشمنان حفاظت می‌کند، نقش علماء و مرجعیت رشید نیز چنین است و حمایت از عقاید مردم و سلوکشان در مقابل فساد و انحراف از وظایف آن است و آنان حافظان این عقاید و افکار بوده تا در دشمنان از جن و انس که خواهان نفوذ در عقول و قلوب و نفوس مردم هستند، بایستد و آن‌ها را به عقب براند).

یعقوبی در کلام خود بر مرجعیت تمرکز داشته و آن را دژگاه و قلعه‌ی اسلام توصیف می‌کند و نقش علماء را در راستای هدایت و هوشیاری و حمایت از عقاید مردم و سلوکشان نسبت به انحراف توصیف می‌کند و این مضمون را با روایات اهل بیت (علیهم السلام) که نقش عالم یا فقیه مشخص می‌کنند، تحکیم می‌بخشد و در نتیجه از ظاهر کلامش مستفاد می‌شود که دیگر انسان نمی‌تواند بر او اعتراض کند، اما در پشت این چرب‌زبانی چیز دیگری پنهان است و هر چیزی که می‌درخشد، یقیناً طلا نیست.

درحقیقت، آن‌چه شیخ یعقوبی از آن سخن می‌گوید، یک وظیفه و واجبی است که فقهاء باید به آن قیام کنند و مقصود کلام منتقدان، این واجب و فریضه نبوده - بلکه آن به عنوان میزانی است که در توجیه نقد نسبت به مؤسسه‌ی مرجعیت بوده و این فرق می‌کند.

و به عبارت صریح‌تر می‌گوییم: منتقدان به مقایسه بین عمل مرجع و آنچه مفروض است مرجعیت بدان قیام کند، توجه دارند، پس اگر حمایت از عقاید مردم، واجب مرجعیت بوده، منتقدان در روشنائی روز و آشکارا، مخالفت مرجعیت با آن را مشاهده می‌کنند بلکه با تأسف فراوان، عقاید باطلی بین مردم ترویج داده می‌باشد و جائی رسیده که این عقاید بر ضد عقاید صحیح اسلام ایستاده است و امثال آن غیر قابل شمارش بود و در مبحث بعدی به ذکر برخی از این عقاید فاسد، خواهیم پرداخت.

بنابراین، شیخ یعقوبی در حقیقت به خطابه‌ی گمراه کننده ممارست داشته، و از اموری سخن می‌گوید که وظیفه‌ی اوست تا به واقع فعلی مرجعیت دامن بزند، مرجعیتی که بزرگ‌ترین شانه خالی کردنش از اسلام در اتخاذ دموکراسی (حاکمیت مردم)، به جای حاکمیت خدا بر زمین شکل گرفته را مشاهده می‌کند.

و شاید شیخ یعقوبی که به مردم به چشم ساده‌لوح و جاهل و متخلف نگاه می‌کند، معتقد است که این فریبکاری هم‌چنان ادامه داشته بدون این که کسی بدان ملاحظه کند. و از شیخ می‌پرسیم: اگر مردم، نسبت به امور عقایدشان ساده‌لوح و جاهل و متخلف هستند پس ثمره و نتیجه‌ی تلاش مرجعیت رشید و هدایت‌گر شما چه شد؟!!

شیخ یعقوبی می‌گوید: هرکس که به مرجعیت طعنه بزند یا انتقاد کند، بی‌شک شخص گمراهی است و مقصودش را متوجه این عنوان می‌کند: (مدعیان مهدویت، سفارت، بابت، سلوکیه و دیگر عناوین مرتبط با امام مهدی علیه السلام)، و طبیعتاً غرض از ذکر تمامی این القاب مختلف تنها مخفی داشتن حقیقت بر خواننده و شنونده می‌باشد و گرنه اختلاف و تفاوت بینشان از خورشید هم آشکارتر است همان‌طور که فزونی عناوین باطل به معنای عدم وجود عنوان حق نبود است.

مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: (إِيَّاكُمْ وَ التَّنْوِيهَ أَمَا وَ اللَّهُ لَيَغِيبنَّ إِمَامَكُمْ سِنِينَ مِنْ دَهْرِكُمْ وَ لَتَمَحْصَنَّ حَتَّى يَقَالَ مَاتَ أَوْ هَلَكَ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عِيونُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَتَكْفُونَنَّ كَمَا تَكْفُونَ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ وَ لَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ

مِثَاقَهُ وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ لَتَرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرَى أَيُّ مِنْ أَيِّ قَالَ فَبَكَيْتُ فَقَالَ لِي مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقُلْتُ وَ كَيْفَ لَا أَبْكِي وَ أَنْتَ تَقُولُ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرَى أَيُّ مِنْ أَيِّ فَكَيْفَ نَصَحَ قَالَ فَنَظَرَ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الصُّفَّةِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَ اللَّهُ لَأَمْرُنَا أَبِينُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ، (از مشهور کردن و بالابردن بر حذر باشید به خدا امام شما مدتی از عمرش غایب باشد و آزمایش شوید تا گویند مرده است یا نابود شده در کدام دره رفته چشم مؤمنان بر او سخت بگرید و چون امواج دریا زیر و رو شوند و کسی نجات نیابد مگر آن که خدا از او عهد و ولایت گرفته و ایمان را در دلش نقش کرده و با روح از آن خود وی را کمک کرده، دوازده پرچم اشتباهکاری بالا رود که یکی از دیگری شناخته نشود و معلوم نباشد کدام از کیست؟ من گریستم، فرمود ای ابا عبد الله چه تو را گریانید گفتم چرا نگریم با اینکه شما می‌فرمائید دوازده پرچم اشتباه‌کاری بالا میرود که معلوم نباشد کدام از کیست؟ ما چه کنیم؟ گوید نگاهی بپرتو آفتاب افکند که در گوشه ایوان تابیده بود و فرمود: ای ابا عبد الله این آفتاب را می‌بینی؟ عرض کردم آری؛ فرمود به خدا سوگند امر ما از این آفتاب روشن‌تر است).^(۱)

پس جمع تمام عناوین و دعوت در یک راستا، امکان‌پذیر نیست بلکه حتماً باید به بحث و جستجو در موضوع پرداخت همان‌طور که انتقاد در حق مردم ساده‌لوح و جاهل و متخلف به تعبیر شیخ یعقوبی، کوتاهی نکرده، کسانی که به اعتقاد از بند تحکمت و فساد مرجعیات شما خود را خلاص کردند بلکه از همه‌ی آن‌ها گذشت و منبع انتقادات را از خود مرجعیات می‌شنویم.

و این سید صدر است- که با هیچ یک از فقهای آخرالزمان قابل مقایسه نیست- صدای خود را در رسوائی فساد مرجعیت و سکوت در مقابل حق، بالا برده و طنین‌انداز می‌کند.

و این متن فتوای سید کاظم حائری را ببینید:

س: شیخ محمد یعقوبی، خود را متصدی اموری کرده که سزاوار نیست احدی متصدی

آن‌ها شود جز فقیه، و هیچ دلیل بر اجتهادش پیدا نمی‌شود و این کتابها و تألیفاتش در بین دستان شماس، خواهان نظر و رأی صریح شما در این باره هستیم؟

ج: بعد از مطالعه‌ی کتبش، استدلال بر عدم اجتهادش نزد ما ثابت گشته و ما از سایت مسؤل به عدم جواز رجوع به او، در باب آن‌چه که باید به فقیه رجوع کرد را اعلام می‌کنیم و حمل حقوق شرعی به او با توصیفش به عنوان فقیه، حرام بوده و فرض ولایت برای او نیز باطل است.

و فتوای اسحاق فیاض

س: السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

شیخ جلیل ما، خداوند شش ماه پیش با ایجاد ارتباط با شما بر ما منت نهاد و از شما در مورد روزنامه‌ی (صادقین)، به سرپرستی حزب فضیله پرسیدم که شما به اجتهاد شیخ یعقوبی اقرار می‌کنید و در این حین، پاسخ دادید که آنها خود مدعی این امر هستند و شما به اجتهاد شیخ یعقوبی اقرار نمی‌کنید اما ما متأسفانه به عدم وجود دلیل بر این گفته غیر ادعای ما (چنین و صحیح‌تر ادعای ماست)، اعتراض داریم، از شما خواهشمندم پاسخ صریح دهید که آیا شیخ یعقوبی مجتهد است یا خیر؟ خداوند جزای خیر به شما عطا کند.

ج: وظیفه‌ی مرجع شرعی، بیان احکام شرعی برای مردم بوده نه بیان حالات شخصی از فسق و عدل و اجتهاد و عدمش. آری، تقلید او از نظر شرعی جایز نیست.

و شیخ یعقوبی در خلال کلام خود می‌گوید: (و آنان نگهبانان از این روزنه‌ها و شکاف‌های عقایدی و فکری و... الخ هستند!! سبحان الله، آیا در دین خدا، شکاف‌های عقایدی و فکری وجود دارد؟! آیا ممکن است شیخ این شکاف‌ها را به ما نشان دهد؟! از طرف خود می‌گوییم: آری شکاف‌ها بلکه پرتگاه‌ها وجود دارد، اما نه در اسلام بلکه در خود شما ای فقهای آخر الزمان.

می‌گوییم: و شاید این کلامش از کلام دیگرش که از عان دارد اسلام به او و دیگر مردم

نیازمند است کمتر نیست. و دوست دارم در پایان مناقشه‌ی شیخ یعقوبی، استفتائی را نقل کنم که روزنامه‌ی (صورت الفیحاء)، از مجموعه‌ی فاضلان حزب فضیله‌ی اسلامی در تاریخ ژوئن/۲۰۰۶، منتشر شد.

استفتاء:

س: شیخ ما آقای یعقوبی... شهید سید رحمته الله علیه می‌گفت که هر روز و هر ساعت، منتظر ظهور امام حجت (علیه السلام) باشید و سؤال این‌جاست که بیشتر روایات ذکر کردند که همراه امام (علیه السلام) دوازده پرچم مشتبه ظهور می‌کند که هر کدام می‌گوید: (من امام هستم... من امام هستم...)، و در بین آنها پرچم حق است پس اگر امروز امام حجت ظهور کردند آیا می‌توانیم پرچم حق را از سایر پرچم‌های متشابه تشخیص دهیم و این که ممکن است میان پرچم‌ها، شما نائب و زمینه‌ساز ایشان باشید؟؟

ج: امام (علیه السلام) می‌فرمایند: امر ما روشن‌تر از خورشید است.

می‌گویم: نمی‌دانم یعقوبی چگونه می‌تواند نائب و زمینه‌ساز امام مهدی (علیه السلام) باشد در حالی که هر دعوت مرتبط با امام مهدی (علیه السلام) را گمراهی می‌داند؟! آیا ارتباطش تنها در مورد ادعای باطل بوده یا لا اقل دعوت حق هم پیدا می‌شود؟ و اگر دومی باشد پس چرا به اتباع خود ساده‌لوح و جاهل و متخلف نمی‌گوید؟! بر شماست که در هر دعوت تحقیق کنید تا به صالح یا ناصالح بودن آن پی ببرید؟ یا شاید شیخ می‌پندارد اهل بیت (علیهم السلام) از خلال کلام خویش (روشن‌تر از خورشید)، به پرچمش اشاره می‌کردند!!!

آری، مقلدانش چنین در میان مردم شایعه می‌کنند که صاحبشان یمانی است و این استفتاء شاهد و گواه بر آن است و او را (نائب امام و زمینه‌ساز حضرتش) توصیف می‌کند و نائب و زمینه‌ساز همان‌طور که معروف بوده، یمانی است.

قداست ساختگی و دروغین

زمانی که رهبر، چه رهبر سیاسی یا دینی و ... دستش تَهی شده و می‌بیند که رسانه‌های خبرگذاری و فعالیت‌ها به سبب لورفتن ظاهر فریبنده‌اش و آشکارشدن باطل تاریکش، همه تباه شده و از دست رفتند.

و در این صدد، به انواع روش‌ها و شیوه‌های مکارانه که به یک ریسمان با عنوان طناب حيله‌گری خلاصه می‌شوند متمسک می‌شود و بدین ترتیب از آشکار شدن چهره‌ی حقیقی رهبر در مقابل مردم جلوگیری می‌شود، و تلاش تا به این حد، یکی از عوامل هلاکت جمهوری‌های بسیار است.

برترین روش‌هایی که ابزارهای اعلامی ابتکار کرده، مقدس جلوه دادن رهبر (بر حسب تعبیر امروزی، کاریزمی)، بوده که او را از دایره‌ی نقد و انتقادات خارج می‌سازد و از سقوطش در قرارهای تاریخی که روزگار آن‌ها را تکرار می‌کند حایل ایجاد می‌کند و رسوائی او به نهایت حد خود می‌رسد که از فهم عقول ناقص به دور است و عادت‌ی که شامل عقول تمام مردم به استثنای رهبر می‌شود نیز رسوائی دیگر برای رهبر بوده و قداست در حقیقت نقطه‌ای خارج از نفوذ عقل هوشیار است.

و برای ساختن قداست، روش‌هایی است؛ مهم‌ترین آن‌ها داشتن لحن رسوا و شیوا در خطبه‌هایی است که به گوش مردم رسانده می‌شود تا بین گوش‌هایشان و تفکری که بدان دعوت می‌شود، اُلفت و هم‌سوئی شکل گیرد (آنقدر دروغ بگو تا مردم تو را تصدیق کنند)، اکنون و بین دستانم، نمونه‌ای از این خطبه‌های بالغ باطل موجود است و آن را در میان شما می‌گذارم تا در آن تدبیر کنید!! و عنوان این خطابه: (تا زمانی که سیستانی با شماست، نگران عراق نباشید)، نشر شده در روزنامه‌ی (هدایت)، که به نمایندگی از مرجعیت در شهر زیبر منتشر شده در عدد ۲۵ سال سوم/۱۰شوال/۱۴۲۶ در خطابه چنین آمده است: (بزرگ‌ترین مرجع، حامل کلیدهای امیرالمؤمنین علی، نگهبان دروازه‌های عراق از شهر، خاموش و سنگین هم‌چون بارگاه، هدایت‌گر هم‌چون ماه در بیابان، و سیراب‌کننده هم‌چون رود فرات و در دستش پرچم حسین و در کفش وصیت قمر بنی‌هاشم است، بلندائی که در صف مردان

کوچک شمرده نمی‌شود بلکه به مانند کوه‌هاست و اوست قامتی شامخ در روزی که قامت‌ها در آن کوچک می‌شوند که نزدیک است دیگر با وجود انواع زینت و زیور آلات و جواهر و زینت‌ها دیده نشود، کبیری بدون تکبر و زعیم اُمتی بدون لشکر و رهبر گروه فقیران روزی که عمامه بر شمشیر، منتفض می‌گردد. خبیران سیاسی و مالی و مصارف و رجال منصف و یاورانشان برای شام دفن وطن سوزاندن و تکه تکه کردن آن جمع می‌شوند اما در نهایت تنها کسی که به داد و فریاد عراق می‌رسد آن زمان که عراق بر درب‌های کربلاء فریاد می‌زند: (ای مولایم ستارگان آسمان نمی‌افتند مادامی که صلاح داریم)، یعنی ما ستارگان آسمان را به ترقه بالا می‌بریم.

رنگ‌پریده هم‌چون هلال عید بر بقعه‌ی موسی بن جعفر و لاغر هم‌چون شمشیر قمر بنی‌هاشم و هنگامی که سخن می‌گوید قرن‌هائی از تمرد و عصیان و انقلاب و ردّ تکلم می‌کند.

آخرین باقی‌مانده‌های شوالیه‌ها بر باب ابوالفضل و آخرین قامت عطراگینی که در مقابل فقیران به محراب وارد می‌شود و آخرین شمشیرهای بُرنده در روزی که سرها به زمین می‌افتند، آخرین کسی که تکلم می‌کند و اولین کسی که مصمم می‌شود و اوست مرد مصمم و آخرین کسی که دست خود را به حکم بزرگان بالا می‌برد پس ستارگان آسمان سقوط نمی‌کنند تا زمانی که تفنگ به دست داریم.

حکیم شهر و شیرِ درب ضریح و نگهبانِ درب‌هایِ آرزویِ دخیل، مُنکر و قاتل و ترسو و صغیر که در جنگ‌های اشباح حضور داشته و دهانش شسته به (در این جا سخنی است که نمی‌توانم همانند آن بگویم خدا آنان را بکشد که چگونه دروغ می‌گویند)، و هنگامی که شر مزاحم درب خانه‌اش می‌شود تا حکمت سکوت با آن برخورد می‌کند تا طوفانش بگذرد اما زمانی که مزاحم مناكب پیرامون آزادی و مرگ... شوند، او در دفع فتنه‌ی آن سالار است، در مانور دستی چیره دارد، اما سالار حکمت است و در دستش طوماری از نام‌های شهداء است که آغاز و پایانی ندارد!! ژنرال‌ها پشت سنگرهای شنی و پشت سیستم‌ها می‌نشینند و لشکرها را برای مقابله و مبارزه، مدیریت می‌کنند در حالی که بر سجاده‌ای که در خور رهبر بزرگان بوده، می‌نشینند و جز کتاب خدا چیزی ندارد (ایده‌ی این تفکر در آینده خواهد آمد)، و تسبیحی

که هرگاه دانه‌هایش به حرکت درآیند، تاریخی از تمرد و عصیان حکام و پادشاهان و اشباهشان با آن به لرزش درمی‌آید. دنیا که طلوع و غروب می‌کند، نقشه‌ها و برنامه‌هایی وضع می‌شود، سیاستمداران می‌خرند و می‌فروشند، قلم‌ها می‌نویسد آن‌چه را می‌نویسد، بر سر این کهنه‌ها دشمنی می‌کنند یا برای آن دست و پا می‌زنند یا خود را بر زمین می‌زنند، قلب‌ها از هراس بر وطن می‌لرزند، اما او همانند دروازه‌های امیر هدایت‌گر است و خاموشی خاموشی لشکر انبیاست و هنگامی که اشک‌هایش بر سجده‌اش می‌افتد، عرش‌ها سقوط می‌کند و لشکرها فرار می‌کنند و نقاب‌ها دریده می‌شوند و رودها به جوشش درمی‌آیند و دنیا سنگ می‌بارد.

۱۴ قرن از انقلاب، ۱۴ قرن از باقی‌مانده‌های عصیان، ۱۴ قرن از گورهای دسته‌جمعی می‌گذرد که حتی خلفای بنی‌امیه به تعداد خمپاره‌هایی که در خزینه‌های اجدادشان وارث شده‌اند، تفاخر می‌کنند، ۱۴ قرن از لشکریان عسل و سم و زندان و هرآن‌چه این سلاله برایش به زانو در آمده می‌گذرد...

هرگز نپرسیده‌ایم از کجا آمده؟! از خراسان یا سمرقند یا کراشی یا از دورترین روستا در ترکیه؟! چراکه ما عناصر ناشناخته‌ای نیستیم و می‌دانیم که پیامبر بزرگوار ما با حبشی و فارسی و یمنی در ارتباط بودند، هرگز از ایشان نپرسیدیم که چکار می‌کند؛ زیرا به خوبی می‌دانیم که چه می‌کند و هنگامی که هلال نجفی چنین بگوید، به همراه او قرونی از خاکستر و خون و حب و خیر خصب تکلم خواهند کرد، آخرین نگهبانان ضریح، آخرین بزرگان در حد و وسط، شیر امنیت، نگران نباشید مادامی که سیستانی با شماسست و ستارگان آسمان هرگز سقوط نمی‌کنند).

این نوع از خطابه‌ها که در نوشته‌های اهل اغراق ذکر شده، بر پایه‌ی کلمات آهنگین با توان انشائی بالا همراه بوده تا جایی که مضمون با آن منسجم می‌گردد و هیچ چشم و اثری برای آن نمی‌یابی و اگر لغت برحسب برخی تحقیقات انتقادی حدیث باشد دو وظیفه‌ی اساسی را القاء می‌کند و آن اطلاع‌رسانی است و آن؛ هرچه در زبان علم می‌یابیم که بر رساندن اطلاعات به مخاطب یا شنونده یا احساس و فهم شنونده اهتمام می‌ورزد این وظیفه به عنوان

اساس زبان شعر محسوب می‌شود و قالب شعر طبق عادت به رساندن معلومات به شنونده، اهتمام نمی‌ورزد بلکه در برهه‌ی نخست به برانگیختن احساسات و عواطفشان تمرکز می‌کند تا در پی آن، آن‌ها را وارد وادی توهّمات و عالم دیگر کنند.

می‌گوییم: زبانی که خطابه مورد نظر به کار برده، بیشتر بر ادای وظیفه‌ی انشائی زبان خود با هدف آفرینش توهّم در ذهن مخاطب و به تعطیل کشاندن ورع و هوشیاری او، تمرکز داشته تا به بیهوش کردن عقل و درایت از طریق همین نیرنگ و چرب‌زبانی ختم گردد و اگر اکنون به خواندن برخی مضامین که مستلزم آشکاری بر ذهن هوشیار خواننده بوده اما به سبب فعل مخدر انشائی خواهان اغفالِ نقاطِ هوشیاریِ عقل بوده، بپردازیم در خواهیم یافت که:

۱- تصور سکوتِ آشکارِ مرجعیتِ سیستانی در برابر انتقادات مردم، به سکوت از روی حکمت و صبر بر آزار و اذیت تصور شده و احاطه بر این سلوک به طور عموم به اُبّهت و قداستش دامن می‌زند.

۲- تصور مرجعیتِ سیستانی به عنوان امتدادی که خلاصه‌ی لحظه‌های تاریخ شیعی بوده است.

۳- مربوط ساختن مرجع سیستانی به ائمه و پاسدار و احیاگر شریعتشان مبنی بر این که او نگهبان امین منهج ایشان است.

۴- تصور مرجعیتِ سیستانی به این که یگانه قدرت مقاوم در حفاظت از ارزش‌های شیعه و دفاع از مصالح آن در عصر حاضر و دیگر مضامینی از این قبیل بوده است.

در حقیقت مواردی که در نقاط بالا ذکر کردم، مفهوم و معنای دیگری را بر متابع منظمه‌ی ادعاهای مکرر در بسیاری از خطابه‌های منتشر شده از مؤسسه‌ی دینی، آشکار می‌کند و شما ملاحظه می‌کنید که مرجعیتِ سیستانی فاقد بیشتر این مضامین - و نه تمام

آن‌ها- بوده است و امری که بر تفکر تأکید بیشتر داشته این است که این مرجعیت، خطاب اعلامی را جایگزین عمل قرار داده لذا به جای این که به وعده‌های خود عمل کند، توهم و خیال به مردم می‌فرشد.

درحقیقت، پناه جستن به زبان انشائی ادعائی از واضح‌ترین روش‌های سیاست سبک‌شماری است، برخلاف لغت علمیه که به طرح ادله اهتمام ورزیده و به واقعیت موضوعی پرداخته و دربی برای نتیجه‌گیری مناقشه و انتقادات می‌گشاید، و با تمام آن بر لغت انشائی پیشی می‌گیرد تا چهره‌ی مقدسی برای موضوع خود ترسیم کند، به مراکز هوشیاری به جای مراکز خیال می‌پردازد و به معنای دقیق کلمه، آن، تاریخ (واقعیت موضوعی) را به جای اسطوره (توهم) قرار می‌دهد.

مثالی می‌زنم: فرزندان عامه (یا اهل سنت و جماعت همان‌طور که خود را چنین می‌نامند)، با عقیده‌ی شیعه، امامت ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام از خلال ابتکار نظریه‌ی عدالت صحابه مقابله کردند، و صحابه‌هائی که در تاریخ خود صاحب رسوائی‌های بسیار بوده‌اند را مورد مدح قرار داده و احادیث جعلی در راستای بازگو کردن مناقبشان ساختند تا از این صحابه‌ها برای خود اسطوره‌هائی مقدس بسازند و با عالم واقعیت مبادله کنند تا جائی که خواندن شرح حال واقعی این صحابه‌ها را بر مردم غدقن کرده و آن را عامل انتشار فتنه قلمداد کردند و این عین رویدادی است که امروز بر فقهای آخرازمان رخ داده و (پای در جا پای پیشینیان نهادند)، حتی در حق نوشته‌هائی از قبیل نوشته‌های (عادل رؤوف)، فتوای تحریم از سوی بشیر نجفی، صادر شده با این ادعا که آن‌ها مایه‌ی فتنه و گمراهی هستند.

آفریدن اسطوره‌ی غیر واقعی، رجال مرجعیت را چنین جلوه می‌دهد که آنان با شریعت هیچ مخالفتی ندارند یا نمونه‌ی تقوی و زهد و ورع و دیگر خصایص اخلاق و ایمان عالی هستند که در پی آن در صدند توجه مردم را از آن‌چه از این فقهاء در مواقف و سلوکی مخالف با شرع، سرمی‌زند بازدارند بلکه تناقضشان یک تناقض فاحش است و نمی‌خواهم در صفحات تاریخ فرو بروم، همین کفایت می‌کند که موقف این فقهاء نسبت به مسئله‌ی دموکراسی (حاکمیت مردم)، را ذکر کنم موقفی که تناقض فاحش با عقیده‌ی اسلام در

انتخاب حاکم داشته و همین کفایت می‌کند که به فتواهای غربی که از سیستانی مبنی بر تکذیب مدعیان رؤیت امام مهدی (علیه السلام) چه در خواب و چه در بیداری، اشاره کنم، فتوائی که همواره این اعتقاد را تداعی می‌کند که امام مهدی (علیه السلام) مُرده یا از بین رفته، پناه بر خدا از گفته‌های ناآگاهانه.

و عجیب است که یکی از شبکه‌های معروف به سرپرستی سید سیستانی، ابزاری غریب برای محکم کردن قداست مرجعیت و ترسیخ آن در اذهان عموم مردم، ابتکار کرده و اولین بار است که در طول تاریخ تشیع، تصویر مرجع را به همراه کتاب خدا مشاهده می‌کنیم و در پی آن، در این شبکه ترانه و موسیقی در تمجید این مرجع پخش می‌شود!!! اگر زندگی کنی به راستی که زمانه چیزهای شگفت‌انگیزی به تو نشان می‌دهد.

طبیعتاً موسیقی - همان‌طور که انتظار می‌رود گفته شود- در خور اصحاب و اهلش بوده اما در مورد مرجع قرآن به دست؟! مانعی ندارد اما آیا این مرجع یا نماینده‌اش، چنین مهملاتی را نشنیده‌اند؟! چرا انکار علیه این شبکه‌ی اسلامی به سبب قرابتش به مرجعیت، شدت نمی‌گیرد؟! در هر حال، مقصودم، این امور نبوده بلکه آن‌چه واقعاً برایم اهمیت داشته، این است که تصویر مرجع قرآن به دست چنین به ذهن مخاطب القاء می‌کند که او به قرآن اهتمام شدید می‌ورزد و در سطحی از تقوی و تدین به سر می‌برد که از قرآن فاصله نمی‌گیرد ولو به حقیقت در تصویرش چنین نمود می‌کند و شاید شما به یاد داشته باشید که فرزندان جماعت هر عار و ننگی را از عثمان بن عفان به واسطه‌ی تصورش متمسک به قرآن در لحظه‌ی مرگش شستند و آثاری که این اسطوره‌ی اعلامی بر زندگی مسلمین گذاشته را همه می‌دانید- همان‌طور که توقع دارم- اما این حقیقت یک دلالت و مقصود مستقیم از جانب مرجع و شبکه‌هائی از این قبیل بوده است.

اما دلالت عمیقی که می‌بایست بر مردم غائب گردد، مغایرت تمام داشته، مرجعی که موافقتی در مورد تصویرش برای اولین بار در طول زندگیش داده، می‌توانست که با یک کلام یا حدیث ما را شگفت زده کند یا طبق عادت همیشگی - بر حسب تعبیر صاحب گفته، سکوتش همانند سکوت اسبان انبیاء باشد- بر سکوتش باقی می‌ماند، اما انتخاب گزینه‌ی

گرفتن کتاب خدا با این شیوه‌ی اعتراضی (لحظه‌ی گرفتن تصویر منحصر به فرد)، با هدف ایجاد و خلق ارتباط بین مرجع و کتاب خدا است هرچند در عالم حقیقت چنین ارتباطی وجود نداشته؛ زیرا تجلی و نمودش با عدم برابر می‌کند، و مقصودم از تجلی، عمل می‌باشد.

آیا تا به حال از لبان مرجعتان حکمتی شنیده‌اید؟! آیا او را دیده‌اید که هر روز برای رفع تاریکی از شما دعا کند؟! هیچی... همانند سکوت اسبان پیامبران، ساکت و خاموش است آیا چنین نیست؟! طبیعتاً، شما مثل من قانع نشده‌اید که شبکه‌ی مورد نظر به سرپرستی مرجع بوده و در لحظه‌ی قرائت قرآن، مایه‌ی تعجب و شبهه است و شما می‌دانید که تصویر مرجع خاموش در وسواس امنی، بدون مقدمه‌چینی و اخذ مجوزات میسر نمی‌باشد.

از جمله وسایل و ابزار دعوت‌کننده که مقلدان فقهاء و احزاب اسلامی (همان‌طور که خود را چنین می‌نامند)، به آن‌ها تمسک می‌کنند، تصاویر، پوسترها و آگهی‌های تبلیغاتی است که در آن‌ها به مدح مرجع خود می‌پردازند و در این شیوه حتی بیش‌تر از زمان صدام ملعون هم مبالغه کردند بلکه مضاعف‌تر از آن تا جائی که دیگر قسمتی از دیوار شهر را تهِی از پوسترها و آگهی‌های تبلیغاتی و دست‌نوشته‌های بی‌ارزش نمی‌یابی، به یاد دارم که روزی یکی از دوستان گفت: در مورد شرکتی فکر می‌کنم که متصدی ساختن این تصاویر و آگهی‌هاست بی‌شک به اموال بسیاری از این‌کار رسیده، اموالی که برای سیرکردن میلیون‌ها تن از مردم، کفایت می‌کند!! به دوستم گفتم: آیا معتقدی که سیرکردن میلیون‌ها آدم نزد این جماعت، از رنگارنگ کردن پوستر مرجعشان مهم‌تر است!!!

فرهنگ و شیوه‌ی پوسترها و کلمات اقتباسی در مورد فقهاء، یک نوع تفکر بت‌پرستانه است.

مرجعی که از میدان اجتماعی، غایب و ناپیداست، براساس این دو صیغه‌ی ادعائی، حاضر تلقی می‌شود لذا از خلال وجود و حضور این پوسترها و کلمات، حضور مرجع در ذهن‌ت شکل می‌گیرد و دیگر در مورد عدم حضور فعلی او نمی‌پرسی و به عبارت صریح‌تر وجود پوستر و تصویرش، پرسش و سؤال در مورد غیاب مرجع را در ذهن‌ت خاتمه می‌دهد. یعنی توهم و خیال را جایگزین واقعیت می‌کند و این یک توهم و پندار مکارانه و بت‌پرستانه نزد اقوام بوده

که احضار آن را از خلال بت یا شبیه میسر می گرداند!!!

و پوسترها و تصاویر نیز در گمراهی، وظیفه و نقش دیگری دارند، پوسترهائی که برای تشکل های احزاب قرار می گیرند یا احزاب سیاسی آنها را منتشر می کنند و غالباً با اشاره به حزب صاحب بی ارزش ترین تصویر، ختم می گردد، در ورای این تصاویر، راز و رمزهای بیش تر از اسرار ماسونی دارند، لذا احزابی که نمی توانند دیگران را در جمع شدن به دور خود، قانع سازند، به این تصاویر ممارست می کنند تا در ذهن مردم چنین القاء کنند که به دینشان (به اعتبار مرجع رمزی دینی)، اهتمام می ورزند و درحقیقت این احزاب از طریق این شیوه به موفقیت بی نظیری دست یافت، بلکه به نتیجه ی قابل اطمینانی رسیده که در قبال مردم هیچ ابائی ندارد- و این تراژدی است- پس تبدیل و تغییر یا الغای مردم انجام گردیده و مرجع را جایگزین آنها کردند، در حالی که دستیابی به رضا و خشنودی مرجع در پی ضرورت دستیابی به رضای مردم بوده؛ اما احزاب رضا و خشنودی مرجع را از خلال پوسترها تضمین کرده و با این نقشه، مردم در راستای مصحلت احزاب حرکت خواهند کرد و اگر خواستی عده ای تابع تو شوند این کار مستلزم، تبعیت رهبر آن عده از توست!!! و این همان منطقی است که احزاب بدان ممارست داشته و گرنه کسی نیست به من بگوید این احزاب برای شما چه کار کرده تا رضای شما را بطلبد؟! هیچی...

و مرجع نیز شریک این بازی است و به خوبی می داند که دیدارهای سیاستمداران در دایره ی بازی هم دخالت داشته و به خوبی می داند پوستر، برای دستیابی و استعمار غرضی غیر از هدف شریف می باشد که تبیانش کردیم و اما اگر نمی دانست این امر تا ثریا به دور است و مصیبتش بزرگ.

و مرجعی که هر روز، ملت خود را با نیروهای امریکائی به قتل می رساند و هتک حرمتش می کند چرا به سکوت (سکوتی هم چون سکوت اسبان پیامبران!!)، ممارست می کند کاری از رنگارنگ کردن صورتش و چسباندن دلاوری و مناقب مجانی به آن بوده، بدان بیش تر نیاز داشته است.



احزابی اسلامی بدون اسلام

مبدایی که احزاب سیاسی در ابتدا براساس آن عمل می‌کنند، سعی و تلاش برای تحقق حاکمیت دین و قرآن بر زمین است لذا احزاب اسلامی به شمار می‌روند؛ زیرا با تمام مشمولات خود اسلام را بنا کرده و برای تنظیم زندگی براساس آن تلاش می‌کند و به میزان ارتباط این امر با ادبیات احزاب شیعه عراقی، این امر واضح‌تر بلکه از بدیهیات گشته اما ادعا، نظریه را پایه‌گذاری و شعارش را بالا می‌برد که حتماً در پی آن در زمین واقع محقق می‌شود و گرنه شعارش وسیله‌ی سبک‌شماری و گمراهی به حساب می‌رفت نه بیشتر.

و به میزان ارتباط امر با تاریخ برخی احزاب شیعه اسلامی شایسته است در مورد برخی احزاب گفته شود که خون پاک و فداکاری‌های بسیاری در راه این مبدأ صرف کردند، مبدایی که دست‌خوش دگرگونی‌های زمانه قرار گرفت و نمونه‌ی بارز این تغییر در مدتی که گذشت اشغال امریکا- بریطانیائی عراق- بود ملاحظه‌ای که نزدیک است چشم از آن برداشته نشود که سبب دوری و فاصله انداختن بین شعار و ممارست به انطباق آن شده بلکه تناقض‌شان به تناقض نور و تاریکی مبدل گردیده.

احزابی که مدعی اسلام هستند با احزاب علمانی امروز تفاوت چندانی ندارد پس چه چیزی مایه‌ی تمایز و تفاوت قابل توجه حزب اسلام‌گرا از غیره می‌باشد و آن هدف دستیابی به آن تحقق و ایدئولوژی است که خواهان انطباقش بر واقع بوده است. و در این صدد- بعد از اقرار به دستور وضعی که سقف بنای تمام احزاب گشته- ادعای به وجود عامل تمایز یک حزب از مابقی احزاب، ناممکن گشته، همه‌ی بانیان به خضوع در مقابل افکار مادی دموکراسی که دستور آن را یک مرجع برای تمام قوانین ممکن صادر کرده، درآمدند به عبارت دیگر تفکری که دین و آسمان را از معادله‌ی حکم در باب همه‌ی زمینه‌ها چه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و چه ... ساقط می‌کند.

این همان حقیقت است اما همان‌طور که واضح است در حد چاقو، کشنده است و برای احزاب اسلامی بیشتر جنبه‌ی انتحاری دارد اما این احزاب به کرسی‌ها چنگ زده‌اند و به هیچ قیمتی حاضر به ترک آن‌ها نبوده و اجازه‌ی آزاداندیشی که طبق هوشیاری مردم سیر کند بلکه به مکر و نیرنگ رغبت جُسته، لذا توطئه‌ی فجیعی که احزاب اسلامی با همدستی با

مراجع آخرالزمان مرتکب شدند (توطئه‌ی پناه‌گاه‌های اسلام همان‌طور که یعقوبی آنها را چنین می‌نامد و آن تعبیری از آرای مسخره و سیاه‌اوست تا حقیقت)، یک دستور علمائی پستی به شمار می‌رود که موافقت مرجعیت از آن را بر مردم القاء کردند بلکه به مردم چنین القاء کردند که این دستور از زیر عمامه‌ها (شاید اشاره به علم ناقص آنها اشاره داشته)، خارج شده و در نتیجه مایه‌ی خشنودی خدا و رسولش است: ﴿قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾، (خدا آنان را بکشد چگونه [از حق] بازگردانده می‌شوند).^(۱)

طبیعتاً شکی نیست که دستور از زیر عمامه‌هایشان خارج شده ولو به دست یهودی نوشته شده اما مشکل این‌جاست که مردم به این عمامه‌هایشان حرمت زیادی قائل‌اند از احترام متقابل برای مردم برای هرچه گمراهی بیشتر آنها سوء استفاده کردند بنابراین افعی‌هائی که متصدی سیاست پست شدند برخی از موارد دیکتاتوری را بر دستورش افزودند که سه مورد آن ذکر می‌کنیم:

- ۱- مخالفت سن قوانین با ضروریات اسلام جایز نیست.
- ۲- دین منبع اساسی از منابع تشریح است.
- ۳- اسلام، دین رسمی دولت است.

درحقیقت این سه مورد حاصل شده چیزی جز خاکستر نیستند که هدفش انحراف خوارکننده از هدفی است که احزاب اسلامی و مرجعیات دینی در صدد تحقق آن هستند.

مورد اول تنها یک قید سلبی بود که سن قانون اسلامی را برای احزاب اسلامی جایز نمی‌داند. این مورد، نوعی ایستادن در مقابل هر قانونی است که با ضروریات اسلام مخالفت می‌کند اما به مشروع قانونی اجازه نمی‌دهد که بر قاعده‌ی سن قوانین اسلامی تمرکز کند و آن قاعده‌ی منع است نه قاعده‌ی ایجاد و به طور واضح‌تر از عدم جایز بودن سن قوانین مخالف می‌گوید اما از جواز سن قوانین موافق نمی‌گوید.

در نتیجه احدی نمی‌تواند به طور مطلق در مقابل برخی ظواهر متناقض دین از قبیل بزه‌کاری، شراب‌خواری، احتکار و ... بایستد چراکه این ظواهر به قانونی که آن‌ها را محکوم کند نیازی نداشته بلکه جزئی از آزادی‌های عام بوده که دستور وضعی مکلف آن است و از آن‌جا که قانونی مُسنن برای آن وجود نداشته، ممنوع ساختن آن در قسمت مشارالیه میسر نیست و این قسمت به سلب مضمونی که حاوی آن است، اکتفا نکرده بلکه در ظواهر خود نوعی بحث و جدل مبهم و نامفهوم را متعمد می‌شود پس در این صورت، ضروریات دین به چه معناست؟ و چه کسی حد و حدود این ظواهر یا این‌که از ضروریات دین هستند را مشخص می‌کند؟؟ دستور وضعی بر تمام این واقعیت‌ها چشم می‌بندد و از تعیین مرجع قانونی که بتواند این امور را ساماندهی کند، امتناع می‌ورزد بدین ترتیب امر بدین معناست که هرکس می‌تواند مناقشه و اخذ و رد کند، شیوعی و قومی و... و... همه می‌توانند در مورد یک مسئله اظهار نظر کنند و آشکار است آن‌چه که مؤمن در مورد ضروریات دین می‌بیند دیگر غیرشان را نمی‌بیند و به نظرتان آیا بستن دستان و زدن شخص برای امتناعش از شربخواری یا بی‌حجابی از ضروریات دین است؟؟ و اما قسمت دوم، هرچند بر وجود دین به عنوان منبع اساسی از منابع تشریح دلالت می‌کند اما محصور به منابع خود نیست و در پایان مساف، مصدری از مصادر اساسی (وضعی) به شمار می‌رود سپس این قسمت به قسمت‌های دستوری دیگر محکوم شده که سرقت و تجاوز به آن در هر صورت جایز نبوده، از جمله‌ی تجاوزها، مسئله‌ی دموکراسی و تداول سلمی (رفتن به پای صندوق‌های رأی)، برای حکمرانی بوده و این امر مانع قیام دولت اسلامی و هدف اصلی اسلام‌گرایان می‌شود، از جمله آزادی‌های عامه به عبارت دیگر همانند آزادی‌هائی که نظام لیبرالی مشخص کرده و دیگر مواردی که مجال ذکرشان وجود ندارد... این تعارض بین موارد دستوری باعث چنین نتیجه‌گیری می‌شود که دین منبع اساسی... الخ بوده و دیگر مضمون‌ها.

و مورد سوم نیز از تعاریف قبلی هم بی‌نصیب نبوده بلکه درحقیقت، مورد دیکتاتوری با یک امتیاز بوده و مطلقاً چیزی تقدیم نکرده است بدین معنا که مایه‌ی اصلاح نیست؛ زیرا متمرکز بر سن قوانین به طور مطلق بوده هرچند که بر دین اغلب که اسلام است، تأکید کرده اما هیچ ضرورتی برای خشوع در مقابل قوانین اسلام ذکر نکرده بلکه فزون بر آن دستوری که از جمله موارد تحت تکفل دستور بود، مکلف به تعیین اساس‌ها، و تشکیل قوانین در زیر آن‌ها بوده و این وظیفه‌ی دستور است بدین معنا دستوری که تأکید داشته؛ اسلام دین رسمی

دولت است، همان دستوری است که در مواردش، جایگزینی برای اسلام قرار داده (مثلاً دولت دموکراسی)، بدین ترتیب فقط نام و اسم اسلام بر آن باقی مانده و هرگز برای ادای وظیفه‌ای از آن بر زمین اقدام نکرده است، آیا این عین فریب و سبک‌شماری نیست؟!

و اکنون دیگر چه چیزی برای احزاب باقی مانده تا آن را از روی زور و بهتان به اسلام نسبت دهند؟! هیچی... جز شبکه‌های ماهواره‌ای که نوحه و سینه‌زنی برای سبک‌شمردن عقول مردم و فریب آنهاست تا به مردم نشان دهند که به اسلام اهتمام می‌ورزند بلکه این احزابی که پایه و اساس خود را صرف ایدئولوژی (عقیده‌ای که از آن شعار قرار داده)، کردند دیگر دست خود را از هرگونه خطاب اعلامی که بتواند جامعه را به پیوستن به خود مقتنع کند، خالی است پس چاره‌ای جز سوار شدن بر مرجعیات و واردن شدن در مسابقه‌ی آنها نداشتند و شب و روز بر طبل آنها می‌کوبند و از ریختن خون شیعیان به جای شرم و حیاء از افعالی که به دست خود انجام داده‌اند برای برانگیختن عواطف و احساسات مردم سوء استفاده می‌کنند.

و به جای بالا بردن شعار ضرورت بازگشت دین به زندگی علمی، این شعار را برگرفتند که (ببینید که شیعه به قتل می‌رسد پس ای شیعه در اطراف ما جمع شوید تا شما را نجات دهیم)، و ای کاش می‌توانستند خود را از ریسمان امریکائی‌ها که روز به روز در حال تنگ شدن بر گردنشان بوده خلاص کنند و ای کاش واقعاً برای نجات مردم، اهتمام می‌ورزیدند!!



دموکراسی، حاکمیت مردم

بر مسلمان معاصر پوشیده نیست که فقهای آخرالزمان هرگز به خیانت در امانت خود بسنده نکردند، زمانی که حاکمیت خدا را به جای دموکراسی فروختند بلکه به دموکراسی به چشم نظریه‌ای می‌نگرند که انبیاء و اوصیاء (علیهم السلام) با خود آوردند لذا شیخ یعقوبی در خطاب مرحله‌ی ۹۷ در حالی که بر طبل دموکراسی می‌کوبد، گفته است: (و شاهد دیگر برای اهمیت آن، فرموده‌ی خداوند متعال است: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾، (ای پیامبر آن چه

از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد آری خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.^(۱) خداوند تبارک و تعالی تعیین رهبر و تنصیب والیان امر در یک کفه و رسالت را در کفه‌ی دیگر قرار داده و اگر اُمت در انتخاب رهبران حقیقی و رساندنشان به جایگاهی که سزاوارشان است، موفق نشود شریعت تباه خواهد شد همان‌طور که در قرن‌های متمادی چنین حاصل شد و بر دین خدا جز عده‌ی اندکی از این بشریت گمراه باقی نماندند.

بلکه این شیخ فرورفته در آب، کارش به جائی رسیده که رخصت دادن به دموکراسی چنین القاء می‌کند که صاحب قوی‌ترین فتواها در بهره‌های انتخابات است و مشارکت در آن را از نماز و روزه مهم‌تر دانسته!! و قلب را دچار حزن و اندوه فراوان می‌کند که بضاعتی که بدان فخر می‌فروشدند و درصدد ترویج و انتشارش هستند درحقیقت چیزی جز کوفتن بر طبل تفکر حاکمیت مردم یا حاکمیت شیطان نیست و چه مبدأ تنصیب الهی و چه امام مهدی (علیه السلام) به باد فراموشی سپرده شده‌اند و شرح‌حالشان این‌گونه است: **(مُرده، یا هلاک شده، در کدام بیابان مانده)!** اما می‌خواستیم قسمتی از حقیقت دموکراسی را فاش کنم تا مردم بدانند که فقهای آخرالزمان چگونه بارشان را تباه ساخته و چه ارزان آنان را فروخته و به چیز دیگر تبدیل کردند!

تقدیم دموکراسی به عنوان بهترین و کامل‌ترین نمونه برای نظام حکومتی که بشریت توانست بدان برسد بعد از این که از دو نظام حکم دیکتاتوری و مشمولاتش به عبارت دیگر دموکراسی پناه جُسته، حکمی که زاده‌ی تجربه‌ی طولانی بشر در طول مراحل بسیار بوده و هرگز تهِی از تلخی و ناکامی و شکست و دشمنی نبوده و اگر ایده‌ی دموکراسی قدیمی بود، نشأت یافتن آن در عصر حاضر همراه با به وجود آمدن تفکر لیبرالی و بروز سرمایه در اقتصاد بوده است و این دو عامل، نقش به سزائی در دموکراسی دارند و تصور جدا شدن این دو عامل از یکدیگر امکان‌پذیر نیست اما دموکراسی - که حالش همچون هر تفکر شیطانی بوده - بر مغالطه‌ی بی‌نقص استوار است و خوب می‌داند که فکر بشر محدود به طبیعتش و هر آن‌چه در چرکه‌ی حساب بوده، می‌باشد به عبارت دیگر وزن آسمان را به معیار نمی‌کشد و برای آن حساب و کتاب نمی‌کند.

دموکراسی دین را از سر لوحه‌ی خود محو کرده و با عینک تنگ مادی به زندگی می‌نگرد و این اساس لیبرالی (در عُرف و جدائی دین از دولت است) که دموکراسی بر آن استوار بوده. درحقیقت، مردم از ظلم و ستمی که دیکتاتوری بر آن‌ها روا داشته به دموکراسی پناه بُردند بدون این‌که متوجه شوند که فرارشان جز گریختن از شعله‌ی آتش به آتش نیست پس کسانی‌که امروز خود را رهبران دینی و احزاب اسلامی معرفی می‌کنند، بر سفره‌ی دموکراسی نشسته و از آن بهره می‌برند، بدترین قسمت‌ها در سریال دستور دادن به منهج آسمانی می‌باشند، دموکراسی چیزی جز بازگردانی سریال و مجموعه که شامل بیشترین ملاحظه‌ها بر حقیقت‌هاست، نبوده. زمانی که طاغوت در عصرهای گذشته همواره با منهج مبدأ تنصیب الهی با هدف به رسمیت شناخته شدن خود به جنگ علیه آن می‌پرداخت و در پی مشروعیتی بود که اصلاً فاقدش بوده است و دموکراسی امروز نیز تفاوت چندان با روح منهج قدیم و استوار بر حاکمیت مردم و ردّ حاکمیت الله نداشته است بلکه چیزی که تغییر داده، ادوات و ابزار متعفی بود که طواغیت گذشته در حد توان‌شان بدان ممارست داشتند اما این بار دربردانده‌ی بیشترین شیطنت و فریبکاری و نیرنگ‌بازی‌ست و شاید این منظره که نظام دموکراسی و نظام استبداد و دیکتاتوری را در یک خانه تصنیف کرده، هرگز درصدد پنهان‌شدن از ذهن مردم نیست و اگرچه سختی‌ها و رنج‌هایی در طول سال‌های متوالی از حُکام طاغوتیان بر بشریت گذشته در حقیقت چیزی که دموکراسی درصدد تمرکز و اشاعه‌ی آن بوده و بر رنجش‌های مشارالیه با هدف متوهم ساخته مردم گریسته تا چنین القاء کند که حاصل این انقلاب و تغییر و تبدیل تنها به وجود آمدن دموکراسی در زندگیشان بوده و هر آن‌چه اتفاق افتاده تنها مجرد تغییر از یک لباس به لباس دیگر یا از پوست به پوست دیگر می‌باشد.

ترفند دموکراسی برای هر منصف ملاحظه‌کاری آشکار می‌کند، اساسی که بر آن متمرکز شده در حقیقت تلاش برای اقناع مردم به این‌که دیکتاتوری، تجسید مبدأ حاکمیت مردم نیست بلکه آن بر حکم فردی یا رأی یک نفر یا مجموعه‌ی مستبد کوچک شکل می‌گیرد که یافتن علاج بنا بر رأی آن، باعث گرفتن عنان و افسار بیشترین آراء می‌گردد و گویا دموکراسی چنین می‌بیند که فزونی آراء، دستیابی به نتیجه‌ی حال نگوئیم معصوم بلکه عاقلانه و حکمت بوده اما حقیقت امر این است که اجتماع آرای ناقص چیزی جز جمع زیان

نیست، به عبارت دیگر نتیجه‌اش، دربردارنده‌ی عاقبت بدتری است چراکه نظرها و خواسته‌های مختلف بی‌شک به بی‌راهه‌ها کشیده می‌شوند و باعث تسلط عده‌ای بر دیگری می‌شود.

شرک بزرگی که دموکراسی به وسیله‌ی آن، طعمه‌های خود را شکار می‌کند مقوله‌ای است که با نزدیکی به عقل و انصاف آغاز می‌شود و آن: (تو در سایه‌ی دموکراسی می‌توانی به تمام ایده‌ها و آرزوهای خود جامه‌ی عمل بی‌پوشانی بدون این که نیازی به غیر داشته باشی پس از تو چیزی خواسته نمی‌شود جز این که اغلب مردم تو را برای رسیدن به جایگاه حکومت در دولت پارلمان همراهی کنند و بعد از آن اگر مایل بودی می‌توانی دستور دولت را تغییر دهی).

همان‌طور که گفتیم: این مقوله کاملاً عاقلانه و منصف جلوه می‌دهد اما به عسلی شبیه است که در زیر خود، آکنده از زهر گشوده بوده... چگونه چنین چیزی ممکن است؟!

قبلاً اشاره داشتم که تصور دموکراسی بدون وجود ساپورت مالی در زمینه‌ی اقتصادی و لیبرالی در زمینه‌ی اجتماعی و فرهنگی، امکان‌پذیر نمی‌باشد و به عبارت دیگر، تطبیق دموکراسی در جامعه میسر نیست جز این که محکوم به منفعت‌طلبی و هوی‌نفس فردی باشد. در حقیقت، این عناصر تشکیل‌دهنده‌ی ماهیت دموکراسی هستند که هرگز از هم تفکیک نمی‌شوند یعنی هر عنصر از آن، عناصر و اجزای دیگر را تغذیه می‌کند بلکه بدون یکدیگر حیاتی نخواهند داشت و تمام تجارب و شواهد دموکراسی، گواه بر آن چه می‌گوییم بوده. در سایه‌ی واقعیتی این‌چنینی، محکوم شدن به مبدأ منفعت و مصالح فردی تو را ملزم می‌کند که برای چیره شدن بر جماعت، نظریه‌ها و ایده‌هایی طبق منهجی که بر آن متفق هستند، ارائه دهی به این معنی که نظر و دیدت نسبت به ماده فراتر از افق فکری است که در آن نفس می‌کشند بلکه تو اغلب- برای دستیابی به جایگاه بالا و خودی نشان دادن- خود را مجبور به نزول در پستی‌ها و رغبت‌های ماده می‌کنی و ملت بسیاری از مردم در چنین شرایطی زندگی می‌کنند و محکوم به مبدأ منفعت‌طلبی (طبق برنامه‌ی رئیس سابق امریکا، بیل کلینتون که به احترام به رغبات و امیال طرفین دعوت می‌کند)، هستند و این یعنی چه!!!

یعنی تو به جای این که افکار و ایده‌های فکری و اجتماعی با ارزش در راستای خلاصی مردم از انحطاط اخلاقی و سقوط در رذایل، خود را مجبور به سقوط در آن ناهنجاری‌های اجتماعی می‌بینی بلکه - طبق حدیث کلینتون و... - مجبور به فرو رفتن بی‌انتها در اعماق رذایل هستی! و این یعنی چه؟! یعنی مقوله‌ای که با انصاف آغاز می‌کند، مقوله‌ی پر از خداع و نیرنگ است در صورتی که تو را برای وارد شدن در بازی دموکراسی فرامی‌خواند تا بعد از آن برای خلاصی خود از هر مبدأ که بر دوشت قرار داده تلاش کنی. درحقیقت ترجمه‌ی اصلی این مقوله چنین است.

تو انسان صاحب تفکر ناب هستی که هدفش طی کردن مدارج کامل است، پس در بازی دموکراسی وارد شو و خواهی یافت که هیچ مبدأ و جایگاهی نداری و این همان نتیجه‌ای است که فقهای آخرالزمان می‌خواهند ما را بدان برسانند.



ختم کلام

دیگر کلامی غیر از این عبارات اندک در ختم حدیثم برایم باقی نمانده امیدوارم مورد قبول شما واقع گردد.

دوست دارم بگویم: بیشتر کسانی که به رسول الله ﷺ و انبیاء و رسولان (علیهم السلام) ایمان آوردند، هرگز معجزه طلب نکردند بلکه اندک نبودند کسانی که معجزه طلب کردند اما مسیرشان به شکست انجامید و شاید علت اصلی شکست چنین بوده که این مردم به طور کلی در ماده فرورفته‌اند و دیگر وجودی جز مادی نمی‌بینند.

و شاید حوزه‌ی حدیثی که به ماده‌ی حسی توجه داشته، نمونه‌ای ممتاز در تحقیقات ظاهری انغماس با ماده تقدیم ما می‌کند، این حوزه مسیر خود را با رهائی کامل از دین و متافیزیک آغاز کرده به اعتبار تعبیر این دو نسخه‌ی فکری، اموری که در شمار محسوسات

جای نمی‌گیرند و در نتیجه، امور بی‌معنایی هستند چه بعد از تشخیص مدرسه‌ی وضعی برای معنا مبنی بر این که آن یک چیز قابل لمس و محسوس در واقعیت است.

و شاید تفکر تجربی که بر حوزه‌ی حدیث، مسلط گشته دلیلی واضح بر ارتباط این حوزه با ماده بوده لذا تفکر تجربی که حقیقتی نمی‌بیند مگر جز آن چه قابل ملاحظه و تجربه باشد و در نهایت مقایسه‌ی آن با مقیاس‌های ماده امکان‌پذیر نمی‌باشد.

نمی‌خواهم چنین بگویم که اصرار بر معجزه به ایمان به روش‌های آسمانی به اندازه‌ای که بر مهجوری روح ایمان دلالت کند، دال بر آن بوده، این روحی که به خاطرش، غیب قابل احساس شده و نفوذ به نقاط ماوراء مادی و محسوس میسر گشته.

در اثنای این کتاب عرض کردم کسی که معجزه طلب می‌کند در تلاش است که نفس متمرد یا فرورفته‌ی خود در عالم ماده را مقهور و مجبور سازد و می‌خواهم در این جا اضافه کنم که طلب معجزه از سنخ طلب دلیل مادی، تجربی یا قابل محسوس و ملموس بوده و این دلیل در ابتدا توسط انبیاء و مرسلین تقدیم نمی‌شود بلکه بنا به درخواست و طلب مردم آورده می‌شود و حائز اهمیت است که همواره توأم با عذاب می‌آید، چه بسیارند مردمی که طبق عادت همیشگی معجزه را تکذیب می‌کنند تا این که عذاب بر آن‌ها می‌شود، امری که مستفاد می‌شود چنین بوده که مرسلین طلب معجزه را زمانی استجابت می‌کنند که از جانب اقوام خود سخت مورد تکذیب قرار می‌گیرند و همواره بر تکذیب ایشان اصرار می‌کنند و به انحراف کامل آن‌ها و عدم امکان اصلاحشان واقف بودند، گویا معجزه، آخرین حجت انبیاء و مرسلین برای اثبات خود در مقابل اقوامشان بوده، آن‌ها منحرفانی هستند که بعد از آوردن معجزه، مستحق عذاب و خواری گشته‌اند و می‌توان گفت که آخرین دواي دردشان فرا می‌رسد.

مردم می‌گویند که معجزه به طور طبیعی یک حادثه‌ی خارق‌العاده و مخالف با قوانین طبیعت است و این کلام درستی بوده اما درست‌تر این است که آن روش و طریقه‌ی مألوف در استدلال بر حقایق را تغییر و تبدیل نمی‌کند لذا روش مأنوس بین فرزندان دنیا این بوده که بر حقایق از طریق جنبه‌ی ملموس یا با استحضار آثار محسوسش استدلال می‌کنند و

معجزه درحقیقت چنین راهی را می‌پیماید. بدین ترتیب مردم معجزه طلب می‌کنند؛ زیرا به روش مذکور در نحوه‌ی استدلال مأنوس گشته‌اند درحالی‌که انبیاء و مرسلین هرگز طرفدار این روش نیستند بلکه هدف اصلیشان، ایجاد پیوند بین انسان و عالم غیب و تشویق ارواحشان برای رسیدن به عوالم ماوراء الطبیعه می‌باشد.

فرهنگ و تمدن انبیاء و اوصیاء همان چیزی است که امام حسین (علیه السلام) در دعای روز عرفه از آن یاد می‌کند و می‌فرماید: (معبودا! تردّد من در آثار، موجب دوری وصول و شهود می‌شود. پس مرا خدمتی فرمای تا به تو رساندم. چگونه با چیزهائی که در وجود خویش نیازمند تو هستند بر تو استدلال می‌شود؟ آیا مگر غیر تو را ظهوری است که تو را نباشد و او سبب پیدائی تو شود؟ چه وقت از نظر پنهان شدی تا به دلیلی که به تو رهنمون شود، نیازمند گردی؟ و چه وقت از ما دور شدی تا آثار ما را به تو برساند؟ کور است دیده‌ای که تو را مراقب خود نمی‌بیند! و در زیان است سوداگری بنده‌ای که بهره‌ای از عشق تو در آن نیست).^(۱)

آری، تردید در آثار بعد از وصول و شهود واجب است لذا آثار یا دلیل مادی - در حالت ما - قلب را به حقیقت جدا از ماده، نزدیک نمی‌گرداند بلکه از آن دوری می‌کند پس بر ماست که خود را برای سیر در عالم غیب مهیاء سازیم و برای تشخیص حکمت به فطرت مفقودمان باز گردیم.

و آخرین دعای ما؛

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آل محمد الأئمة و المهدیین و سلم
تسلیما.

فهرست کتاب:

۵	مقدمه:
۹	شیعه‌ی ما اندک و اندک‌تر
۱۷	فتنه‌ی دجال
۲۳	توقفی با شیخ یعقوبی
۳۱	توقفی با شیخ بشیر نجفی
۳۴	توقفی با سید محمود صرخی
۴۰	توقفی با سیستانی
۵۲	صاحب وصیت
۵۹	گوشه‌هایی از سیاست سبک‌شماری
۶۱	مغالطه‌ی تاریخی (مرجعیت و انتقاد پذیری)
۶۹	قداست ساختگی و دروغین
۷۷	احزابی اسلامی بدون اسلام
۸۰	دموکراسی، حاکمیت مردم
۸۴	ختم کلام